

فرار

(با علاوه تبصره‌های فیسبوکی)

محمد زبیری عظیمی

صفحه آرا و تدوین دیجیتال: عمر فیض

پخش: انتشارات راه پرچم



راه پرچم ناشرانیدیه‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

شناسنامه کتاب:

عنوان: فرار (با علاوه تبصره‌های فیسبوکی)

نویسنده: محمدنبی عظیمی

چاپ نخست:

صفحه آرا و مدون دیجیتال: عمر فیض

پخش: انتشارات راه پرچم جنوری ۲۰۲۳

فرار

هزاران سال است در زیر آسمان لاژوردین کشور ما که نبرد دایم و عظیم و پر از رنج و درد بین ستمگران و عدالت جویان، خرافه پروران و حقیقت پرستان، زاهدان مرگ اندیش و رندان جهان پرست، اسارتگران و آزادی طلبان، ثروتمندان و تهی دستان، بیگانه‌گان سیطره جو و هموطنان آزادی خواه و استقلال طلب می‌گذرد. این نبرد در همه عرصه‌ها - فلسفی، منطقی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و با انواع اشکال - مسالمت آمیز، قهر آمیز، آشکار، پنهان جریان داشته است. این یک تلاش انسانی است که در واقع تلاش روشنفکران و روشنگران وطن برای بر پایی عدالت و ترقی و روشن ساختن حقایق تاریخی برای به وجود آوردن یک جامعه مرفه و مترقی است که اگر دیروز با شکست مواجه گردید، سرانجام به پیروزی خواهد رسید و روشنی بر تیره‌گی غلبه خواهد کرد.

تلاش این قلم نیز برای روشن ساختن حقایقی است که مربوط می‌شود به برهه‌یی از تاریخ افغانستان یعنی دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حوادثی که در پیشروی چشمان نگارنده اتفاق افتاده است. «ما» یعنی من و خواننده‌گان اعم از مخالفان و موافقان توانستیم کتاب «روزهای دشوار» را با هم بنویسیم و بدون هیچ دخل و تصرفی آن را انتشار داده و به حله چاپ بیاریم؛ اما آن کتاب فصل ناتمامی دارد که اگر به آن پرداخته نشود و علت‌ها و دلایل آن برجسته و واکاوی نشوند، از ارزنده‌گی کتاب کاسته خواهد شد، زیرا ده‌ها پرسش در ذهن خواننده شکل خواهند گرفت که شاه ستون آن را فرار یا گریز پنهانی رییس جمهور نجیب الله در یک شب تاریک و ظلمانی تشکیل می‌دهد.

و اما فرار یا گریز چیست؟ در جای دیگری هم نوشته بودم، چه کسی خواهد بود که تا هنوز واژه فرار یا گریز را بارها و بارها به مناسبت‌های گوناگون و وقت و ناوقت در زنده‌گی روزمره خویش نشنیده و با آن آشنا نباشد: فرار از زندان، فرار از چنگ قانون و چنگال عدالت، فرار از دام آدم‌ربایان و هراس افغانان و دزدان، فرار از بار مسؤلیت، گریز از عشق، گریز از پرسش و پاسخ، فرار را برقرار ترجیح دادن، فرار مغزها، عسکر گریز یا فرار از خدمت سربازی، فرار ... و فرار از کشور...

و اما؛ تعبیر این واژه می‌تواند نسبی باشد، نی مطلق؛ مانند ارزش‌های خوب و بد که نسبی‌اند و هرگز نمی‌توانند مطلق باشند و آیه‌های مُنزل. مثلاً فرار کردن از دام شیطان، فرار از خواهشات نفس اماره، فرار از چنگ جنایتکاران و... مناسبت‌ها و اعمالی اند خوشایند و مقبول و روا و غیر قابل سرزنش. در حالی که فرار از چنگ قانون و فرار از پذیرفتن مسؤلیت و مردم و وطن را به حال خود رها کردن، همان رخ اصلی فرار اند و اعمالی پنداشته شده اند به شدت زشت، قبیح، ناروا، و قابل نکوهش و مجازات.

در کشور ما فرار پادشاهان در این دو نیم قرن اخیر بارها و بارها اتفاق افتاده است. امرا و شهزاده گان خانواده سدوزایی به نسبت ناکام شدن در رسیدن به تخت و تاج امارت و سلطنت بارها و بارها به سرزمین‌های بیگانه گان مانند هند و بخارا فرار کرده اند. فرار از دست رقیب زبردست و زورمند در بین خانواده محمد زایی‌ها هم رایج و یک امر پذیرفتنی تلقی شده بود؛ مثلاً فرار امیر عبدالرحمان به بخارا سال‌های سال دوام کرد تا شرایطی پیدا شد و آن امیر آهین به وطن بازگشت و اساس یک دولت مستحکم را پی ریخت.

از میان این فرار و گریزها دردناکترین آن فراریا گریز نیم شبی داکتر نجیب الله رییس پیشین جمهوری افغانستان و رییس حزب وطن (ح د خ ۱) است که می‌خواست ذریعه طیاره ملل متحد به کمک بیین سیوان نماینده آن سازمان در افغانستان، به هند پرواز و به خانواده اش ملحق شود.

در این نوشته کوشش خواهد شد تا به صورت بی طرفانه این مسأله واکاوی شود. از دوستانی که نظر می دهند و یا حقایق را بازگو خواهند کرد، خواهش می شود که مرا از خوشبینی ها و بدبینی ها، با در نظر گرفتن عفت کلام و بدون اهانت به داکتر نجیب و نویسنده این سطور نظریات شان را ابراز دارند. در غیر آن هر کامنت زنده و دشنام آمیز بلافاصله پاک شده، عذر نویسنده اش خواسته خواهد شد. با درود ها.

فرار- بخش نخست

تازه از شمال برگشته ام. روزهای دشواری بود. ماشین جنگی نجیب الله عیب پیدا کرده بود، یکی از چرخ هایش درز برداشته بود و دیگر قابل استفاده نبود. از همان میدان هوایی به دفتر رییس جمهور احضار شده بودم. در آن جا اعضای بیوروی اجراییه حزب وطن گوش تا گوش نشسته بودند و منتظر من بودند. نمی دانستم از من چه می خواهند، مرا مؤخذه می کنند و یا توضیح می خواهند؟ اما توبیخ به کدام جرم؟ نمی دانستم.



دوکتور نجیب الله

باحضور من در آن جلسه زمزمه ها خاموش شدند. یکی از آنان که در صدر مجلس نشسته و رییس مجلس بود، منت گذارد. از جایش برخاست، دستی پیش کرد و دستم را فشرد. نمی دانم از صمیمیت بود یا از ریا؟ به چشمانش نگریستم، در یکی از آن ها صمیمیت را یافتم و در دیگری غیظ و نفرت را؛ اما چرا نفرت. چرا صمیمیت؟

آن بزرگ بدن چوکی بی را که درمقابلش خالی بود به من نشان داد و اشاره کرد که در آن نزول اجلاس فرمایم.

نشستم و گوش به فرمان که چه پرسند از این خاطی. آنان گزارش ماموریت ناکام مرا خواستند و این جریان را که من چه گفتم و آنان چه پرسیدند در صص ۵۳۰ - ۵۳۱ اردو و سیاست در سه دهه اخیر بیان کرده ا:.

اکنون سال ها از آن روز می‌گذرد، از روزی که فقط ۲۲ روز بعد یکی از درد ناکترین حوادث سیاسی و نظامی در کشور ما اتفاق افتاد. آن مرد بزرگ جثه با بی مروتی فراوان در شب ۲۶ حمل ۱۳۷۱ قصد فرار از کشور را نمود. در حالی که هنوز پایتخت و نیروهای مسلح کشور در اختیار وی بودند و ما همه فرمانبردار و هیچ خطری وی را تهدید نمی کرد. راستی علت و یا علت‌های این تصمیم جفاکارانه را شما عزیزان خواننده می دانید؟ خواهش می کنم دیدگاه و نظر تان را بدون هتاک به من و اجدادم و یا دشنام دادن به آن مرد به دار آویخته در همین جا درمیان گذارید، تا به پرسش های سوزان تاریخ و مردم و نسل های آینده پاسخ درخور ارایه کرده باشیم؛ اما تا بخش دوم یک خاطره تازه:

در قطاری که به سوی ترمز می رود نشسته ام. دروازه کویه باز می‌شود. مرد میان سالی وارد می گردد، با دیدن من چشمانش برق می زند، بغل می گشاید و می گوید: اوه تواریش جنرال ... بعد از تعارفات معلوم می‌شود که وی ترجمان یکی از جنرالان ارشد اردوی چهل در افغانستان بوده و با فارسی سلیسی صحبت می کند. کمی می نوشیم و قفل زبان ها باز می‌شود. می گوید شنیده ام که تواریش حکمتیار به کابل آمده و مورد حمایت رییس جمهور اشرف غنی قرار دارد و حالا از جنگ و خون ریزی اجتناب می کند. با اشاره سر حرفش را تصدیق می کنم، مگر او می گوید که این گلبدین هم مار خوش خط و خالی است؛ اما هرچه کرد، روس ها وی را به علت خوانواری اش نپذیرفتند.

می گوید ما می دانستیم که داکتر نجیب الله با وی روابط نزدیکی دارد و بیش از فرارش قباله کشور تان را به وی سپرده بود.

حالا اگر به گذشته بنگریم و تسلیمی ارگ، کمیته مرکزی و بسیاری نهاد های دولتی و حوزه های امنیتی را بلا فاصله پس از فرار نجیب الله در نظر آوریم، به صداقت گفته های آن ترجمان نیک اندیش متیقن می گردیم. (در کتاب آقای ادریس می توان حقایق زیاد انکار ناپذیری را در این زمینه خواند).

فرار - ۲

دوستان گرامی:

از روزی که نخستین یاد داشت هایم را در مورد فرار داکتر نجیب الله به اشتراک گذاشتم، صد ها لایک تاییدی و ده ها پیام روشنگرانه وارزنده دریافت کرده ام که نمایانگر استقبال بی شایبه و صمیمانه کسانی است که قلب های شان برای روشنگری و دست یافتن به حقیقت می تپد و می خواهند بدانند که چه واقع شد تا نجیب الله مجبور شد در نیم شب دست به فرار نافرجام بزند. از سوی دیگر برخی از کسانی که خود ها را هواخواه سردار شهیدان (!) می شمارند، از خواندن این یاد داشت ها و پیام های دوستان چه در صفحه شخصی من و چه در صفحه درگستره زنده گی، به شدت هراسان شده، کوشش کردند تا با هتاک و لفاظی از ادامه این یاد داشت ها جلوگیری کنند. آنان پیش از مردن کفن پاره کرده و تصور می کردند که نویسنده این سطور نیز مانند آنان به پدر و جد و آبی داکتر نجیب حمله کرده وی را دشنام باران خواهد کرد؛ اما هیهات هیهات!

به هر حال ببایید به برخی از یاد داشت های روز نخست صفحه شخصی من سر بز نیم و ببینیم دوستان در این زمینه چه نوشته اند؟

فرار داکتر نجیب به مثابه رهبر یک حزب و رییس جمهور یک کشور، وشکل وبازتاب مصیبتبار آن در تاریخ بشر بیسابقه میباشد. نجیب تمامی وظایف

اپراتیفی را برای درهم شکستن رژیم که دساتیرش را از گریباچف به میراث برده بود، انجام داد و رژیم سقوط نکرد بل بریالین نرم و بدون حتی یک شلیک جان سپرد. انسانهای خردورز که به مصاحبه های اخیر حکمتیار گوش داده اند، انگیزه فروپاشی و عوامل فرار نجیب را بخوبی درک میکنند. برقول حکمتیار، نجیب رژیم را با حزب اسلامی به معامله گذاشت بمب ساعتی را عیار ساخت تا لحظات بعد از فرار انفجار نماید، اما ایجاد پرابلم در جریان فرار نجیب باعث شد تا این بمب بعداً بصدا درآمده و شهر کابل به مدد تیم نجیب در تصرف حزب اسلامی قرار گیرد.

من به این باور هستم که داکتر نجیب خیانت بزرگی را در تاریخ و به حق یک حزب، یک وطن و یک ملت انجام داده است و باید خیانت او درج صفحات تاریخ شود. من از نوشتن کتاب درین باب حمایت جدی مینمایم!

Dukth Shamal دخت شمال:

«جناب عظیمی بزرگوار درود بر شما، همیشه از نیشته ها و رهنمود های شما فیض برده ام. اکنون هم بیصبرانه منتظر کتاب "فرار" شما می باشیم. صد در صد مطمئن هستم که حقایق فرار دوکتور نجیب از قلم شما به شکل واقعی بر ملا می گردد. خیانت و جنایت دوکتور نجیب به حزب و مردم داغدیده افغانستان به همه گان آشکار و غیرقابل بخشایش است. او از همان پلینوم ۱۸ خرابکاری ها را آغاز کرد. حزب را ضربه مهلك زد، ملت رنجدیده افغانستان را پارچه پارچه ساخت و به بدبختی ها روز به روز خوش آمدید گفت و در اخیر هم دزدانه پا به فرار گذاشت.

با نوشتن این کتاب دهن ناپاک جعلکاران تا ابد بسته خواهد شد. موفق و سرفراز

باشی»

کمال اعتمادی:

«جنرال صاحب عظیمی را سلام برسد!

این کار جناب شما، در خور تحسین است. زیرا: قضایای که در آنزمان بوقوع پیوسته بود، بر ملا میشود. من قبلاً با خواندن کتاب های مخالفین چیز دیگری فکر میکردم، لیکن با مطالعه "اردو و سیاست و جنگ جلال آباد" دو اثر ماندگار شما، حقائق زیادی را پی بردم. اگر شما این دو اثر را نمی نوشتید از کجا میدانستم؟ بنابراین در نوشتن کتاب جدید نباید کوچکترین شك و تردیدی را بخود راه دهید. این نه تنها که به شورای نظار كمك نمی كند و نه هم شورای نظاری وجود دارد. حوادثی که در آنزمان، بخصوص فرار نافرجام داکتر نجیب را در نیم شب، اتفاق افتاد، طرفداران وی انگشت انتقاد را به طرف شما اشاره میکنند؛ اما هیچ وقت نمی پذیرند، در آخرین جلسه نظامی شما گفتید، من مجبورم گارنیزیون کابل را بخاطر دفاع شهروندان و مانع ورود افراد حزب اسلامی به کابل شوم. پس معلوم میشود، معامله از طرف شما در کار نبود.»

شعیب اسحاق زی

«رفیق اعظمی گرامی شما درکنار بزرگمردان تاریخ چون زنده یاد رفیق کارمل گرامی رفیق محمود بریالی گرامی و غیره قرار داشته اید و مطمئنم که یگانه رهبر و رهنمای شما در تمام حیات سیاسی تان رفیق کارمل بوده از پلنیوم یا کودتا ۱۸ تاسقوط حاکمیت که ۵ سال را در بر میگردهیچ حادثه رخ نداده نه کس در زندان افتیده نه کس در حیرتان تبعید شده نه کس سبکدوش شده کشور گل گزار بوده واعظمی کودتا کرده؟

برعلاوه پرسترویکه گورباچوف ومشی مصالحه ملی دو روی یک سکه اند مگراروپای شرقی سوسیالیستی را مگر جنبشهای آزادی بخش ملی را مگرسقوط حاکمیت ها وقتل صدام، معمورالقضافی، میلوسویچ ودها حوادث جهانی دیگر را نیز رفیق اعظمی انجام داده؟

در ارتباط به اعضای حزب که بعداز حاکمیت عضو حزب شده بودند تقریبین اکثریت شان مامورین دولت بودند نه عضو حزب واکنون نیز مامورین دولت هستند بگذار مامور دولت باشند اگر بحث بالای کارکردهای نجیب وربانی وگلبدین باشد من نیز در جنب نجیب قرار دارم اما اگرمسأله سقوط حاکمیت باشد دست بالای گرباچوف وداکتر نجیب عمیق نهفته است ومن مدیون گارنیزیون کابل وشخص رفقا جنرال نبی اعظمی وجنرال عبدالرشیددوستم هستم حد اقل زمینه فرار را به همه رفقا مساعد ساخت.»

عبدالمجید سکندری

«عظیمی صاحب بزرگوار؛

حقایق تاریخی را اگر تلخ هم باشند، باید گفت. نسل بعدی باید بداند که پدرانمان چه اشتباهاتی را انجام داده اند، تا آنها دوباره تکرار نکنند.

من باور دارم که اگر عوض نجیب هرکس دیگری هم میبود، رژیم سقوط میکرد چون منبع اقبال خود که همان شوروی بود را از دست داده بود. با تفنگ بی مرمی نمیتوان فیر کرد و طیاره هم بی تیل پرواز کرده نمیتواند.

ولی موضع گیری نادرست و قبیله محور نجیب این پروسه را هم تعجیل کرد و هم این گونه دراماتیک ساخت.

ولی در هر حالت خوبست نسل امروز و فردا بدانند رهبریکه هی شعار میداد: یا وطن یا کفن! چرا این گونه جبنانه فرار کرد.»

نذیر عثمان

«داکتر نجیب الله يك مرد تاريخ بود هيچ وقت فراموش نميشود و هيچ وقت دوباره تکرار نميشودونامش در تاريخ کشور بخط زرین نوشته خواهد شدکه از جمله قهرمان ملي وتاريخي بحساب ميرود جسم وجان خود را سپر براي مردم ووطن خود ساخت،

روحش شاد باد وخاطرات اش جاويدان باد

لعنت برسر کسانی که با داکتر نجیب الله خیانت کردن و او را در نیمه راه تنها گذشتن و طرف بادران غلام علقه بگوش دویدن وامروز این ملت که در آتش میسوزد از دست همین جنرالان بیکفایت و بی مسولیت است.»

پاسخ محمد اسلم سلیم

«رفقای نجیب الله کسانی بودند که از قبل مانند نجیب به گلبدین بیعت کرده و تسلیم گلبدین وپاکستانی ها شده بودند واقعن غلامان حلقه به گوش بیگانگان و بخصوص پاکستانی ها بودند و در همین روز ها با آمدن گلبدین همان رفقای نجیب الله چارنال بربر گلبدین رفتند و گلبدین هم گفت که بانجیب به تقاهم رسیده بود و آن تسلیمی نتیجه همان تفاهم.»

سرور محمدی

«اگر مریضی ملوک و شفاء ناپزیر تعصب قومی و قبیلوی در وجود نجیب احمدزی و تعدادی زیادی از خلقی ها و پرچمی ها نمی بود سرنوشت کشور و مردم مظلوم آن به این جا نمی رسید.»

یوسف صدیقی

«در صورت که زندگی یک رییس جمهور در خطر می افتد نجات آن در هر کشور که در در هر گوشه جهان که باشد یک کار ضروری و درست میباشد. رییس جمهور کشور. سمبول یک کشور میباشد. نجات رییس جمهور تنها نجات یک شخص نه بلکه نجات یک سمبول و نجات ابرو و عزت یک کشور است در این جا کلمه گریز را استعمال کردن درست نیست آن هم که ساز مان ملل متحد در نجات رییس جمهور سهم میگیرد. بعد از ده ها سال دوری از وطن چندی قبل به کابل رفته به دیدن شهر رفته و در جاده نادر پشتون یک طفلک با پدر او در گوشه عکس های پادشاه و رهبران افغانستان را میفروختند عکس ها از امان اله خان تاربانی و کرزی بود. پرسیدم که کدام عکس ها زیاد خرید دارد؟ طفلک که زیاد زیاد عکس های داکتر نجیب را و دوم نشان داد که دوم عکس های احمد شاه مسعود را او گفت عکس های دیگران بسیار کم فروش دارد. من عضو حزب نبودم؛ اما اینکه مردم عکس داکتر نجیب یکی از رهبران حزب آن وقت را میخرند میتواند افتخار آن حزب باشد.»

اینکه اعضای آن حزب از یکدیگر نفرت دارند و باعث بد نامی یکدیگر میشوند به نفع آنها نخواهد بود. تاریخ را کوچه های کابل و وطن میسازد نه بلند منزل های هالند جرمنی مسکو و لندن.»

پاسخ محمود ظهماس (Mahmoud Tahmass)

«نظر شما عاطفی است دل مردم برای شهادت او غم دارد و به طریقه نامردانه که کشته شده دلسوزی دارند...»

بحث فرار نجیب الله يك دید سیاسی و تاریخی است و باید شامل تاریخ و کتاب شود و اثرش به نسل های آینده برای عدالت تاریخ تسلیم شود.

انکه قند ادم بود گل ادم بود رییس جمهور و پیش بینی های دقیق کرده بود مسایل جدا گانه است... جناب نبی عظیمی از شخصیت مقاوم و رهبری قوی او در سطح سرفروندانانی اعلی بار بار یاد کرده اند...

ما دشمنی با او نداریم داکتر صاحب رفیق ما ریس امنیت ما و بلاخره چند صبا منشی حزب ما بود چه به دستور گرباچف یا انتخابات بزور حزبی... ولی همه ما در قتل او داغدار شدیم. بدون شك هیچ وجدانی قبول ان جنایت را ندارد.

باز هم فرار نیمه شب او باید سیاه و سفید گردد با احترام و بدون تهمت و عقده و سمت گیری ... چون برپادی يك حزب منظم، قوای مسلح و به تحقیب ان خرابی شهر کابل و بلاخره مرگ خودش همه پیوند دارد.»

جیلانی گلشنیار (Jelani Gulshanyar)

رفیق طهماس عزیز، نجیب یک کودن، سررتبه ویدماش حزب بود، آنچه می گفت همه گفته های مشاورین شوروی بود. حتی گرباچف برایش هدایت داده بود که هر قدر که توان داری باید شوروی و روسیه را بد بگویی تا در بین مردم هویت ملی پیدا کنی، همین هدایات گرباچف بود که به شوروی فحش می گفت. هرگاه وی پیشبینی دقیق می داشت از سنتی خودش توسط تنی و بعد اعدام خود می دانست. کی گی بی خوب میدانست که در حزب یگانه بدماش وچاقوکش همین است و باید از وی استفاده کرد. چرا گرباچف دیگران را انتخاب نکرد؟ دلیل اش روشن است. باند یتیم اش به جز بدماشی وفحاشی چیزی دیگر را نمی دانند. موفق باشید.»

جیلانی گلشنیار (Jelani Gulshanyar)

«نجیب الله این گریزی قرن، دوهفته قبل از فرارش اعلام میدارد که قدرت سیاسی طبق پلان ملل متحد به حکومت ائتلافی انتقال خواهد کرد و خودش شش ماه قبل فامیل خود را به هندوستان با خاطر آرام انتقال داده و میگویند، که به قیمت بیشتر از یک میلیون دالر در شهر پونه هندوستان قصری را خریداری نموده بود.

نجیب الله دریکی از جلسات قوماندانان قوای مسلح ج.د.ا از آنها خواهش میکند که به حکومت ائتلافی که در آینده ایجاد میگردد همکاری نمایند. در چنین حالت درحزب و دولت دوگرایش و دو فعالیت بوجود می آید:

۱- طرفداران نجیب الله کاملاً روحیه خویش را از دست داده و در صدد معامله سیاسی با گلبدین راکتیار و آماده گی برای فرار میگیرند.

۲- گرایش دومی مخالفین طرح نجیب و انتقال قدرت به حکومت ائتلافی تحت رهبری محمودبریالی، وکیل، کابوایی و مزدک فعالیت های خویش را تشدید می نمایند و پلان تسلیمی قدرت به حزب اسلامی را خنثا می کنند و همچنان از فرار نافرجام نجیب

جلوگیری صورت می گیرد و یک سرباز عادی جلو گریز نجیب را در نیمه شب می گیرد و برایش اجازه فرار نمی دهد. وی مجبور می شود که به دفتر سی آی ای پناه ببرد. شرم و ننگ به چنین رهبر و رئیس جمهوری که یک وقت لاف وطن یا کفن را می زد و حال در تاریکی شب غار موش می پالد.»

همایون صادقی:

«سپهسالار بزرگوار با درود های فروان به شما!

پرسی عالی را درباره فرار نجیب و اهداف رهبردی نجیب مطرح کرده اید و برای پاسخ و بدست آوردن حقایق باید موشکافی کرد و واقعیت ها را آفتابی.

هرگاه فرار او و رابط اش با گلبدین جامه عمل می پوشید و به ناکامی نمی انجامید، چگونه وضعیت و ساختار نظام سیاسی کشور را رقم میزد؟

چون گلبدین و نجیب هر دو تعهداتی داشتند باهم و مشترکات برای رسیدن به اهداف راهبردی که سخنان اخیر گلبدین در مورد نجیب گواهنمند همپیمانی او با گلبدین است.

نجیب با استناد از سخنان گلبدین تمام زمینه ها و راه ها را برای رسیدن گلبدین به ارگ و تکیه زدن او بر مسند قدرت هموار و فراهم کرده بود.

اگر نجیب موفق به فرار میشد و همان شب در یکی از کشور های همجوار و یا دور دست جابجا میشد بی گمان که از مقام ریس جمهوری انتقال قدرت را به گلبدین اعلام میکرد و گلبدین مشروعیت اش را از اعلامیه نجیب و پشتبانی پاکستان و غرب بحیث ریس جمهوری بدست میآورد.

چنانکه در برنامه ایشان چنین بود:

گلبدین ریس جمهوری دولت اسلامی افغانستان

نجیب صدراعظم دولت اسلامی افغانستان.

نجیب با موفقیت در این راستا بگفته عوام یک تیر و فاخته شکار میکرد.

از یک سو همه مخالفینش را که با او در حاکمیت یکجا بودند از تیغ جلا بزرگ گلبدین بیرون میآورد و از سوی دیگر با گلبدین حاکمیت استبدادی را مستقر و خود را دوباره در قدرت و حاکمیت جا میداد.

اما بخت بدش او را در چاهی که برای دیگران کنده بود انداخت و فرارش نافرجام ماند.»

توریالی خاوری:

«من از باند تبهکار نجیب سوالی دارم!

اولاً شما چرا از نوشت تاریخ و بیان حقیقت ترس دارید؟

دوم، شما میتوانید مجموع نبشته های جنرال عظیمی را با یک کلیدک رد نموده اما در برابر فلیپ کاروین که مو به مو فرار نجیب را رسمای نموده است، چه گفتنی دارید؟

آخر او نگفت که نجیب در شب فرار دریشی سرمه رنگ را به تن داشت و از ته دل می خندید! شما معنای خنده ان شب نجیب را میدانید؟

او به همزمان خود می خندید که کشتی سرنوشت شان بافرار نجیب غرق میشد!

شما به مصاحبه سال پار جنرال رفیع معاون نجیب که وقوع هرگونه کودتا علیه نجیب را رد نمود چه گفتنی دارید؟

سوم، شما به اعترافات حکمتیار و تبنانی نجیب با او چه پاسخ دارید؟

چهارم، شما در برابر اظهارات داکتر حسن شروق و سرقت طلا های ذخیره پی از جانب نجیب که آنرا ماها قبل به هند فرستاد چه پاسخ دارید؟

بخدا برگه های تاریخ مملو از جنایت و خیانت نجیب است، شما برای کدام یک پاسخ دارید؟

تاریخ برپایه بر پایه عواطف و ذهنیت چند تا هوادار از جان بیخبر نجیب نبشته نمی شود بل بر اساس حقیقت بنا می یابد!»

بخش - ۳

درمنزلم هستم و هنوز ۲۴ ساعت از بازگشتم نگذشته است که داکتر نجیب تلفون می کند و می گوید جفسر را روان کرده ام، هرچه زودتر بیا. به ساعت

دیواری می نگرم، دوازده ظهر است. من به گارنیزین می روم، دوستان را می بینم و با جفسر به منزل رییس جمهور می روم.

میز پر و پیمان است و جبین دوست گشاده. دستم را می فشارد، لبخندی می زند و می گوید می دانم در این چند هفته سختی های بسیاری کشیده ای، بس بیا که جیره کنیم. پشت میز می نشینیم و لبی تر می کنیم. او نخست حرف ها و گلایه های مرا می شنود. می گویم چرا مرا به مزار فرستادید؟ در آن جا جنرال اُک و منوکی منگل بودند با یک تیم بسیار بزرگ جنرالان و رؤسای امنیت. می گویم شما به طور قطع می دانستید که من در این وظیفه مؤفق نمی شوم؛ زیرا در مزار دیگر هیچ قوتی نمانده بود که از شهر دفاع کند.

می گوید مگر من دشمن تو هستم؟ می گوید من هیچ کس دیگری نداشتم. تو دروظایف خوب درخشیده بودی، به ویژه در جنگ جلال آباد و خنثی کردن کودتای تنی. به این خاطر من و یعقوبی ترا انتخاب کردیم؛ و رفقای وزاری قوای مسلح نیز تایید کردند. می گویم مگر شما درخاد کم جنرال دارید یا درحزب و قوای مسلح. شاید بهتر می بود جنرال رفیع را می فرستادید یا وطنجار را، بهتر نبود؟ لبخندی می زند... گیلان دیگری می ریزد، لاجرعه سر می کشد و می گوید آن دو در آن جا هیچ پذیرش نداشتند و کسی به حرف شان گوش نمی داد؛ اما جنرال دوستم به خودت احترام زیادی قایل است و به همین سبب گذاشت تا زنده بر گردی.

به سیمای رییس جمهور می نگرم. خطی از درد و سراسیمه گی و درمانده گی در آن مشهود است. راستش او در وضعیت بسیار بدی قرار دارد، چهار تا چهار کلاه فاشیست او را حلقه کرده اند. از استیصال وی استفاده و نظریات فاشیستی خویش را به وی تحمیل می کنند. وانگهی شیرازه اردو و قوای مسلح با اتخاذ این سیاست سخت آسیب دیده و از هم گسیخته است. دولت شوروی دیگر آن دولت دیروز نیست، تغییرات زیادی در آن صورت گرفته است. دولت جدید از حمایت رژیم نجیب الله دست کشیده و دیگر حتی یک مرمی و یک قطره تیل

به دولت ما کمک نمی‌کند. از همه مهمتر اکنون پانیک یا بی‌روحیه‌گی در میان اعضای حزب و سربازان و افسران قوای مسلح چنان ریشه دوانیده است که آنان یا درحال فرار اند و یا درحال ترک وظایف شان، برخی از کادر های حزبی به بهانه های گوناگون به خارج کشور رفته و بر نگشته اند؛ مثلا جناب ذبیح الله زیارمل یک کادر ارشد حزب و اردو. راه ها وشاهراه های حیاتی - اقتصادی به ویژه پس از غایله شمال مسدود است وبه همین سبب درشهرکابل فقط از ذخایر سیلوی مرکز آرد روز مره و مورد احتیاج مردم، تأمین می‌شود. این وضع نمی‌تواند قابل تشویش برای کسی که کشور را اداره می‌کند، نباشد.

پس از صحبت های من مدتی وی صحبت می‌کند، درباره وضع امنیتی معلمات می‌دهد. بعد در باره دو دسته گی ها و نفاق هایی که در بیروی اجراییه حزب وجود دارد. می‌گوید و می‌گوید و سر ایستادن ندارد. بار دیگر به چشمانش می‌نگرم، دلواپس است و آن اطمینان و قاطعیتی که در گذشته در این چهره مغرور می‌دیدم، دیگر دیده نمی‌شود. دلم می‌لرزد ووقوع یکی از هولناک ترین فجایع بشری را در وطن مالوفم حس می‌کنم.

عصر روز است که یاور وی آقای جفسر، وارد اتاق می‌شود و می‌گوید مادر رفیق مزدک وفات یافته است، همه رفقای بیروی اجراییه در آن جا جمع شده اند. داکتر آهی از دل می‌کشد و می‌گوید: در همین روز هم مرا آرام نمی‌گذارید.

لختی بعد درحالی که بامن خدا حافظی می‌کند می‌گوید تا فردا پلان مدافعه شهر کابل را حاضر و در جلسه قوماندانی اعلی گزارش بدهید

* * *

برخی دید گاه ها و خاطره ها به ارتباط بخش دوم این مبحث:

رفیق فرید مزدک:

گفتند بیرون شدن رییس جمهور از کشور شامل برنامه ی است که برای تحقق مشوره های سرمنشی ملل متحد طرح شده بود اما هیچگاه در هیچ دیدار و نشست این گپ گفته نشده بود. هیت اجراییه در مورد بیرون شدن داکتر نجیب از کشور هیچگاه بحث نکرده است. ما به گونه ی شاهد کوچ کشی آهسته آهسته ی رییس جمهور به هندوستان بودیم اما زندگی و حوادث آنقدر داغ بودند که آنرا جدی نگرفتیم. اینجا دو خاطره را با شما در میان میگذارم:

۱- حدث و گمان به برنامه ی داکتر نجیب برای بیرون رفتن از کشور وقتی جدی شده که او خلاف معمول دعوت نامه ی "حزب کنگره ملی هند" را به جلسه ی هیئت اجراییه پیش کرد. این کار را اصلن باید معاون رییس حزب در امور بین المللی - کاویانی - می کرد و جلسه پیشنهاد در مورد نماینده های حزب ما به آن کنگره را به تصویب می رسانید. داکتر نجیب پس از خواندن دعوت نامه گفت که رفقا؛ مزدک، نظر و لایق - غیر از کاویانی همه معاونان رییس حزب - بروند و در کنگره ی "حزب کنگره ملی هند" از ما نمایندگی کنند. این برای ما عجیب بود، در جلسه چیزی نگفتیم، نمیدانم چرا چیزی نگفتیم؟ اما در راه به سوی ساختمان شورای مرکزی من به رفقا گفتم که فرستادن سه معاون رییس حزب به کنگره ی یک حزب دوست خلاف تعامل و غیر ضروری است. به نتیجه رسیدیم که من با داکتر ضرورت تجدید نظر در این مورد را مطرح کنم. چنان کردم، داکتر هم پذیرفت و انجنیر نظر و داکتر سخی مرجان موظف به نمایندگی از حزب وطن به کنگره ی مذکور شدند. اندیشه ی داکتر نجیب برای فرستادن سه معاون به آن نشست را پس از اقدام او برای بیرون شدن از کشور می شد به درستی فهمید.

۲- یک روز پیش از برنامه ی او برای ترک وطن پیامی از دوستم عنوانی من به مرکز رسید. در پیام آمده بود که حلقاتی در کابل به همکاری گلبدین حکمتیار برای سقوط دولت کار می کنند، ما آماده ایم تا برای امنیت کابل پرسونل بفرستیم. من پس از خواندن پیام به داکتر نجیب تلفون کردم و گفتم که پیامی مهم از دوستم دارم و می خواهم آنرا برای تان نشان بدهم و همچنان با هم فکر کنیم که چه پاسخ بدهیم. او گفت حالا نمی توانیم ببینیم. فردا ساعت دو بیا. من گفتم پیام مهم است او امدادگی نشان داده تا برای امنیت کابل نیرو بفرستد. داکتر با شنیدن این سخن بدون و درنگ گفت از ش تشکری کن، او جوانمردی کرده، اما برایش گفته شود که "سمبولیک تا ۲۰۰ نفر بفرستد". صحبت ما قطع شد و من حیران بودم که چرا او این پیام را جدی نگرفت. فردا در طول روز نتوانستم او را پیدا کنم، او مصروف بود و من منتظر دیدار با او. روز به پایان رسید و نیمه شب فهمیدم که او عزم داشت تا وطن را ترک کند.

بعد ها فهمیدم که بینن سیوان ساعت ۱۲ روز با داکتر نجیب قرار داشت تا او را با خود ببرد؛ اما سیوان با ۱۲ ساعت تاخیر به کابل رسید. در این فاصله فرودگاه از کنترل رییس جمهور خارج شده بود؛ و من به ۲ بجه ی همان روز فکر می کردم – دوساعت پس از پرواز با سیوان – که باید پیام دوستم را برایش می سپردم.»

رفیق رحیم حبیبی:

«جناب عظیمی صاحب درود بر شما. در مورد فرار داکتر صاحب نجیب الله حرف و حدیثی زیادی وجود دارد که بدون شک بعد از تحقیق و مستدل سازی همه حوادث، انسانهای واقع بین به این باور میرسند که این فرار یک عمل بزدلانه و غیر قانونی بود؛ اما در مورد اینکه شما یا ازین فرار جلوگیری کردید نیز یک عمل کاملن انقلابی و وطنپرستانه بود. اگر کسانی تفسیر بیشتر را اقتضا بردند. بدون شک آماده ام.»

عمر فیض:

«رفیق عظیمی بزرگوار درود به شما. فرار ناجوانمردانه داکتر نجیب در حقیقت ادامه پروسه سیاست مصالحه ملی و یا ادامه سیاست (فروپاشی حاکمیت ملی) است که در تبنای با امریکا، پاکستان و گرباجف از جانب داکتر نجیب تطبیق گردید و تا امروز مردم کشورم درد و رنج تطبیق این سیاست ضد ملی ضد مردمی و ضد تمدن بشری را با پوست و گوشت و استخوان خود احساس می نمایند. ما در اثر (روزهای دشوار) بخش هایی از خیانت ها و معامله گری های داکتر نجیب را که شما به رشته تحریر درآورده بودید خواندیم. (فرار) بخش نهایی این پروسه ضد ملی و ضد دادخواهانه داکتر نجیب است که با متامنیت و استقامت بدون توجه به اراجیف حامیان شهید کبیر روشنگرانه کاویده شود و من مانند همیشه جانبداری خود را در دنبال نمودن این پژوهش اعلان می دارم. موفقیت های بی شمار آرزو دارم.»

لطیفه نوری

«عظیمی صاحب بزرگوار را هزاران درود.»

من شاهد همه صحنه های تسلیمی دولت نجیب به مجاهدین بودم شب که بینن سوان دولت را اعلان کرد که صباح به شکل مسالمت امیز دولت به مجاهدین تسلیم داده

میشود فردای همان روز همه مجاهدین امدن همه جارا جور کردند درین صورت بودن نجیب چه درد را دوا میکرد وقتی دولت را ملل متحد به مجاهدین اعلان کرد داکتر نجیب در سر استیژ استاده بود البته همان شب از ترس که کشته نشم فردا با امدن مجاهدین که هزارانش کشته شده بود نجیب چه اعتماد داشت بالای مجاهدین تا لحظه تسلیمی بود فرار نکرده بود بعد تسلیمی پس دیگر نجیب چه کاره بود که فرار نمیکرد و شماها بودین چه فایده کرد اولین بار که داخل شهر کابل شدند سلاکوت های شعبات امنیت را چور کردند کارمند های امنیت حیران منگریستند

شما سلامت باشین چقدر جگر خون کننده است ان صحنه های بدبختی و هجوم وحشی ها قلم تان سبز باد.»

توریالی خاوری:

تاریخ را نباید نوشت!

پایانی ترین دوره زمامداری داکتر نجیب کاملاً با شیوه رهبری و ماهیت سیاسی اشرف غنی احمد زی مشابه است که باید از آن آموخت. نجیب با حزب اسلامی برقول حکمتیار معامله بست و در گنداب تبارگرایی غرق شد، اینسو اشرف غنی درب معامله را با طالب، گلبدین، و داعش باز نموده و افغانستان را به کشتارگاه در آورده است.

هواداران نجیب اکثراً یا به پرزه ماشین استعمار ویا به مهره های گروه های تروریستی تبدیل شده و در نبردهای تباری شدیداً درگیر اند.

آنسو چهره های مشابه مانند گلابزوی، تنی، طاقت، جبار قهرمان... با حکمتیار بیعت نموده اند.

پس چرا مردان تاریخ ساز چون جنرال عظیمی این جاده پیچیده را با تشابهات تکرار تاریخ پاک نسازد؟

آیا با همین گروه های وابسته و درگنداب افتیده میتوان وحدت کرد؟

فصلی را که داکتر نجیب به عقب گذاشت و به دستور نماینده امریکا یعنی گرباچوف یک نظام را نابود ساخت، نهایت فصل سیاه تاریخ است. بگذار نسل کنونی بدانند که آن رژیم چگونه سقوط نمود.

سوگوارانه فصل جنایت نجیب درینجا خلاصه نمی‌شود، او چنان در لغزشهای تباری غرق شده بود که حتی در جریان پناهندگی در دفتر ملل متحد، با طالبان در

ارتباط بود و شواهدی معتبری موجود است که او بخاطر تفرارش به حیث صدر اعظم رژیم طالب لحظه شماری مینمود و روانه دار شد!

این چهره های کذاب را بخاطر عبرت دیگران باید افشا ساخت».

* * *

خوانندهگان عزیز خواهند پرسید که چرا دیدگاه های مخالفان یعنی هواداران نجیب در این جا باز تاب نیافته است؟ خدمت عرض کنم که چند تنی از آنان که صفحه سیاه کردند، نتوانستند به جز چند پرسش تکراری که بار ها پاسخ داده شده است و یا پیام های آگنده از ناسزا و دشنام به آدرس نویسنده و اجداد و به آدرس رفقای سخن قابل ذکر و با اهمیتی نداشتند که در این جا انتقال می یافت و به قضاوت دوستان قرار می گرفت.

فرار - ۴

روز ها می گذرند، لحظات اما سرنوشت ساز اند. در جبهات پس از استعفاى نا به هنگام رییس جمهور در دیگر انگیزه یی برای دفاع وجود ندارد. سقوط پوسته های امنیتی یکی پشت دیگر باعث می گردد تا مورال منسوبان امنیتی به شدت پایین بیاید. جنرال مومن قوماندان قطعه (۰۱) گارد که امنیت سالنگ ها را به دوش داشت به جنرال مومن اندرابی پیوست و شاهراه حیاتی کابل - حیرتان کاملاً به روی دولت بسته شد.

در این میان آوازه یی مبنی بر ملاقات نماینده گان جنرال دوستم و احمد شاه مسعود در پنجشیر و سپس در جبل السراج پخش گردید و شایع شد که قوت های مشترک آنان متحدانه عمل نموده به پایتخت حمله می کنند.

رفت و آمد های بین سیوان بین کابل، پشاور و تهران روز افزون شد و دید و بازدید هایش با رییس جمهور و سران تنظیم ها افزایش یافت. در همان روز های دلگیر نا امیدى و یاس سیوان بدون اطلاع قبلی به دفتر من در

گازنیز یون کابل آمد حسین بوتسالی معاونش نیز با وی بود. جریان این ملاقات را خواننده عزیز می‌تواند در برگ های ۵۳۸ و ۵۳۹ اردو سیاست مطالعه نمایند

با پیوستن فرقه ۵۴ مستقر در قندوز، قندوز نیز از حاکمیت دولتی خارج و بدینترتیب حاکمیت دولت در صفحات شمال کاملاً قطع شد. حالا دیگر خط دفاعی را در سمت شمال کابل، جبل السراج، چهارپیکار و بگرام تشکیل می‌داد. این گزارش ها همه روزه در جلسه قوماندانی اعلی‌ارایه می‌شدند؛ اما وزرای قوای مسلح به ویژه زنده یاد وطنجار و پکتین بدون یک حرف و دادن نظر از کنار آن رد می‌شدند. این فقط یعقوبی فقید بود که از تقرب هرچه بیشتر مخالفان به سوی پایتخت، ناآرام بود و گهگاهی نظریاتی ارایه می‌کرد که با بی میلی شنیده می‌شد.

در چنین احوال و اوضاعی نبود روغنیات مانند پترول و دیزل سبب شده بود تا حتی غذا یا قروانه سرباز به وقت وزمانش به پوسته های اطراف کابل نرسد و زخمی ها و شهدای سربازان تخلیه نشوند. رییس جمهور اما چندین بار از روس ها تقاضا کرده بود تا به نسبت مسدود بودن شاهراه کابل - حیرتان مواد مورد ضرورت قوای مسلح را توسط طیاره ها به کابل انتقال دهد ولی هیچ پاسخی دریافت نکرده بود.

روز ۲۲ حمل یک قدم دیگر به فاجعه نزدیک شده بودیم. سقوط جبل السراج. این خبر را جنرال طارق یکی از حواریون نجیب در شام همانروز گزارش داد و گفت چون قوت های دولتی در آن جا اندک اند و مورال کافی ندارند، اجازه بدهید توسط حزب اسلامی جلو پیشروی مسعود - دوستم را به طرف کابل بگیریم. من نظر مخالف دادم و گفتم پیشنهاد نفوذ دادن مخالفان و تسلیمی پوسته های دولتی بدین ساده گی تعجب بر انگیز است، ما نباید به فکر تسلیمی باشیم، ما باید از جبل السراج که خط پیشترین مدافعه کابل است از تمام امکانات نظامی خویش استفاده کنیم.

جنرال طارق و جنرال آصف دلاور وظیفه گرفتند که به پروان رفته خطوط امنیتی را کنترل و تقویت کنند. من با رییس جمهور تنها ماندم:

برخی دیدگاه های خواننده‌گان:

اصغر رحیمی:

رفیق عظیمی بزرگوار.

تسلیمی ولایت کنهر هار، سقوط خوست، خارج شدن لوی سرحدی شرنند ولایت پکتیکا و دستور جابجایی دوباره شان که باعث قتل و نابودی بهترین فرزندان شریف و وطن پرست قوای مسلح کشور به دستور سر قوماندان قوای مسلح کشور یعنی داکتر صاصب صورت گرفته رفتن مانوکی در جنگ ننگر هار در حالیکه لوی درستز قوای مسلح و قوماندان جبهه جنگ وجود داشت و هم رفتن مانوکی به بغلان و مزار به حیث فرد قابل اعتماد داکتر نجیب و سر بیرون کردنش از پنجشیر و یا زنده آمدن وزیر دفاع و منشی کمیته مرکزی فردای سقوط خوست به کابل و تیر باران باران شدن بهترین فرزندان وطن بدست گلبدین و گروپ حقانی. بنا بر تقرر و تبدیلی کادر نظامیان خوست به دستور داکتر نجیب صورت گرفت و دهها تبدیلی و تقرر کادرهای نظامی و حزبی ببدون محاسبه باعث ضربات مرگبار به حزب و قوای مسلح شد بطور نمونه سقوط قندوز بنا بر تبدیلی کادرها همه بادرستور داکتر نجیب صورت گرفت. کشیدن خانواده خوش ضربه محکم به روان اعضای حزب و قوای مسلح بود که طبق یک برنامه عملی می شد و یا اعلان استفا از ریاست جمهوری قوای مسلح را از هم پاشاند رفتند رفیع به لوگر نزد گلبدین به کدام دستور صورت گرفت صادقانه باید اعتراف کنند. بنا تمام واقیعت تاریخی کشور باید بیدون کمی و کاستی و اغراض به رفقای که از واقیعت ها آگاهی ندارند گفته شود و به طور دقیق به حافظه تاریخ سپرده شود و با اصول نباید تجارت کرد جهان سپاس از شما در ارایه تاریخ زنده کشور. سرفرازی و شادابی شما را ارزودارم».

رفیق اصغر ارفاقی:

«هیچ چیزی محال و غیر ممکن نیست، به قول «برشت» آدم می‌تواند در یک لحظه حتی به فیل بدل شود!

در رابطه به علل شکست تحولات دموکراتیک در کشور شخص رفیق عظیمی در اردو سیاست و در روزهای دشوار و غیره آثارشان بحث های قابل و منطبق برواقیعت را

بیان داشته اند. تحلیل های زیادی از جانب رفقاء نیز صورت گرفته است که از جمله رفیق عرفان از تنبانی گربه چف - ریگن ورژیم پاکستان در این زمینه مقاله تحلیلی و افشاکننده ای که درگستره زندهگی مورد استقبال قرار گرفته بود، داشتند. مرور آثار عظیمی عزیز و مقاله پادشده رفیق عرفان با هوده خواهد بود.

با انتصاب نجیب الله به حیث مجری ، مصالحه ملی ، و برضد تحولات دموکراتیک به همه دستاوردهای دولت و توده هامهر تمام گذاشته شد. و اما چرا نجیب الله؟

شاید در کنار تبارفهم اوپراتیفی - نظامی، حایز بودن اتوریته در حزب و بویژه تسلط او بالای روسای امنیت دولتی، و تاحدودی وابستگی او به لمپن ها قبل از پیوستن به حزب و تبارز قسمی آن در هنگام تصدی ریاست خاد، درگزینش اومضمرباشد.

پس از کسب قدرت نجیب تلاش های زیادی کرد تا ، مصالحه ، که گربه چف مبتکرش بود تحقق یابد و او در قدرت بماند. ولی از آنجائی که مصالحه نه از موضع تحکیم قدرت دولتی علیه اشرا ر مسلح، بلکه از موضع تخریب و تضعیف قوای مسلح، ارگان دولتی و حزبی با روحیه تسلیم طلبی انجام می یافت به نتیجه نرسید و برعکس موجبات ایجاد و افزایش مقاصد تهاجمی دشمنان وطن گردید.

این وضع به ویژه پس از فروپاشی حاکمیت اتحاد شوروی و تجزیه آن، پیامد های دشواری به دولت افغانستان در قبال خود داشت. قطع کمک ها و دعوت سران دولت اشرا ر به مسکو سیگنال هائی بودند که نجیب را برای اتخاذ تدابیر واداشت؛ و نجیب خلاف تکیه بر حزب و نیروهای وفادار به دولت ج. ا

به تبار خود بیشتر گروید و در این عرصه تا آنجا پیش رفت که با امینی ها سازش کرد و آنان را در مقامات حزبی و دولتی نصب کرد. و خامت وضع گپ را به آنجا کشانید که وی به شریرترین نیروی ضد مردم افغانستان، گلبدین و حزبش پناه برد.

فرار نجیب امر مسلم بود. حتی خطاط هفت قلمی کشور در جلسه ای در حضور نجیب و در خطاب به او گفت که فرار نمی کندهرگاه به آسمان رود از پاهایش می گیریم وگر به زمین رود از گوش هایش!

چنین شد، پلان فرار ناکام ماند، اما گلبدین نیروهای خود را در ارگ و وزارت داخله و نواحی یازده گانه پولیس کابل جابجا کرد. نفوذ گلبدینی ها با وصف سازش نفوذی ها در ریاست امنیت دولتی کابل ناکام شد.

رفیق عظیمی گرامی تلاش عرق ریز تان باقوت های در اختیار داشته تان به خاطر جلوگیری از گسترش فاجعه و تسخیر کابل توسط حزب اسلامی قابل درک و تمجید است، امید نفس فرار نجیب الله را در اختیار همگان و تاریخ وطن بگذارند. با درودها.

حشمت رستگار

«آنچه در تبصره های این نوشته ی مهم غایب است، رعایت احترام متقابل است که حاصل آن کشمکش های بیهوده فیسبوكی خواهد شد.

توقع شخصی ام اینست تا بدون اهانت و خشونت این بحث بصورت آرام ادامه داده شود.

بیجاست که با ارزیابی های دور از واقعیت، يك رهبر را بر دیگری ترجیح دهیم و از آنها بت بسازیم. هر کدام از رهبران دارای ضعف ها و قوت های در رهبری بوده اند.

برای پیوند به مساله این سوال هامطرح می شود که چه تضمینی برای نجات افغانستان بوسیله ی حزب وطن وجود داشت، در آن فضائی که حزب وطن حامی خارجی، پشتوانه ی اقتصادی نداشت. اگر منصفانه به این پرسش پاسخ واقعیبینانه جواب یابیم، از بیشترین درگیری های لفظی احساساتی و اتهامات رهایی خواهیم یافت. پرسش های دیگر که بهم ارتباط دارند:

- آیا فرار داکتر نجیب از لحاظ سیاسی دلیلی داشت؟

- کی ها امنیت داکتر نجیب را در خارج را تضمین کرده بودند؟

- چرا هواپیمای ملل متحد، در روز انتقال با تأخیر وارد کابل شد؟

- آیا دوستان واقع معتقد، که ملل متحد پلان صلح برای افغانستان داشت و عملی بود؟

- چرا تا آخرین روز حیات داکتر نجیب؛ ملل متحد او را بحیث پناهنده ی سیاسی قبول نکرد.

- و مسائل پر از ابهام دیگر... «

يك یادآوری:

دوستان داکتر نجیب که اکنون بخاطر شخصیت داکتر نجیب کنفرانس دارند و کنگره دایر می کنند، در روزهایکه داکتر نجیب در دفتر ملل متحد تنها مانده بود، کجا بودند؟ چند بار با او ملاقات داشتند؟ چرا او را فراموش کرده بودند؟ اگر او را دوست داشتند، چرا از دفتر ملل متحد او را فرار ندادند؟

حد اقل يك پرسش و اعتراض سمبوليك بخاطر مرگ فجیع او از ملل متحد انجام نشده!

رفیق ظاهر عزیزی:

«بلی، خوش بود تا محک تجربه اید به میان، این میهن و این مردم از کی و کدام گروه زخم کاری نخورده است. هر کدام که به قدرت رسید و بر مسند حکمروایی نشست، خود را (چار...) خیال کرد و هرچه دلش خواست کرد و هرکه بدش آمد سر زد و نابود کرد.

از کی زود تر باید (انتقام گرفت، هدف درین کشور و این مردم گرفتن انتقام از یکدیگر است و بس) گله کرد.

کسی را درین کشور بیاد ندارم که طرف حق را بگیرد و حین قدرت به چوکی آش نجسبیده و هر بی عدالتی و استبداد را بالای ملت نادیده نگیرد.

شما زنده و سلامت باشید عظیمی گرانقدر.»

فرار - ۵

آن شب داکتر نجیب بسیار مغموم و افسرده بود، در سخنان و حرکاتش نوعی بی قیدی و بی اعتنائی نسبت به آن چه در ماحولش می گذشت به صورت واضح دیده می شد. حس می کردم چیزی در درونش درز برداشته و یا شکسته است. چیزی مانند اعتماد به خود، باور و اطمینان نسبت به آینده؛ زیرا صلابت و مهابت یک رهبر و زمام دارمسئول نه در سخنانش و نه در رفتارش وجود نداشت. آخر مگر او همان رییس جمهوری نبود که در چنین مواقع زمین و زمان را به هم می دوخت، سرشار از انرژی می شد، یک پارچه تلاش می گردید، خسته گی را نمی شناخت، در هر جا و هر مکان صدایش را می رساند، اوامرش را پی می گرفت و با دقت کنترل می کرد تا به مقصود دست می

یافت؛ اما آن شب به مرد شطرنج بازی می مانست که در آستانه مات شدن است و مات شدنش را پیش از پیش حس کرده است.

ما ضمن خوردن غذا شروع به صحبت کردیم. جالب بود که او در مورد همه چیز صحبت می کرد به جز وضع بسیار بغرنج و خطرناک نظامی. او می گفت من از دست این فرکسیون باز ها، از دست این باند ها، از دست این کشور های همسایه و منطقه، از دست این تنظیم ها، آمدن و رفتن بین سیوان، از جنگ، از سیاست و از همه چیز خسته شده ام. می خواهم مدتی استراحت کنم؛ اما حالا مجبورم همه سختی ها و ناملایمات را تحمل کنم تا دولت مؤقت تشکیل گردد و یک دولت با پایه های وسیع به وجود آید. بعد ببینیم چه می شود، شاید در انتخابات آینده چانس داشته باشیم و در آن صورت من یک رییس جمهور واقعی خواهم بود که با آرای مردم انتخاب شده است.

در سخنانش تنفر عمیق او نسبت به اکثریت مطلق بیوروی اجراییه و برخی از جنرالان اردو و وزارت داخله حس می شد. می گفت در بیوروی اجراییه هیچ دوست صاحبدلی ندارم. همه بامن از چال و نیرنگ کار می گیرند و صداقت در کار شان وجود ندارد. می گفت زیگنال هایی و جود دارد که پکتین با حکمتیار ارتباط داشته و می خواهد او را از طریق تنگی و اغجان وارد کابل بسازد؛ اما در مورد وطنجار و منوکی منگل تشویش نیست.

شب به نیمه رسیده بود که سفره دلش بسته شد، شب به خیر گفت و من رخصت شدم؛ اما جبل السراج از اثر سازش و توطیه سقوط کرد. قوماندان جدید فرقه به اساس پیشینه خوب روابطش با شورای نظار در مزار شریف، حاضر به همکاری با شورای نظار گردیده بود و آنان در یک هجوم نیم شبی جبل السراج را به دست آورده بودند.

داکتر نجیب پس از شنیدن خبر سقوط جبل السراج همه اعضای قرارگاه قوماندانی اعلی را «بی آب» ساخت و از همه وزرای قوای مسلح خواست تا

نیرو های ریزرف شان را جهت باز پس گیری جبل السراج بفرستند؛ اما این وزرا چیزی در دست نداشتند که بفرستند، ارتش در حال فرار بود و ذخایر مادی ارتش ته کشیده بود.

سقوط چهاریکار در ۲۴ حمل ۱۳۷۱ ضربه محکم دیگری بود که در از پا در افتادن نجیب نقش با اهمیتی داشت و میدان هوایی بگرام که سقوط کرد، دیگر همه می دانستند که پایان کار فرا رسیده و کابل به هیچ صورتی از صور نمی‌تواند از خود دفاع کند. دیگر کابل را هیچ معجزه و هیچ دعا و هیچ نیایش واستخاره بی نجات داده نمی توانست، مگر پامردی رییس جمهور تا تشکیل دولت مؤقت.

فرار - ۶

نگاهی بر برخی از تبصره های خواننده‌گان:

انجنیر محمد عمر محسن زاده:

روشن شدن زوایای تاریک تاریخ خود یک نیاز مبرم زمان است. نسل ها بدان ضرورت دارند. یقین دارم که در این ابتکار پژوهشی پرده از واقعیت های تلخ بر داشته خواهد شد و داوری غیر ارزشی فاکت ها را بر ملا خواهد ساخت. دوستی در بالا از شعار " یا وطن یا کفن " یاد نموده و آنرا به رئیس جمهور فقید نسبت داده اند. تا جائیکه به حافظه دارم این شعار مال انقلابیون کوبا است. در سال های اول انقلاب (۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ میلادی) دولت آنکشور از کشور چکوسلواکیا ی وقت مقداری سلاح خریداری نموده بود که توسط کشتی بلژیکی بنام کوبره به کوبا انتقال یافت. هنوز آن کشتی در بندر هاوانا لنگر نیانداخته بود که جواسیس سیا آنرا منفجر ساختند. در این خرابکاری تعداد زیاد انقلابیون کوبائی کشته شدند ولی دیگران پرچم کشور خویش را به اهتزاز در آورده شعار دادند: وطن یا مرگ! از آنزمان تا اکنون این شعار، شعار همه انقلابیون، به ویژه قوای مسلح آنکشور است که در برابر تهدیدات و تجاوزات

ایالات متحده امریکا میرزمنده. امروز این شعار چنین تکمیل شده است: وطن یا مرگ -
PIRIA O MUERTE – VENCEREMOS! پیروز میشویم.

شکرالله وحیدی (شیون):

«سلام به همه عزیزان و سلام ویژه به محترم عظیمی صاحب.

یک عده زیادی از عزیزان میدانند که من مخالف سرسخت و به قول خود شان مخالف قسم خورده آن حزب و حاکمیت بودم و امروز در اینجا نظر خود را در رابطه با فرار داکتر نجیب الله مینویسم که امید سبب رنجش کسانی نگردد.

من تا حدی مخالف آن حزب و حاکمیت بودم که مدت درازی رابطه ام را با یکی از پسران کاکایم که در یک خانه کلان شده بودیم، قطع کرده بودم زیرا او وزارت های صحت عامه و تحصیلات عالی آن دولت را قبول کرده بود.

خدا رحمت کند داکتر اعجازی را، سالهای زیادی بعد از آن حاکمیت توانستم که دوباره با اعجازی سر صحبت باز کنم و به گذشته ها برگردم.

زمانیکه داکتر اعجازی با داکتر نجیب الله به پاریس آمد، به دیدارش فقط به پاس حرف مادر و فامیل رفتم و در آنجا صحبت‌هایی داشتیم که باشد به آینده.

من از مدت‌ها به این باورم که فرار داکتر نجیب الله بسیار از قبل پیش بینی شده بود و این پیش بینی را با هیچ عضو حزب خود در میان نگذاشته بود. نجیب الله سقوط را در چند قدمی خود میدید و در آن سقوط مرگ خود را حتمی میدانست.

شاید به این باور رسیده بود که هیچ گروه مخالف دیگری جز حزب اسلامی حکمتیار وی را به مرگ محکوم نکند، بنا یگانه راه نجات خود را در همدستی با حکمتیار میدید.

و نیز نجیب الله خوب میدانست که با این شیوه عملکرد او، کشور و بخصوص کابل به «حمام خون» مبدل میشود اما با تمام این حرفها او فقط به خود و راه نجات خود می اندیشید.

نکته ایکه تا قیامت سر به مهر خواهد ماند، اعدام فحیعیانه داکتر نجیب الله توسط طالبان «آی اس آی» است.

آیا با این اعدام آی اس آی یک تعداد راز های بزرگ را هم اعدام نکرد؟

حاکمیت حزب دموکراتیک سقوط میکرد اما آن شب و روز زمان سقوطش نبود، باید نجیب الله و همراهانش بیشتر به حفظ حاکمیت تا سقوط نسبتاً صلح آمیزش می اندیشیدند»

دستگیر صادقی:

«ضرور است تا این رویداد بسیار با اهمیت در تاریخ نزدیک افغانستان که سر آغاز فاجعه های بزرگ در این کشور گردید، با بی طرفی کامل و دور از خوشبینی ها و بدبینی ها که با دریغ واقعیت ها را همواره در خود می پیچاند و منحرف می سازد، بررسی گردد. آنانی که در این برهه و کوران حوادث شاهد این رویداد های غم انگیز بوده اند، می بایست با صداقت کامل نقش شان را در تدوین و تکمیل این فصل ادا نمایند.»

همایون صادقی:

«سخنان نجیب در مورد شهنواز تنی:

(شهنواز که شدیداً تشنه قدرت بود با استفاده از کلیه امکانات تلاش می ورزید تا تحقق مصالحه ملی را سد گردیده و همواره از عناصر جنگ افروز و نظامیگر که با دسته های اپوزیسیون افراطیون در زد و بند بودند پشتیبانی و حمایت می نمود.)
نجیب با این گفته هایش در مورد تنی سند محکومیت اش را امضا کرد.

۱- نجیب میگوید (شهنواز شدیداً تشنه قدرت بود)

کودتای شهنواز تنی در تبنانی با گلبدین و انتقال قدرت به گلبدین بود نه برای خودش وزارت ارتش برای او بزرگی میکرد این سخنش دروغ است.

۲- تلاش میورزید تا تحقق مصالحه ملی را سد گردیده و همواره از عناصر جنگ افروز و نظامیگر که با دسته های اپوزیسیون افراطیون در زدوبند بودند پشتیبانی و حمایت می نمود.

سیاست پارادوکسی نجیب در این گفته هایش برجسته و آشکار میشود.

نجیب در اینجا با صراحت اعلام میکند که شهنواز همواره در زدو بند با اشرار و قاتلین مردم بوده و سد مصالحه ملی. این گفته او ثابت میکند که نجیب قبل از کودتای تنی از زدو بند های او اطلاعات کافی در دست داشت اما با وجود این همه اطلاعات برای او شانس میداد تا به قلعه های پیروزی برسد.

چطور امکان دارد که بک رییس جمهوری با صلاحیت و تمرکز گرا وزیر ارتش را که باعث کشتار مردم و نیروهای رزمی اش در ارتش میگردد البته قبل از کودتا او در زدوبند با اشرا به سردمداری گلبدین بوده بی تفاوت باشد؟

با استناد از این گفته دو مسئله نزد نجیب پنهان از دیگران بود.

۱- او حتمن با تنی و گلبدین همپیمان بوده و نمیخواست که تنی را از وزارت ارتش کنار بزند و او را بازدوبند هایش با اشرار به دادگاه عالی معرفی کند.

۲- یا از ترس بروت های تنی نمیخوانست در برابر تنی خم به ابرو بیاورد.

من با این پرسش رفیق گرامی مزدک را مخاطب قرار میدهم، که بیروی اجراییه حزب وطن این بیانیه را برای نجیب آماده کرده بوده یا خودش؟

اگر بیروی اجراییه این بیانیه او را ترتیب داده و یا به اتفاق آرا تایید کرده اند. پس بیروی اجراییه هم از زدو بند تنی با گلبدین و جنگ افروزان بی اطلاع نبوده و چرا برای برکناری تنی اقدام نورزیدند و آنان نیز شربک جرم با تنی بوده اند.

امید که رفیق مزدک گرامی با تفصیل بیشتر این مسئله را آفتابی بسازند چون در آن زمان نفر دوم حزب وطن و کشور بودند

همه نخبگان این برگه با دقت این بیانیه را بشنوند، مطمئنا چنین پرسش ها در ذهن ایشان بوجود خواهد آمد.»

فرید مزدک:

«به پاسخ پرسش همایون صادقی

رفیق عزیز صادقی،

تنی آدم قدرت طلب بود و برای کار درمقامی که داشت بد استعداد هم نبود. تلاش تنی برای اشغال قدرت در حقیقت یک بخشی از برنامه گروه بزرگی از خلقی ها بود. پس از خروج نظامیان شوروی از کشور، ما شاهد بودیم که در درون حزب تلاش خلقی ها برای حاکم شدن بر اوضاع و کنترل بر حزب آغاز شده و گام به گام به پیش می رفت. آنها این باور را می پراگندند که چون در حزب نظامی ها بیشتر اند پس به آنها حقوق بیشتر داده شود و بیشتر شنیده شوند. به فکر آنها خلقی ها در قوای مسلح اکثریت را میساختند و با افزایش نقش سازمان های حزبی نظامی؛ این اکثریت بر اهرم های اصلی حاکمیت می توانست مسلط گردیده راه را برای تسلط خلقی ها بر حزب و دولت هموار سازد. برای تقابل با خطر خلقی رییس جمهور دست به ایجاد "گارد" در چهارچوب وزارت امنیت زد. برنامه ی ایجاد گارد رهبران خلقی را از رییس جمهور

بیشتر دور ساخت و تلاش آنها را برای زور آزمایی قدرت افزایش داد. رییس جمهور مجبور بود تا به امکانات و تضمین های بقای خویش بیافزاید. پیش از پلینوم ۱۸ خلقی ها با حمایت برخی از حلقات در مسکو آرزو داشتند تا کسی از میان آنها راس دولت و حزب را تعویض کند، چنان نشد اما آنها هیچگاه فکر " تسلط خلقی " بر حزب و حاکمیت را چون حق مسلم خویش؛ که گویا اکثریت بودند از سر نکشیدند. حامیان خلقی ها در بیرون نیز به این باور بودند که یک تیم خلقی بهتر می‌تواند با نیرو های از مجاهدین به تفاهم برسد و راه را برای صلح و ثبات هموار کند. این استنتاج فریبنده؛ خلقی های مخالف زنده یاد نجیب را بیشتر مصمم به اقدامات بزرگ می ساخت. اگر کودتا پیروز میشد خلقی ها کنترل بر اوضاع را در دست می گرفتند و در مسکو هم موضع وزارت دفاع شوروی محکم میشد و گریبچف هم راهی جز پذیرش برنامه های آنها نمی دید. در مورد نقش حکمتیار پس از پیروزی احتمالی کودتای تنی نمی توان حکم صادر کرد. چگونگی اشتراک او در قدرت بسته بود به چگونگی انکشاف مناسبات میان مسکو و اسلام آباد و همچنان زد بند های دولت برآمده از کودتا با حکمتیار. داکتر نجیب نسبت به حزب اسلامی و حکمتیار نظر خوب داشت اما هیچگاه نتوانست تمام هیت اجراییه را در این مورد همنظر خویش بسازد. او به این باور بود که برای مقابله با جمعیت باید حزب اسلامی تقویه گردد».

منصور بدری:

«سپه سالار ارجمند،

آیا داکتر نجیب نمی دانست که همه نیروی نفری قوای مسلح را سربازان ولایات مرکزی شمال و شمال غرب تشکیل می دهند؟

آیا داکتر نجیب نمی دانست که رول جنرال دوستم با فرقه اضافه تشکیلش در سرنوشت سازی سیاسی بسیار مهم است؟

آیا داکتر نجیب نمی دانست که با سقوط شمال دولت دیگر نیرو و توانی ندارد که از خود دفاع کند؟

داشتن جنرال های بی سرباز و جنرال های سرباز و قطعه فروش میشد که دولت را نگهداری کرد؟ آیا داکتر نجیب همی قدر بی خبر بود؟»

فرار- ۷

بعد از سقوط چهاربیکار و میدان هوایی بگرام که جریان مفصل آن در صص ۵۴۴-۵۴۸ به صورت مفصل نوشته شده است، وضع درکابل پیچیده تر و مبهم تر گردید. بار دیگر تفنگ ها و توپ ها دهن گشودند و آتش و خون پراگندند. دشمن از هر گوشه یی سر بلند می کرد و گلوله های سنگین صفیر زنان بر شهر فرود می آمدند. ملت خاموش بود و مردم کابل با سینه های گشوده و چشمان باز به استقبال سپیده دم خونین تاریخ می شتافتند. فایق آمدن بر وحشت مرگ کار آسانی نبود و از همین رو مردم انتظار داشتند تا رهبری دولتی و حزبی کشور به کمک آنان بشتابند و نگذارند مال و ناموس شان لگد مال پای جنایتکاران گردد. به همین سبب بود که یکی از آنان در آستانه «فرار» به رییس جمهور گفته بود ما نمی گذاریم که از نزد ما بروی. اگر در اسمان بروی از پاهایت و اگر در زمین بروی از گوشه‌هایت خواهیم گرفت.

و اما رییس جمهور در این میان آرام بود. وزرای امنیتی نیز به طور تعجب بر انگیزی آرام بودند و اخ نمی کشیدند. اکنون دیگر گارنیزیون کابل محل تجمع تمام اعضای حزب چه خلقی و چه پرچمی شده بود. من با حوصله حرف و مشوره همه را می شنیدم و برای درز گرفتن رخنه های امنیتی در پوسته های اطراف کابل تمام امکانات موجود را به کار می بستم؛ اما حزب اسلامی و شورای نظار دو رقیب خونین دوران جهاد هم قسم خورده بودند که به هرشکلی که شود از این آب گل آلود ماهی مراد را به دست آورند. تصادفی نبود که حکمتیار بعد ها و از جمله در همین ماه های اخیر پس از آمدنش به کابل اعتراف کرد:

«از طرف نجیب برای من پیغام های بسیار رسید. هیأت ها یکی بعد دیگری می آمدند. حتی قبل از استعفای نجیب صرف پنج روز قبل هیأت آخری با مکتوب رسمی آمد و برای من پیشنهاد کرد که حل مسأله صرف این است که ما و حزب اسلامی با هم آشتی کنیم، یک اداره ایتلافی به وجود آوریم. شما را به

حیث برادر بزرگ در حکومت قبول می کنیم. در حکومت هر پستی را که می خواهید انتخاب کنید، ولی از ما چشم پوشیدن صحیح نیست؛ زیرا که حزب ما نیرومند است بر چهار لک نفر داریم. اقتدار عملاً به دست ما است. انکار نمودن و حذف ما ممکن نیست و اگر حزب اسلامی این سخنان را قبول نمی کند شما خواهید دید که ما اقتدار را به کی می سپاریم؟»

* * *

دوستان عزیز، حوادثی که در شب ۲۶ بر ۲۷ حمل رخ داد، مو به مو از همین قلم در صص ۵۴۸ تا ۵۵۹ کتاب اردو و سیاست باز تاب گسترده یافته است و دوستانی که خواهان خواندن آن باشند، می توانند به آن کتاب مراجعه کنند؛ اما علاوه بر من جناب عبدالوکیل وزیر امور خارجه پیشین جمهوری افغانستان و فلیپ کاروین امریکایی معاون بین سیوان در کابل نیز نوشته هایی دارند و راز هایی را افشاء کرده اند.

گفتنی است که رفیق جیلانی گلشنیاری این صفحات را باز تایپ نموده و به من فرستاده اند تا با استفاده از آن ها و نظریات دوستان فصل فرار یا ترک گفتن غیر مسؤولانه داکتر نجیب الله از کشور در نیم شب ۲۶ بر ۲۷ اپریل غنی تر گردد. من در حالی که به زحمات رفیق گلشنیاری عزیز در عرصه روشنگری ارزش فراوان می دهم و به آن ارج می گذارم، اینک بخشی از آن نوشته ها را در این جا می گذارم:

دربرگهای (۸۸۸ الی ۸۹۳) جلد دوم کتاب (از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان)، تألیف عبدالوکیل وزیر خارجه پیشین افغانستان، در رابطه به آخرین ملاقاتش بانجیب الله رئیس جمهور و رئیس حزب وطن، (بساعت ۷ شام ۲۶ حمل سال ۱۳۷۱)، چنین آمده است:

"زمانیکه به مقر ریاست جمهوری رسیدم و از موتز پیاده شدم، هیچکسی بشمول محافظین ریاست جمهوری را ندیدم. گویی همه را رخصت نموده بودند.

بدون کدام مانع به منزل دوم داخل دفتر کارنجیب الله شدم. در اتاق انتظار، حیات الله جفسر سرباوری رئیس جمهور و یک تن دیگر که در چهره های شان حالت اضطراب و پریشانی بخوبی دیده میشد، حاضر بودند. جفسر بادیدنم گفت:

«رفیق وکیل می خواهید داکتر صاحب را ببینید؟»

گفتم بلی و داخل اتاق کارنجیب الله شدم. رئیس جمهورنجیب الله با محمد اسحاق توخی دستیار و احمدزی برادرش مشغول صحبت بودند و احساس میشد که منتظر چیزی هستند. توخی و احمدزی به مجرد که مرا دیدند، با ورخطایی وبدون احوال پرسی، اتاق را ترک گفتند. ورود غیرمترقبه ام، آنها را بشمول نجیب الله غافلگیر ساخته بود. نجیب الله گفت:

«چطور شد که اینجا آمدی؟ حالا باید نزد مسعود می بودی و خبرهای خوشی برای ما می آوردی.»

درحالیکه بی نهایت نارام بودم، جریان حادثه را ازتوقف موترما تاوضعیت میدان هوایی نظامی کابل ودفتر قوماندانی هوایی برایش یکایک توضیح دادم. رئیس جمهور مرا به آرامش دعوت کرد وگفت:

«فرق نمی کند. همه چیز امکان دارد رخ بدهد. من یعقوبی و عظیمی را پیدا خواهم کرد و همه چیز را نظم خواهم داد، فردا صبح قبل از آفتاب برآمد، پرواز خواهی کرد.»

گفتم: «ووطنجاریوزیردفاع دراین لحظه حساس در دفتر کارش نیست ومانند دیگر وزرای قوای مسلح، به منزل تشریف برده است.»

نجیب الله گفت:

«خودت ازوطنجاریچه انتظار داری؟ انسان بی ابتکار، ولی برای کودتاکردن آدم مناسب است. برای کارهای دیگر، مشکلی را حل کرده نمی تواند. متأسفانه وزرای قوای مسلح مردمان ضعیف برآمدند. آنها بالای وزارت خانه های خود

تأثیر و اتوریته لازم نداشتند و تا کنون فشار عمده کار در آن وزارت ها بالای شانه های من بوده است.»

در جریان صحبت متوجه شدم که در پهلوی میز کار نجیب الله از پنچ دستگاه تیلیفون، صرف یک دستگاه موجود بود.

به رئیس جمهور نجیب الله گفتم: «وضعیت فوق العاده بحرانی است، باید فوراً اعضای هیأت اجرائیه حزب را احضار و موضوع را با ایشان در میان بگذارید.»
نجیب الله گفت:

«هیأت اجرائیه یک ارگان بی صلاحیت است. همه چیز در دست جنرالها و نظامی ها است.»

در مقابل گفتم: «بسیار خوب، در این صورت اعضای هیأت اجرائیه را یکجا با عده بی از جنرال های مسلح احضار کنید تا مشترکاً اوضاع را بررسی و تدابیر اتخاذ نماییم.»
نجیب الله گفت:

«تابینن سیوان نیامده و تا وی را ملاقات نکنم و از نتایج مذاکراتش با رهبران مجاهدین و رهبران پاکستانی آگاهی حاصل نکنم، دیگر اقدام ها فایده بی ندارد.»
با تأثر و نیشخند گفتم:

«هنوز هم شما بالای بینن سیوان حساب می کنید؟ آیا وضعیت موجود در اثر پافشاری های مداوم سیوان و اعضای تیمش مانند حسین پوتسالی و فلیپ کاروین بالای شما برای اعلام کناره گیری از قدرت بوجود آمده است؟»
نجیب الله در حالیکه بی نهایت عصبانی گردیده بود گفت:

«بلی، من امروز چندین بار از سیوان خواستم که هر چه زودتر به کابل بیاید تا برایش بگویم، حالا که وضع را خراب کرده و از کنترول من بیرون

کرده اند، آنرا دوباره درست و اصلاح کنند. دیگر همه چیز مربوط سیوان و ملل متحد است. وی بمن وعده داده بود که پاکستانیها، آمریکاییها و مجاهدین را در صورت آماده شدن من به کناره گیری، به پروسه صلح و قبول حکومت بیطرف از جانب آنها می کشاند. حالا بیاید صلح و حکومت تکنوکراتهای خود را بیاورد.»

با اصرار گفتم: «سیوان و همکارانش بطور عمدی میخواستند این وضع را بوجود بیاورند، مدتها قبل ناباوریم در مورد سیوان و همکارانش را، برای تان گفته بودم، متأسفانه به آن توجه نکردید و همیشه مرا به مدارا و خویشتن داری وی توصیه مینمودید. حالا چرا باز هم بخاطر اصلاح وضع از وی کمک میخواهید. مطمئناًوی چیزی برای ما انجام نخواهد داد. بجای او چرا بالای حزب و دولت اتکاء نمی کنید که تا تشکیل حکومت بیطرف انتقالی، حداقل تدابیر برای حفظ نظم موجود در شهر کابل گرفته شود. این کار در موجودیت شما صددرد عملی شده میتواند. این درست است که وضعیت بوجودآمده با پیشروی مسعود، گلبدین و بغاوت دوستم و متحدانش، خطر جدی را بوجود آورده، ولی شما هنوز از اتوریته لازم و قانونی بر قوای مسلح برخوردارید، مخصوصاً سه وزیر قوای مسلح در مخالفت با شما قرار ندارند. میتوانید تا روی کار آمدن حکومت انتقالی، از وقوع حوادث ناگوار جلوگیری نمایید. همین حالا معاونین رئیس جمهور، صدراعظم، اعضای هیئت اجراییه حزب و جنرالهای با صلاحیت و مؤثر قوای مسلح را احضار نمایید و در مشوره با آنها، راه عملی بیرون رفت از وضع موجود را، جستجو کنید.»

نجیب الله باز هم گفت:

«خودت از کسانی یاد میکنی که آنها صرف به نام معاونین رئیس جمهور، صدراعظم و اعضای هیأت اجراییه حزب بودند. خودت شاهد هستی که آنها هیچ وقت توانایی نداشتند تا کاری را مستقلاً انجام دهند. به من بگو خودت عضو

هیأت اجرائیه بودی، غیر از کارهای مربوط به وزارت خارجه، دیگر کدام تأثیری بالای وضعیت عمومی کارهای حزبی و دولتی داشتی؟»

در این فرصت از نجیب الله چیزهایی میشنیدم که درحالات عادی اصلاً نشنیده بودم. باز هم باپافشاری گفتم: «داکتر صاحب، خواهش میکنم مسئولیت را تنها بعهده نگیرید و همه ما را شریک بسازید. حالا وقت گذشته و همه در حالت فروپاشیست. حالا ممکن حزب ما برای مدتی از چرخه قدرت کنار بماند؛ اما اگر ما احساس مسئولیت کنیم و نگذاریم که با خطرات بزرگ مواجه گردد، برای همیشه از صحنه سیاسی حذف خواهیم شد. فرقی نمی کند اگر شما در وضعیت موجود، رهبر دولت نباشید، ولی رهبری حزب را در دست میداشته باشید. ما همه در کنار تان خواهیم بود و برای مبارزات آینده آمادگی میگیریم.»

نجیب الله گفت:

«رفیق وکیل از احساسی که نسبت به من داری، ممنونم، ولی خودت روی کدام حزب محاسبه میکنی، حزبی که در دست سیاست بازها معامله گران قرار دارد؟»

با این موضوعگیری نجیب الله نمی توانستم بی تفاوت باشم. کسیکه در دوران تظاهرات محصلی، رئیس خدمات اطلاعات دولتی "خاد" و اکنون ریاست حزب و دولت، همیشه سرشار از نیرومندی، خوشبینی و فداکاری در برابر آرمانهای حزبی و دولتی بود، اینک چرا در لب پرتگاه قرار گرفته و دریأس و نامیدی گیر مانده است؟ در چنین حالتی، یگانه کاری که میتوانستم برایش بکنم، مشوره دادن به او بود تا از این گرداب خودش را نجات دهد؛ اما پیش از آنکه به صحبت و مشوره دادن شروع کنم، خودش با عصبانیت گفت:

«من منتظر سیوان استم تا درباره آخرین امکانات برای بیرون رفتن از این وضع، به نتیجه برسیم.»

گفتم: «خوب است. همه ما منتظر سیوان میباشیم. وی را یکجا با اعضای هیأت اجرائیه، معاونین رئیس جمهور، صدراعظم و جنرالها و صاحب منصبان مؤثر ملاقات نمایم، تا راهی برای حل مشکلات بیابیم.»

نجیب الله گفت:

«مثلاً اگر باوی یکجا ببینیم چه مطلبی را با وی در میان بگذاریم؟»

گفتم: «مطلبی ذیل را میتوانیم با وی در میان بگذاریم:

اول: برایش میگوییم که اعضای حکومت بی طرف انتقالی کجاستند و چه زمانی برای انتقال قدرت به کابل میایند و قدرت را تسلیم میشوند؟

دوم: باید سیوان را مجبور بسازیم تا یکجا با یکی از اعضای رهبری حزبی و دولتی نزد حکمتیار و مسعود که در حومه کابل هستند برود؛ زیرا نیروی عمده تهدید کننده و مانع عملی شدن انتقال قدرت آنها اند. آنها را باید وادار به قبولی پلان صلح ملل متحد ساخته و به آنها بگوید که پشاور، اسلام آباد و تهران مشکل ما را حل نمی‌توانند، مشکل در کابل، لوگر و جبل السراج حل خواهد شد.

سوم: بعد از اینکه سیوان به کابل آمد، او را با چندتن از اعضای رهبری نزد ببرک کارمل ببرید؛ زیرا وی تأثیر زیاد معنوی در میان اعضا و هواداران نظامی و ملکی حزبی و دولتی دارد و هرتوطئه‌یی، اگر در داخل حزب و دولت باشد، خنثی خواهد شد. البته طوری که رفیق کارمل را شما خوب میشناسید با این پیشامد، حتماً شمارا کمک می‌کند و کشیدگی‌های موجود میان شما و کارمل نیز، برطرف خواهد شد.

چهارم: در مورد دوستم و گروپ مخالفین در شمال کشور، بینن سیوان رسماً باید اعلان کند که حرکات و موضعگیری آنها کاملاً علیه پلان ملل متحد میباشند. بمجرد آمدن به کابل، از وی تقاضا میکنیم تا نماینده و معاون دوستم، جنرال مجید روزی را ملاقات نماید و از آنها بطور جدی بخواهد مانع عملی شدن

پلان ملل متحد نگرندند، در غیر آن، مسئولیت شکست پلان به دوش آنها خواهد بود. سپس چندتن اعضای رهبری را همراه با سیوان نزد جنرال دوستم و متحدانش بفرستیدتا در باره خواسته های آنها صحبت نمایند.»

نجیب الله در آغاز، به پیشنهاداتم با بی میلی گوش میداد، در اخیر باقیافهء مجاب شده، از جایش برخاست و گفت:

«بسیار خوب، من منتظر سیوان هستم. امشب اگر آمد که حتماً میاید، مطالبی را که گفתי باوی در میان میگذارم. فردا صبح در اولین فرصت، جلسه یی به اشتراک هیأت اجرائیه، معاونین رئیس جمهور، صدراعظم و مسئولین درجه یک قوای مسلح با حضور سیوان دایر می نماییم و خودت میتوانی نظریاتت را با آنها در میان بگذاری. میدانم که پیشنهادات خودت جنبه عملی دارد و حد اقل برای بیرون رفت از وضع موجود مفید اند.»

رئیس جمهور پرسید که حالا کجا میروی؟

گفتم: «به وزارت خارجه میروم و منتظر آمدن سیوان می باشم. باشما نیز در تماس خواهیم بود.»

در وقت خداحافظی رئیس جمهور خلاف معمول، تا دم دروازه دفترش، همراهیم کرد و در آغوش گرفت. در حالیکه اشک در چشمانش ظاهر شده بود، بی اختیار گفت:

«هروقت که خاله جان و کاکایم (منظورش والدینم بود) را دیدی دستهای شان را از طرف من ببوس!»

حواسم آنقدر در آن شب و روز پریشان بود که درست متوجه نشدم که چرا نجیب الله گفت تا دستان والدینم را از طرفش ببوسم؛ زیرا هیچگاهی چنین حرفی را در گذشته از وی نشنیده بودم. بنابر سوابق طولانی رفاقت و دوستی که با نجیب الله داشتیم، در آنشب همدردی و دلسوزیم نسبت به او بیشتر شده بود.

راستش را بگویم که در آنشب، تمام کشیدگی های را که بعضاً باهم داشتیم، فراموش کرده بودم و میخواستم از هرطریقی و امکانی، وی را کمک نمایم. ما هردو، در لحظات سخت و دشوار، ازدوران مبارزات محصلی تا دوره های زندان و مهاجرت و سالهای بعد از آن تا کنون، خاطرات فراموش ناشدنی از همدیگر داشتیم.

چنانچه، فلیپ کاروین آمریکایی مشاور سیاسی بین سیوان در صفحه ۱۸۲ کتاب "سرنوشت غم انگیز در افغانستان" راجع به ملاقاتش با نجیب الله که به تاریخ ۱۸ اپریل ۱۹۹۲ در دفتر ملل متحد جاییکه نجیب الله در آنجا پناه برده بود، در مورد این احساسم از زبان نجیب الله چنین بیان داشته است:

«او "نجیب الله" به من "فلیپ کاروین" گفت که شب قبل از خروج پلان شده من، وکیل نزد آمد و در مورد حوادث که بعد از رفتن قریب الوقوع سرمن خواهد آمد احساس ناراحتی میکرد. نجیب الله گفت من و وکیل بایکدیگر دوست بودیم. از زمان کودکی یکدیگر را خوب میشناختیم.»

پس از خداحافظی با نجیب الله، بدفترم رفتم. غیراز رئیس تشریفات و چند عضو دفترم، کسی دیگر در وزارت نبود. رئیس تشریفات گفت که اوبارها به دفتر بین سیوان و ملل متحد تماس شده، ولی تا هنوز اطلاعی از آمدن سیوان ندارد. به دفتر یعقوبی زنگ زدم، جوابی نشنیدم. به مرکز مخابرات گفتم تا تماس تیلیفونیم با یعقوبی را برقرار نمایند، ولی تلاش شان بیهوده بود. با وطنجار که در منزلش بود، تماس گرفته و از نرفتنم نزد مسعود برایش اطلاع دادم. وی گفت: «کارها تمام است و من چیزی ندارم که برایت در تیلیفون بگویم.»

پس از ساعتی، رئیس تشریفات به دفترم آمد و گفت که شاید سیوان امشب به کابل نیاید و اجازه خواست تا به منزلش برود. چندین بار به شماره تیلیفون مخصوص نجیب الله به ریاست جمهوری زنگ زدم، اما کسی جواب نمی داد.

بالاخره به تلیفون اقامتگاهش در قصرنمره یک زنگ زد. محمداسحاق توخی گوشه را گرفت و گفت: «باداکتر صاحب میخواید صحبت کنید؟
گفتم «بلی.» توخی تلیفون را به نجیب الله داد. نجیب الله گفت:
«خودت تا هنوز در وزارت هستی؟»

گفتم «بلی.» نجیب الله گفت:

«رفیق وکیل، من امشب نمی خوابم، خودت خانه برو و استراحت کن. هر وقتیکه سیوان آمد، خبرت میکنم. سالها تو مرا از آمدن سیوان با خیرمی ساختی و ترتیب ملاقاتهایم را می گرفتی، امشب من این ماموریت را انجام میدهم و فردا مطابق پیشنهاد خودت، وی را ملاقات خواهیم کرد و آخرین حرف ها و تصامیم مانرا با وی در میان خواهیم گذاشت.»

گفتم، «خوب است، من به خانه میروم. خدا حافظ تان!» درست ساعت ۱۱ شب بود که بطرف خانه ام رفتم.

فرار - ۸

۲۶ حمل: (این تاریخ در کتاب اردو سیاست، سهواً ۲۷ حمل گفته شده است.)

دوکتور نجیب الله ساعت ۸ صبح مرا به نزد خود احضار کرد و پرسید دیروز حسین بوتسالی را دیدی؟ گفتم بلی و آن چه بین ما گفته شده بود، برایش باز گو کردم. رییس جمهور با دقت به چشمانم نگریست و گفت: امروز بینن سیوان به کابل می رسد. قرار است الی تطبیق پلان ملل متحد قدرت به شورای نظامی سپرده شود که خودت را در نظر گرفته اند تا خلی قدرت به میان نیاید (نگاه کنید به صص ۵۴۸ - ۵۵۱ اردو سیاست)

دفتر رییس جمهور خلوت است. در اتاق انتظار پشه‌یی پر نمی‌زند. رییس جمهور ظاهراً آرام است؛ اما آن خونسردی همیشه‌گی در سخنان و وجناتش مشاهده نمی‌شود. از چهره اش نوعی معصومیت غریبی پیداست. دلم می‌سوزد و با خود می‌گویم، رهبر شدن چه دشوار بوده است. به هر حال می‌گوید طرح شورای نظامی یکی از وریانت های ملل متحد است. دشمن به کوچه‌ها و پس کوچه‌های کابل می‌رسند، خونریزی‌های زیادی اتفاق می‌افتد، مردم مرا مانع صلح می‌پندارند.

پرسش‌های زیادی دارم که با دیدن چهره معصوم او در ذهنم می‌میرند. از جمله من چه کاره‌ام که با موجودیت وزرای قوای مسلح و رییس ارکان قوماندانی‌های عالی رییس شورای نظامی‌گردم و حتی برای یک ساعت هم بتوانم قدرت را حفظ کنم؟

در همان هنگام می‌گوید به جنرال فتاح هدایت داده‌ام تا چند بال‌طیاره به مزارشریف بفرستد و قوای دوستم را به خاطر امنیت بهتر به شهر کابل دیسانت کند. می‌گوید این موضوع بین دوستم و رفقای بیوروی اجراییه توافق شده و من منظور کرده‌ام؛ اما به مجردی که این قوا به کابل برسند باید در کمر بند شهر مطابق پلان گارنیزون کابل جا به گردند.

عقلم قد نمی‌دهد که از یکسو جنرال دوستم پرچم نا فرمانی را بر علیه او بلند کند و از طرف دیگر برایش نیروی کمکی جهت امنیت بفرستد. ذهنم به شدت مصروف حل این معمای عجیب است. به نظرم هر دو تصمیم او چیزی شبیه کلوخ ماندن و از آب گذشتن معلوم می‌شود که صدایش را از ته چاه می‌شنوم: برو رفیق عظیمی، موفق باشی، خدا پشت و پناهد!

جناب عبدالوکیل وزیر خارجه پیشین نیز آن روز و شب را در برگ‌های ۸۹۶ الی ۸۹۷ به یاد می‌آورد:

"به مجرد رسیدن به منزل، بنا بر خستگی بیش از حد، به بستر رفتم و خوابیدم. ساعت ۳ صبح بود که زنگ دروازه اپارتمان ما به صدا در آمد. همسرم بیدار کرد و با ناراحتی گفت:

«کسی زنگ دروازه را به صدا در آورد.»

فوراً عقب در رفته قبل از اینکه دروازه را باز کنم صدا زدم که چه خبر است. سرباز که موظف امنیت بلاک ما بود گفت:

«از منزل پدرتان برای ما اطلاع دادند تاگوشی تلفون تانرا بگیرید، زیرا فریدمزدک میخواهد با شما صحبت کند.»

اپارتمان والدین و خواهرم ثریا پرلیکا در سمت غربی همین بلاک، قرار داشت. همین که گوشی را گرفتم، فریدمزدک گفت:

«مثل اینکه زنگ تلفون را نمی شنوی رفیق وکیل، نجیب الله میخواست به همراه بینن سیوان از وطن خارج شود؛ اما پسته های نظامی از رفتن وی ممانعت کردند و فعلاً وی در دفتر ملل متحد نزد بینن سیوان است.»

از خواب غفلت بیدار شدم و مات و مبهوت گردیدم. اصلاً برابیم غیر قابل باور بود که نجیب الله چنین قصدی داشته است. صحبت های چند ساعت قبل ما در دفتر کارش، سخنانش، اعتماد دادنش به من، رفاقت های ما، گذشته مشترک مبارزه و فعالیت های ما، همه در یک چشم به هم زدن از پیش چشمانم همانند فیلمی گذشتند.

در آن لحظه، واقعا دلیلی این حرکت نجیب الله را ندانستم. از خود پرسیدم که چرا نجیب الله اینکار را کرد؟ زیرا این عمل وی، خلاف کرکتر استوار و شجاعت او بود. وی در برابر مردم، دولت و حزب تعهداتی داشت که باید به سر میرسانید. در شرایط بدتر از امروز، با سردادن شعارهای "سرمی دهیم، اما سنگر نمی دهیم" و "وطن یا کفن" دیگران را تشجیع میکرد. حالا چرا احساس ضعف کرد.

وی می‌توانست با عده‌ی از مسئولین حزبی و دولتی مورد اعتمادش، مشوره نموده و آنها را در جریان می‌گذاشت تا همه، مانند گذشته در برابر حوادث، ایستادگی مینمودیم ولو به قیمت جان‌های ما تمام میشد.

به هر حال، برمیگردیم به تلفون فرید مزدک که مرا از خواب غفلت بیدار نمود. از فرید مزدک پرسیدم که ما چه کنیم؟

وی گفت:

«ساعت ۸ صبح، باید همه ما به مقر شورای مرکزی حزب جمع شویم.»

پس از صحبت با مزدک، هرچند تلاش کردم تا با یعقوبی وزیر امنیت به تماس شوم، نشد. بالاخره به وطن‌جاریوزیر دفاع زنگ زدم که او گوشی را گرفت و گفت:

«چیزی که باید واقع نمی‌شد واقع شد. بهر حال، ساعت هشت در مقر شورای

مرکزی حزب با هم می‌بینیم.»

معلوم شد که وی هم قبلاً از حادثه اطلاع داشت. به محمود بریالی تلفون کردم. بعد از زنگ‌های مکرر بالاخره جمیله ناهید همسرش گوشی تلفون را گرفت. بعد از معذرت خواستن از تلفون ناوقت شب، گفتم، بریالی جان مثل اینکه خواب است؟

گفت: بلی.

گفتم، اگر زحمت نمی‌شود بیدارش کنید. بعد از چند لحظه بریالی گوشی را گرفت و گفت:

«رفیق وکیل، در این ناوقت شب چه می‌گویی؟»

از حادثه برایش گفتم. وی گفت:

«رفیق وکیل، خواب‌ات را خراب نکن. من و تو چیزی کرده نمی‌توانیم،

نظامیان خودشان کارشان را خوب میدانند.»

از این جمله بریالی که (نظامیها خودشان کار خود را خوب میدانند) چیزی نفهمیدم، همانطوریکه از گفتار نجیب الله در هنگام خدا حافظی چند ساعت قبل که برایم گفته بود (دست های کاکا جان و خاله ام را از طرف من بیوس) چیزی نفهمیده بودم.

باز هم به اصطلاح زمین قرارم نمی داد، لباسهایم را پوشیدم و پیش از رفتن به مقر شورای مرکزی حزب وطن، به سوی خانه یعقوبی رفتم. یعقوبی یک ماه قبل، خانم و فرزندانش را به مسکوفرستاده بود. محافظین امنیتی که پائین آپارتمانش بودند، گفتند، وزیر صاحب به دفتر رفته.

پس از آن، به خانه فریدمزدک که بر سر راهم بود، رفتم تا از جریان حوادث بیشتر باخیر شوم. وی را نیز، سراسیمه و حیران یافتم و نمی دانست که عواقب این کار به کجا خواهد کشید. در همین فرصت تلفون هایی برایش می آمد و در اتاق دیگر مشغول صحبت میشد. بالاخره، آموگوشی تلفون را بمن داد و گفت: «رفیق عظیمی میخواهد با خودت صحبت کند*».

گفتم، عظیمی چه میداند که من اینجا آمده ام.

مزدک گفت: «من برایش گفتم.»

عظیمی بعد از احوال پرسی گفت:

«رفیق وکیل، می خواهم یک بار خودت را ببینم.»

گفتم: «یکی دو ساعت بعد همه به مقر شورای مرکزی حزب میرویم. بعد از ملاقات با هیأت اجرایی خواهیم دید.»

زمانیکه صحبت های تلفونی تمام شدند، مزدک گفت:

«بینن سیوان یک اعلامیه یی را غرض نشر به نبی عظیمی داده و از وی تقاضانموده که یک شورای نظامی ۹ نفری که عظیمی در رأس آن قرار داشته باشد، قدرت را به دست گیرد.»

این حرف مرا به عمق مطلب رسانید و حالا فهمیدم که همه این حوادث توطئه آمیز از جانب بینن سیوان و حسین پوتسالی و فلیپ کاروین آمریکایی مشاور سیاسی بینن سیوان برای فریب دادن نجیب الله، در غیاب رهبری حزب و دولت ترتیب شده بود و چیزی را که نمی خواستیم بالای دولت و حزب، تحمیل نموده اند و هدف آنها فروپاشی دولت و حزب میباشد. طوریکه بعداً معلوم شد، بینن سیوان، حسین پوتسالی و فلیپ کاروین پیش از روزهای ۱۴ و ۱۵ اپریل و یادرجریان همین روزها با نجیب الله، توخی و نبی عظیمی، در غیاب اعضای رهبری حزب و دولت، ملاقات هایی برای تشکیل یک شورای نظامی داشته اند تا قدرت را بدست گیرد.

نظر یات خوانندهگان:

فواد پامیری آینه:

«می خواهم برای نخستین بار مسأله را از زاویه دیگر به کنکاش بگیریم. از زاویه ی که تا کنون به آن پرداخته نشده و یا دست کم من از قلم کسی نخوانده ام.

کودتای بیست و شش سرطان سال ۱۳۵۲ سردار محمد داوود بر علیه پسر کاکایش محمد ظاهر شاه، تسلسل منطقی تاریخ را در افغانستان بر هم زد. کاش اتفاق نمی افتاد و راه کودتا ها باز نمی شد. به هر صورت، چند تن نظامی در کنار داوود خان قرار گرفتند و کودتا را به پیروزی رساندند. باز هم همین نظامی ها بودند که از سیاست ها و برخورد سردار محمد داوود دل خوش نداشتند و دست به قیام نظامی زدند و در هفتم ثور سال ۱۳۵۷ قدرت را به حزب دموکراتیک خلق افغانستان تسلیم کردند. باز هم ایکاش که اینطور نمی شد و رهبری حزب دموکراتیک خلق از هوشیاری و درایت کار می گرفت، پس از یک یا دو سال حکومت نظامی، زمینه انتخابات مهیا می گردید و حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کنار سایر احزاب و نیرو ها پس از پیروزی در انتخابات، مشروعیت خود را از رأی مردم و خواست مردم می گرفت.

اکنون روی صحبت با آنانی است که سالیان دراز جنرالان و نظامیان را متهم به خیانت و گویا نمک حرامی کرده و مقصر در سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

«وطن» می دانند. اینها هیچ نوع دلیل و بُرهان را هم قبول نداشته به جز از فاکتور خیانت جنرالان، هیچ فاکتور دیگری را در خصوص سقوط حاکمیت هم مد نظر ندارند.

نظامیان کودتا کردند، قدرت را تصاحب کردند، می توانستند خود با تقلید از مصر و عراق و سوریه و پاکستان و دهها نمونه ی دیگر ... قدرت را برای خود نگه دارند که نکردند. وقتی رهبری حزب دموکراتیک در اداره ی کشور به بن بست رسید و حامی و حمایت گرش، یعنی اتحاد شوروی را از دست داد و شوروی ها به حزب، پشت کردند و دولت و حاکمیت را با سقوط حتمی مواجه ساختند، همین نظامیان دست به کار شدند و دولت را بدون خون ریزی به گروه های مخالف انتقال دادند.

به اصطلاح عامیانه ی کابلی ها، دست، دست را می شناسه. کجای این عمل خیانت است؟

چرا ترمرد و سرپیچی نظامیان در برابر حاکمیت داوود خان، صداقت و وطنپرستی اما در برابر ح د خ ا خیانت تلقی می گردد؟ مگر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از انتخابات، یا دست کم یک ریفراندوم یا همه پرسی مشروعیت گرفته بود که امروز حتا پس از بیست و چند سال سقوط آن، هنوز دل تان پُر از درد است و نوستالژی آن از ذهن تان دور نمی شود؟

چند سال دیگر به زور تانک و توپ می خواستید بر گُرده های مردم حکومت کنید؟
بیا بید یک بار صادقانه دور از بی وجدانی مقدس اعتراف بکنید اگر جناح طرفدار دکتور نجیب الله موفق می شد و حکومت را به گلبدین حکمتیار تسلیم می کرد و در بین حزب و دولت حمام خون جاری می شد، باز هم موضعگیری تان همین می بود؟
ببینم تا دیگران چه نظر دارند؟»

سلیم علیزاده:

«ویدیوی اظهارات جنرال رفیع رییس ارکان داکتر نجیب الله در قوماندانی اعلی قوای مسلح ویکی از یاران نزدیک وی درمورد این که در حادثه سقوط کدام کودتایی صورت نگرفته بود:

<https://www.facebook.com/saleem.alizada/videos/102090684330>

«60715/?hc_location=ufi

پیکار راصع:

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی ساختار درونی ملل متحد بر هم خورد و واژگون شد، قدرت مطلق العنانی بدست ناتو و شرکایش در رأس امریکا قرار گرفت، و به یک جمله خلاصه ملل متحد یعنی قدرت امریکا.

فلهذا ملل متحد به رهبری بینن سیوان یعنی نماینده امریکا که ماهرانه نجیب الله را گول زد و غول ساخت تا منافع استعمار و ارتجاعی را در منطقه پیاده نماید، هنگامیکه قطب نمای کشتی در بحر بزرگی از کار می افتد و میشکند، تمام کشتی واژگون و غرق میگردد،

ریس جمهور یک مملکت هم حیثیت قطب نما در بین مردم و توده‌ها داشته می‌باشد، وقتیکه او در موقع حساس به اثر حادثه ای از بین می‌رود و خود پاه به فرار میدهد تمام نظام حکومت بر هم خورده و نابود میگردد؛ که هدف امریکایی ها هم همین بود که با از بین بردن ریس جمهور و دلسرد شدن اعضای حزب ضربه ای کاری به دولت وارد نمایند.

ولی جنابان جفسر و توخی بخصوص حضرت توخی از ابتدای پلان مخفی نجیب آگاهی کامل دارند زیرا خود شریک همه ماجرا بودند، امید وارم وجدان خویش را در دقایق اخیر عمر خود صیقل داده و لب از سکوت باز نمایند و حقایق را جز تاریخ معاصر افغانستان سازند».

بابک رستمی:

«منصور گرامی: وکیل یکی از افراد مطمئن نجیب بود و با هم دوستی زمانی جوانی داشتند و با هم یکجا زندانی شده بودند و ضد مداخله افراطی مشاورین روسی و یکی از منتقدین درجه یک سیاستهای شادروان کارمل بود. به همین خاطر او در کره شمالی تبعید شد. او در کتاب خود از حرمت و انصاف عالی انسانی علیه همه رهبران موضع گیری کرده. حوادث را بر اساس فاکت‌ها و واقعیت‌های موجود آمده انعکاس داده و در مقابل نجیب هم تنه‌ارویداد ها و حوادث دقیق و عینی را بازگو کرده است از خوبی‌ها و عمل نیک رهبران سخن گفته اشتباهات آنها را رفیقانه انتقاد و بازگو کرده است. مانند غوربندی، شاه محمود حصین و ودان دروغ پردازی از روی کینه و بغض نه کرده است.»

فرار - ۹

روز ۲۶ حمل

روز به آهسته گی می‌گذرد، در این جا در گارنیزیون کابل از نظام قراول تا سرحوض و اتاق انتظار جمعیت موج می‌زند. مردم دسته دسته می‌آیند از رفقای حزبی شروع تا اعضای کمیته مرکزی و بیوروی اجراییه و وزرا و مامورین دولت تا قوماندانان و جنرالان و افسران ارتش و پولیس و وزارت امنیت. همه می‌خواهند از این محوطه تنگ و کوچک اسرار درونی و نهایی را بیرون بکشند و هویدا نمایند. به نظر می‌رسد که هرکس در آرزوی فرجی است که اگر از آسمان نازل شود و این قوم به خواب خرگوش فرو رفته را نجات دهد. در قرار گاه و دفتر من تلفون‌ها زنگ می‌زدند، بیسیم‌ها صوت می‌کشیدند، یاورها در رفت و آمد بودند، چهره‌ها در دفتر کارم عوض می‌شدند. خارجی‌ها و داخلی‌ها می‌آمدند، کله‌کشک می‌کردند، با همدیگر به نجوا سخن می‌گفتند، کله‌شور می‌دادند، اهی از بی‌باوری و عدم اطمینان می‌کشیدند و می‌رفتند. وضع روحی این مسکین هم تعریفی نداشت، فقط با سیلی صورتم را سرخ‌نگه می‌داشتم و بس.

ساعت ۵ رییس جمهور بار دیگر مرا احضار می‌کند. در دفترش تک و تنها نشسته و در آن کاخ بزرگ پرنده‌یی پر نمی‌زند. می‌گوید امشب سیوان می‌رسد و به مجرد رسیدن به نزد خودت می‌آید و موضوع ایجاد شورای نظامی را به خودت می‌گوید. بار دیگر می‌گویم که چنین شورایی چه به درد خواهد خورد که در موجودیت وزرای قوای مسلح عرض اندام کند؟ یکی از اعضای آن جنرال دوستم و چند تن دیگر آن از تنظیم‌های جهادی باشد؟ آیا آنان به این امر تمکین خواهند کرد؟ رییس جمهور می‌گوید این پرابلم ملل متحد است، حتماً آنان در مورد فکر کرده و با تنظیم‌ها مشوره کرده‌اند. حرفی نمی‌زنم؛ زیرا می‌بینم که رییس جمهور چنان تحت تاثیر ینن سیوان قرار گرفته است که بصیرت و تیز هوشی همیشه‌گی اش را از دست داده است.

بعد در مورد طیاره‌ها پرسید که از مزار برگشته‌اند یا خیر؟ می‌گویم بر نگشته‌اند، به انگشتان دستانش که به هم‌گره خورده‌اند، می‌نگرد و می‌گوید،

هوشتم باشد که به مجرد رسیدن آنان را در جنوب کابل جا به جا کنی زیرا خطر از همان استقامت شهر کابل را بیشتر تهدید می کند. نمی دانم این پرسش وی چرا زمینه ساز یک شک بزرگ در ذهنم می گردد؛ اما وقت تنگ است، شک را در دالان های ذهنم زندانی می کنم و برمی گردم به دفترم.

بعد حسین بو تسالی می آید و نام شب را تقاضا می کند و درضمن باز هم می گوید که سیوان حتماً امشب می رسد و با خودت ملاقات می کند. خواننده عزیز می تواند تفصیل این حوادث را در صص ۵۵۳ و ۵۵۴ بخواند زیرا تکرار آن مثنوی در این جا ملال آور و خسته کن خواهد بود.

سرانجام سربازان دوستم می رسند و من مطابق پلان آنان را به چهار آسیاب می فرستم و به نماینده جنرال دوستم در کابل مرحوم دگروال عمر آغا وظیفه می دهم تا آنان را در چهار آسیاب جا به جا کرده فردا اول وقت با افسران فرقه ۵۳ به نزد جهت گرفتن وظایف بیایند. ساعت ده شب جنرال مجید روزی با خان آقا رییس امنیت مزار شریف و زنده یاد عالم رزم به گارنیزون کابل آمدند و گفتند ما همین حالا رسیدیم؛ و پرسونل را در نزدیکی ترمینل میدان جا به جا کرده ایم. فقط برای همین امشب و فردا ۴ صبح به چهار آسیاب مطابق پلان گارنیزون خواهیم رفت. به ساعت نگریمت یازده شب بود.

ساعت ۱۲۰۰ شب شد. از بس منتظر سیوان مانده بودم، بسیار خسته شده بودم. فکر می کردم برای او کدام گرفتاری جدی پیدا شده و تاصبح نخواهد آمد. از فرط خسته گی از پا در می آمدم که داکتر نجیب تلفون کرد و با غیض و قهر گفت که سربازان دوستم، سیوان را نمی گذارند که به شهر بیاید. فوراً غند ۷۱۷ را بگیر و برو و سربازان دوستم را از سر راه بردار و سیوان را به نزد من بیاور.

چند لحظه بعد من و آصف دلاور و چند افسر دیگر به میدان می رویم و با هزار و یک مشکل سیوان را نجات داده، هواپیمای کوچک ملل متحد را اجازه

پرواز می دهیم. این جریان نیز به صورت مفصل در ۵۵۵ - ۵۵۶ اردو سیاست باز تاب گسترده یافته است، اما چون آقای فلیپ کاروین نیز عین جریان را در یاد داشت هایش به نام سرنوشت غم انگیز افغانستان نوشته اند، همین بخش یاد داشت هایش را که به موضوع فرار ارتباط دارد در این جا می گذارم. گفتنی است که طبع اول اردو و سیاست در بهار ۱۳۷۷ و طبع سرنوشت غم انگیز افغانستان نوشته فلیپ کاروین ترجمه زنده یاد جنرال حکیم سروری در سال ۲۰۰۲ در امریکا می باشد:

برخی نکات با اهمیت از صفحه ۱۲۱ تا ۱۶۷

کتاب "سرنوشت غم انگیز در افغانستان"

۱۵ اپریل ۱۹۹۲ م

ساعت ۷: ۳۰ صبح

عونی بوتسالی (معاون بین سیوان) در جلسه صبحانه مرا مطلع ساخت که میدان هوایی بگرام شب گذشته تقریباً بدون زد و خورد به دست مسعود افتاده. بر اساس بیان کُنل لاوان مدافعه کابل یک استهزاء است. بیشتر از همه بگرام که یک میدان هوایی است اکنون به دست مجاهدین افتیده و اکنون آنان برای اولین بار قابلیت هوایی پیدا کرده اند. عونی به ما گفت که نجیب امشب به ساعت ۱۲/۳۰ (نیم ساعت بعد از نیم شب) تیلیفون کرده و جلسه عاجل شورای بیطرف را تقاضا کرد؛ و همچنان می خواهد که بینن عاجلاً او را به طیاره با خود نشانده و از کشور به صورت مصون به خارج انتقال دهد. با آن که کابل واقعاً بیدفاع است، اما زندهگی در شهر آرام است. کُنل ناوالان از صحبت های پراگنده اعضای جلسه را برحذر داشت. او گفت ما باید به صورت دقیق و حسابی بدانیم که وضع در کابل به چه منوال است. او راپور اخیری را که در مطبوعات بین المللی به نام هرج و مرج در کابل نشر شده انتقاد کرد. بینن باید امروز بعد از ظهر از اسلام آباد به کابل بیاید.

* * *

فعالیت در دور ویرمن غیر واقعی معلوم می‌شود. همهء این صحبت‌ها در باره مصیبت از پایتختی است که در حال سقوط است. از میدان هوایی که تصرف شده، از خط دفاعی که وجود واقعی ندارد، از سر بازانی که از یک گروپ به گروپ دیگر الحاق می‌کنند، از سگهای دیوانه که شبها در جاده‌ها ول می‌گردند. دنیای کوچکی که از یک روز تا روز دیگر در آن گشت و گذار دارم کاملاً محفوظ و مصون معلوم می‌شود. از طرف افراد بین‌المللی اداره شده و توسط افغانها کمک می‌شود. یک نوع اشغال استعمار گرانه به خاطر صلح. اکنون امید و تصمیم وجود دارد و هیجان، ترس و اهمه و خطر وجود ندارد. در

حقیقت واقعا من ترسی احساس نمی‌کنم. ناراحتی؟ بلی، زیرا آزادی حرکت من سلب شده و شرایط زندگی من همیشه خراب است. من احساس ترس نمی‌کنم. با خود می‌اندیشم که در نظر افغانها بی که با آنان سرو کار دارم و هر روز آنها می‌بینم، جنرال‌ها، خدمت‌گاران، ترجمانان چطور معلوم می‌شوم. صاحب امتیاز که بدون شک. یک مایه امید؟ شاید. ولی آیا انرژی مثبت مرا درک و احساس می‌کنند؟

* * *

ما به طور دوامدار به رادیو بی. بی. سی. گوش می‌دادیم. پروگرام خلاصه اخبار جهان آن، اولیت‌های جامعه بین‌المللی و از ملل متحد را وسیعاً انعکاس می‌داد. ... اگر شورای امنیت تصمیم بگیرد که قوای لازم را با در نظر داشت ریسک بزرگ به کابل غرض جلوگیری از سقوط آن که در ظرف چند روز آینده محتمل است بفرستد؛ روزها به کار است تا به این فیصله برسد و هفته‌ها لازم خواهد بود تا قوا اعزام شود. افغانستان عملاً از سوی جامعه بین‌المللی متروک شده. این محکومیت به معنای فنا است.

* * *

در شرایط فعلی مسعود توقف نا پذیر معلوم می‌شود. سوال اینجاست که آیا گلب الدین حکمتیار سلطه مسعود را می‌پذیرد یا جنگ با مسعود را؟ یا اشغال کابل و محاصره آن و حمله بالای مواضع مسعود از جانب شمال؟ کدام یک را انتخاب خواهد کرد؟ آیا با وجودی که مسعود موعظه میکند به کابل داخل نمی‌شود، وارد کابل خواهد شد؟...

در این هنگام امور خدمات عامه کاملاً از هم گسیخته. صرف یکتعداد سرویس‌ها در حرکت اند و باقی هر چیز متوقف است. مامورین و کارمندان معاش اخذ نکرده اند؛ مانند دیگران آنان نیز در چرت فرار اند اما به کجا باید رفت و با کی الحاق کرد؟ این را هرج و مرج می‌گویند که در وطن آبیایی خود، در شهر خود و در خانه خود بیچاره گردی، کسی را نداشته باشی که به آن رجوع کنی و احساس کنی ۲۴ ساعت بعد به دلیلی که صرف در ذهن یک متعرض بی نام، یک همسایه، یک دوست سابقه پیدا شده، مورد هدف قرار بگیری.

همه چیز از هم پاشیده، مرکز نگاهداری شده نمی‌تواند.

ساعت ۱۰/۳۰

جلسه در اتاق کلنل ناولان. تمام وسایط را تیل بیندازید. مطمئن گردید که همه وسایط فعال باشد و بیرق ملل متحد در همه موتورها موجود باشد. اگر از بیسیم استفاده می‌کنید، صرف علامات صدائیه و نمرات منازل ذکر شود. نام کسی برده نشود. درحالتی که ما مجبور به تخلیه گردیم؛ هرکس باید راه‌های فرعی رسیدن به میدان هوایی را بدانند. هر نفر یک بکسی که به پشت حمل می‌شود با مواد کافی که چند روز را کفایت کند مانند جراب، زیر پوش، سامان ریش تراشی، البسه، بارانی و غیره با خود به دفتر بیاورد. هر روز صبحانه بین ساعات ۰۵۰۰ تا ۰۵۳۰ اخباری. بی. سی. را بشنوید و هر کدام تان باید دارای یک رادیوی موج کوتاه باشد. ما محل تجمع خود را در صورت تخلیه بعداً اعلا

می کنیم. چندین محل تجمع وجود دارد. هر شخص مکلف است تا نقطه تجمع خود را بداند....

درحالت کنونی آقای بینن سیوان به عوض این که با نجیب الله ملاقات نماید، با جنرال عظیمی باید ببیند. جنرال عظیمی مسؤول دفاع کابل است. عظیمی باید یک بیانیه رسمی صادر نماید که او پلان صلح ملل متحد را قبول دارد.

۱۶ اپریل ۱۹۹۲

* * *

ساعت یک و ۳۰ شب:

یک موتر ملل متحد رسید. راننده مرا به قرارگاه اسگاپ برد. از آنجا بلا فاصله به اقامتگاه نجیب به راه افتادیم. در ظرف چند دقیقه به آنجا رسیدیم. نجیب یک دریشی خط دار خاکستری تیره به تن داشت. به یک تاجر شباهت پیدا کرده و به اشتیاق می خندید. جنرال توخی رییس دفترش او را همراهی می کرد. توخی خانم و دو طفل خود را (یک دختر و یک پسر) نیز همراه دارد. برادر نجیب، یک بادیگارد و یک خدمتگار نیز با نجیب بودند. در مجموع به شمول نجیب نه نفر می شدند.

ما به داخل رفتیم و جنرال توخی و عونی بلا فاصله به کار بالای بیانیه نجیب که استعفای خود را رسماً اعلام می کند، شروع کردند. آنها در طول چندروز است که بالای آن کار می کنند و اکنون می خواهند آن را به اتمام برسانند. بیانیه کوتاه خواهد بود.

عونی از مصروفیتی که بالای بیانیه نجیب با توخی داشت بیرون شد. او گفت اکنون زمان آن فرا رسیده که جانب میدان هوایی در حرکت شویم. توخی

بیانیه را درموتر با نجیب مورد بحث قرار می‌دهد. نجیب بیانیه را قبلاً دیده، در آن تغییرات عمده وارد نشده است.

* * *

ساعت یک و ۴۵ شب:

... هنگامی که به پوسته آخرین رسیدیم توقف داده شدیم. سربازان محافظ ما را اجازه عبور ندادند. نام شب که با آن از چند پوسته گذشتیم دفعتا باطل شد. "کوریکی" چندین بار نام شب را تکرار کرد اما محافظ مذکور اجازه عبور نداد. "کوریکی" چند جمله‌ی بی‌بهره را صحبت کرد تا سرباز مذکور را قانع بسازد که همه چیز موافقه شده و تماماً نورمال است. او تکراراً به سرباز می‌گفت که همه چیز درست است؛ اما سرباز چیزی نمی‌شنید. کوریکی هنگامی که صحبت می‌کرد، موتور را آهسته آهسته به پیش می‌برد. او با شوخی صحبت می‌کرد، این کار را به خاطر این می‌کرد که موتور را درپارکینگ کنار میدان برساند. او گفت فندک من اجازه بده؛ اما سرباز گوش شنوا نداشت و تکان نمی‌خورد و از این که کوریکی موتور را پیش می‌کشید عصبی شد. تعداد آنها سه یا چهار نفر بود. یکی از آنان سلاح خود را از شانه بالا کرد، به آسانی دیده نمی‌شد زیرا نیم شب بود و یگانه چراغ، چراغ موتور ما بود. آسمان پوشیده بود... کوریکی موتور را توقف داد و گفت آنها یونیفورم دیگر به تن دارند. من گفتم این یعنی چه؟ جواب داد، یونیفورم آنها از محافظین دیگر پوسته‌ها فرق دارد. ... بادباز نجیب از موتور بیرون شد. کلاشینکوف خود را گرفت، اما آن را در شانه خود گذاشت. او با محافظین مناقشه را شروع کرد.

کلنل ناولان از موتور خود پایین شد و آمد که بداند چه مشکل پیش آمده. عونی بوتسالی هم از موتور خود پیاده شد. او می‌خواهد بشنود که موضوع از چه قرار است. قیل و قال در حدود پنج دقیقه دوام کرد...

در اینوقت عونی با سیوان که در طیاره ملل متحد است تماس گرفت. آنها توسط تلیفون میابل به زبان ترکی صحبت کردند.

عونی جانب ما آمد تا بگوید که چه واقع شده. در پوسته بلند ترین رتبه یک خرد ضابط است. او موافقه کرد که به ضابط خود تلیفون کند که غرض صحبت با بادیگارد نجیب به پوسته بیاید. قوتهای دوستم از یک، میدان را اشغال کرده اند. آنان به هیچ کس اجازه عبور نمی دهند. ... در عین زمان بینن نمی تواند از طیاره خارج شود. او هدایت داده که طیاره ملل متحد قفل شود تا هیچ کس نتواند داخل و خارج طیاره شود. طیاره او توسط سربازان محاصره شده است.

یک بریدمن پس از ده دقیقه به نزد ما آمد و یک مشاجره لفظی شدید در گرفت. قیل و قال زیاد شنیده می شد. هر کدام نام هرکس را می گیرد. این یک مباحثه نیست، بلکه یک تبادل دشنام، تهدید و تحقیر است. ما نشسته و شاهد حال هستیم. بادی گارد نجیب با بریدمن مذکور نزد نجیب رفتند. طبق گفته عونی نجیب چیزی بدین شرح به او گفت: " حرامزاده ما را اجازه بده که برویم." همه چیز تنظیم شده، نجیب صدای پر غرشی داشت. حتا از داخل موتر هم می دانست که حیاتش در معرض خطر قرار دارد. بعد از اینهمه سالها در افغانستان و بعد از چقدر مرگها در عقبش اکنون دفعتاً این احساس برایش مستولی می شود که اگر فرار کرده نتواند به چه سرنوشتی مواجه خواهد شد. ... اما بریدمن ادعا کرد که هیچ صلاحیتی ندارد تا نجیب را اجازه دخول به میدان بدهد. چرا که اگر این کار را بتواند تمام گروپ ما در میدان کشته خواهند شد؛ زیرا قوای دوستم برای بیست و چهار ساعت هیچکسی را خارج یا داخل میدان نمی گذارند... در لحظه کنونی از یکها بالای هرکسی که به میدان نزدیک شود انداخت می نمایند...

بعد از چندین دقیقه غالمغال، نجیب تصمیم خود را گرفت. او چاره و نفوذی نداشته و دوستان کمی داشت. دیگر قدرتی نداشت که تخویف کند یا تهدید نماید و نیز رشوه هم داده نمی توانست. او به عونی گفت که برگردد. او به این قناعت

رسید که امشب نزدیک طیاره شده نمی‌تواند. عونی به نجیب گفت که می‌خواهد به اقامتگاه خود برود؟ نجیب جواب داد " نی ". همین قوایی که مانع رفتن من از کابل شد؛ اگر به اقامتگاه بروم مرا می‌کشند. یگانه محل محفوظ قرارگاه اسگاب است. او پافشاری می‌کرد که ملل متحد مسؤلیت دارد تا او را محافظت کند...

عونی به صورت دوامدار با سیوان در ارتباط است و او را در جریان آنچه بالای کاروان حامل ما می‌گذرد، قرار می‌دهد. طیاره بین سیوان محاصره شده، و او حرکت کرده نمی‌تواند. بین برای این که از یک ها را قانع سازد تا از حمله بالای طیاره صرف نظر نمایند تکرار کرده می‌رود که من هدایت داده ام تا طیاره قفل شود؛ اما می‌ترسد که از یک های مسلح با بمهای دستی و غیره طیاره را انفجار دهند. آنها به خوبی می‌دانند که نجیب نمی‌تواند داخل طیاره شود آنها دلیلی ندارند که طیاره را منفجر سازند اما حوادث غیر منطقی بیشماری رخ می‌دهد. ... به ساعت ۲ شب قطار ما باز گشت و به سوی قرارگاه اسگاب روانه شدیم.

ساعت ۲ و ۵۰ شب:

بینن باردیگر زنگ زد. سه جنرال با مرسیدس بنز به میدان رسیدند. غالباً به در خواست نجیب. او جنرال عظیمی و جنرال دلاور را شناخت. آنها با ملیشا ها گفتگو دارند. جنرال ها می‌دانند راه نجات شان با ملل متحد است. آنها بینن زنده را درکار دارند.

نجیب همچنان با غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی مختصراً صحبت کرد و از او جویای توضیحات شد. او گفت چند لحظه بعد تیلیفون می‌کند. او دیگر تیلیفون نکرد. روز بعد شایع شد که خود کشی کرده.

* * *

ساعت ۳ شب

بین با آندره گلیمور (سکرتر خاص بینن سیوان) اجازه بیرون شدن از طیاره را دریافت کردند. آنها بلا فاصله به قرار گاه اسگاپ خواهند آمد. در حال حاضر طیاره ملل متحد که در میدان نشسته در محاصره سربازان اُزبک است...

ساعت ۳ و ۱۵ شب

پیلوت ملل متحد ذریعه تلیفون مبابیل اطلاع داد که اجازه پرواز برایش داده شد. برایش گفتیم همین که به هوا بلند شد به ما اطلاع دهد. (ما اطمینان داشتیم که ممکن نیست نجیب امشب با این طیاره پرواز کند.) در ظرف چند دقیقه با مؤفقت پرواز کرد. ما در قرارگاه با بکس های خود باقیماندم.

ساعت ۳ و ۲۰ شب

بینن با جنرال عظیمی از میدان هوایی رسیدند. عونی قبلاً با سفارت هندوستان در مورد پذیرفتن پناهنده گی سیاسی نجیب الله در تماس شده بود. ما تخمین می کردیم که دوساعت دیگر به روشنی روز که کارگران محلی به قرار گاه می رسند باقی مانده، تا آن زمان تمام شهر و همه جهان آگاه می شوند که چه اتفاقی افتاده است.

ساعت ۴ صبح:

بینن به دایرکتر جنرال سفارت پاکستان تلیفون کرد و خواهش کرد تا پلانی را با رهبران مجاهدین درپشاور طرح نماید. براساس این پلان در عوض عبورمصلون نجیب به هندوستان، یک شورای نظامی عاجلاً در کابل امور را به عهده می گیرد. این شورا توسط جنرال عظیمی رهبری خواهد شد. شورای بیطرف، صلاحیت را از شورای نظامی تسلیم خواهد شد. بینن می خواست تا

یک انتقال صلح آمیز قدرت همان طوری که در شمال کشور عملی شد، صورت گیرد. او اسمای کسانی را که عضویت شورای نظامی را باید داشته باشند به سکرترجنرال مذکور قرائت کرد.

ساعت ۴ و ۲۰ صبح:

نظر شورای نظامی رد شد. بینن بار دیگر با عظیمی صحبت کرد. اسمای لست عظیمی دیگر در دسترس نبود. یکتعداد آنها تلاش کردند تا معاملات خود را انجام دهند و یا اینکه فرار کردند.

فرار - ۱۰

برخی دیدگاه ها:

سنجر غفاری:

«درود بر شما باد،

ارزومندم تا قناعت مردم پایتخت و هزاران خانواده شهدا و قربانیان حزب و نظام سیاسی و حاکمیت دولتی را که در دفاع از حریت ملی به قربانگاه شتافتند، تا اقتدار ملی، نظام قانون، استقلال و تمامیت ارضی کشور شان در مقابل اهداف اشرا و حمایتگران شان حفاظت شده بماند چیزی داشته باشیم. وقتی آقای بینسون با هریک از اعضای شورای اجرائیه، منشی ها و جنرالان برجسته در حاکمیت ملاقات های جداگانه داشتند، چرا به این خواب غفلت بودند که همه با فرار داکتر نجیب الله پریشان از دست دادن چوکی و اقتدار دولتی شدند، سه نفر بیگانه و هدفمند توانست تا اراده و اختیار یک قدرت بزرگ رهبری با تیوری و اندیشه را عقیم سازد، بنابراین سیاسیون و اعضا بیروی سیاسی یا شورای اجرائیه، معاونین همه غافلین و عاملین فاجعه و مصیبت ها بودند، نباید اردو و مدافعان نظام را و می داشتند و این فرصت را مساعد می کردند تا قوای مسلح وارد مرحله سازش و آمیزش با دشمن می گردید، لشکر دردمندان و پاکدامن ها در صفوف مردم و حزب دموکراتیک یا حزب وطن هرگز نمی توانند به راحتی قناعت وجدانی و پاکدامنی شان را در قبال حوادث ناگوار و ننگین کشور که تا

امروز خونین تر از گذشته شده می رود، با درک همه اهداف و مقاصد شوم ارتجاع منطقه و جهان که روسیه، آمریکا در تضاد و استقرار استراتژی شان در کشور ما و منطقه داشتند و دارند، شورای اجرائیه یا بیروی سیاسی، مسولین درجه اول رهبری قوای مسلح کشور جوایده تاریخ و نسل های بعدی خواهند بود.»

فرید مزدک:

«هیت اجرائیه در هیچ جلسه بی آمدن قطعات دوستم را مورد بحث قرار نداده است. وقتی از پیام دوستم مبنی بر آمادگی او برای کمک به مرکز رییس جمهور را آگاه ساختم؛ چنان حسی به من دست داد که او از این موضع دوستم مطلع است. به فرمان او نیرو های دوستم به کابل انتقال یافتند. او با آمدن نیرو های دوستم مخالفت نداشت اما شرط داشت. برای او مهم بود تا این نیرو های در فرودگاه حضور نداشته باشند. او می خواست تا خروج از کشور فرودگاه را در کنترل داشته باشد. آمدن نیرو های دوستم به کابل در همان روزی که رییس جمهور عزم دارد وطن را ترک کند بیشتر به یک معما می ماند.»

بنین سیوان وسط روز با داکتر قرار داشت تا او را با خود ببرد اما وسط شب آنها پس از تصرف میدان توسط دوستم وارد کابل شد. سیوان بعد ها در پاکستان برای آقای لایق گفته بود که پاکستانی ها نگذاشتند تا او به موقع در کابل باشد.

آیا سیوان راست می گوید؟ به راستی پاکستانی ها او را نگذاشتند که مطابق میل خودش عمل کند. آیا سیوان وقتی به سوی کابل پرواز می کرد می دانست که فرودگاه کابل در کنترل رییس جمهور نیست؟ پاسخ به این پرسش ها را باید آقایون سیوان، حسین بتسالی، دوستم و مسولین آس آی در همان زمان بدهند.

این هم قسمت های از باز گویی آقای سلیمان لایق از گفتگو هایش با بنین سیوان که توسط پرسش غرزی لایق نقل شده است:

«طبق وعده ی قبلی، من با بنین سیوان نماینده ی فوق العاده ی سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان در دفتر کارش در اسلام آباد ملاقات کردم. سیوان در نگاه نخست از دیدن من حیران شد. وی یکماه پیش برای بار اخیر مرا در کابل با دریشی و نکتایی و لباسهای مفتش دیده بود. در آنزمان من هنوز ریش فرانسوی نما داشتم، ولی حالا با ریش انبوه و سر تراشیده و در پیراهن و تنبان با چپلی های سیاه ملبس بودم. زمانیکه سیوان به من خیره نگاه نگاه میکرد، مرا شناخت، در آغوش گرفت و به خنده خنده برایم گفت: ریش عجیبی گذاشتی. برایش گفتم... ..وی گفت که نجیب لله در مورد

خروج خویش از کشور از پیش با ملل متحد به موافقه رسیده بود و به من اظهار نموده بود که پیش از برآمدن، این تصمیم خویشرا با شورای مرکزی و اعضای هیئت اجرائیه ی حزب در میان گذاشته و موافقه ی آنها را به دست خواهد آورد. وی افزود، من تعجب نمیکنم که چه گونه و به چه علت همکاران خود را از رفتن خویش باخبر نه ساخته بود. سیوان گفت که من میخواستم روز به کابل بیایم و نجیب الله را باخود انتقال دهم، اما اینجا صدراعظم پاکستان مرا تا نیمه های شب منتظر ساخت و زمانی من از اسلام آباد پرواز کردم که به کابل به ساعت سه و نیم شب موصلت ورزیدم. در میدان هوایی افراد مسلح دوستم مرا متوقف ساختند و بعداً سترجنرال نبی عظیمی آمد و راه بیرون رفت من از میدان هوایی را هموار ساخت ... " (جلد ۲۴، صفحه ۴۷) جریان این ملاقات قریب سی صفحه را در بر میگیرد که من فقط چند سطر نخستین آنرا اینجا نقل کردم»

زمان اکبر سروری:

«رفقای گرانقدر، من قبلان در کمنت های خود یاد آور شده ام، که غیر از داکترنجیب هر شخص دیگری هم در حاکمیت میبود، سقوط ح، د، خ، ا (ح، و) حتمی بود. زیرا اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی حامی حزب و دولت به اترخیانت توسط اجنت های تربیه شده سی، آی، ای گریباچف و ابلتسن سقوط نمود و جانشین آنها با ربانی اجنت آی، اس، آی وسی، آی، ای پرتوکول تسلیمی دولت و قطع تجهیزات نظامی، تیل و خوراکه را برای دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به امضاء رسانید، و از سوی هم ائتلاف دوستم با شورای نظار و سقوط سمت شما توسط آنها و پیشروی به سمت کابل داکترنجیب و طرفداران اش را دست و پاچه ساخته، شعار سر میدهیم و سنگر نمیدهیم ویا وطن ویا کفن را فراموش کردند و طور مخفیانه بدون اطلاع حزب و بیروی اجرائیه یی آن با یکی دو شخص طرف اعتماد خود که در نوشته عبداوکیل وزیر خارجه همان وقت چهره هایشان افشاء شده، تماس های مخفیانه را با گلبدین بخاطر تسلیمی بدون چون وچرا دولت برقرار میکند، که در همین نزدیکی ها طی مصاحبه ای گلبدین نیز از برقراری ارتباطات داکتر نجیب و درخواست مکتوبی گرفتن قدرت حاکمیت از طرف خودش (گلبدین) را افشاء کرد، تا توانسته باشد از يك سو خود، فامیل و دوستان خود را نجات داده واز سوی دیگر انتقام خود را از دوستم بگیرد، اینکه بالای اعضای حزب و فامیل هایشان چه میآید چه میگذرد، از طریق اطلاعات جمعی در کشور هند ویا هم کشوری دیگری که پناهنده شده بود برایش میرسید و آنگاه هم به ریش مردم و هم به ریش اعضای حزب و فامیل هایشان میخندید، این بود واقعیت های تلخ همان زمان که این درامه تا فلان ادامه دارد.

اینکه تعدادی می‌خواهند با استفاده از این سقوط خود ها را براحت بدهند و از خودشخصیت سازی بکنند و برف بام خود را بالای بام دیگران بی اندازند نظر به اسناد و شواهد چهره های منفور شان شناخته شده و آخرین نفس های بی‌غیرتی و دروغ های خود را میکشند.

تسلیمی حاکمیت به تکنوکرات های غرب از جانب ملل متحد یعنی نماینده امریکا یک قصه، و خواب و خیال بود تا بتوانند پلان امریکا را پیاده نمایند.»

فردین رحیمی:

«اگر دوکتور نجیب الله این عاشق قدرت و شهرت، دنباله رو و ابزار تحقق سیاست های معامله گرانه و خایانه گری با چاق که قبل بر آن همراه با ریگن و تاجر این قاتلین مردم افغانستان در شهر ریکیاویک در بخش افغانستان به تفاهم رسیده بودند، نمیشد و اگر بعد از کودتای حزبی (پلنوم ۱۸) به اساس سیاست غیر بومی مصالحه ملی؟! نقشه های کنار زدن زعامت و رهبری حزب و تغییر ترکیب قومی کمیته مرکزی، خلع حزب از سلاح ایدولوژیک، تعقیب سیاست کادری غلط (امتیاز دادن و به قدرت رسانیدن وحدت شکنان و فرکسیون بازان سپردن مسولیت ها به یک قوم و اطرافیان و طرفداران و نزیکان خود، مفسدین و دوسیه داران حزب و اعضای رهبری باند فاشیست حفیظ الله امین که در سه ماه اول رویداد ثور امتحان خود را نزد مردم داده بودند و...) تدویر کنگره به زور سرنیزه، تصویب برنامه و اساسنامه به سبک احزاب، خوردبورژوازی، تضعیف قوای مسلح، تسلیمی ولایات به بهانه ایجاد مناطق صلحیه (زونهای صلح) آیا وضع را تا آنجا کشانیده میشد تا حاکمیت «جهادی»؟! های پاکستانی و ایرانی یالین شرارت پیشه گان را جاگزین حاکمیت دموکراتیک نمود؟ و... دقیقاً اگر دوکتور نجیب الله چنان که بر شمرده شد نمیکرد، زندگی اش بدست خودش طوری دیگری رقم می خورد. با حرمت»

عزیز فروغ:

«من هم بحال فریبخوردگان افسوس میکنم زیرا انها بنابر عوامل عدم آگاهی کسانی را که هم از زنده و هم از پیکر شهید نجیب الله استفاده افزارای نمودند در موقف صادقان قرار داده و انها نه تنها بزرگترین ساختار سیاسی کشور (ح د خ "ح و") را بصورت کامل تلاشی ساخته و وحدت دوباره انرا ناممکن ساختند! بلکه با تحریف حقائق-

جفا و خیانت بزرگی را در حق يك ملت و حزب از همان آغاز (بعد از پلینوم ۱۸ ح د خ ا) مرتکب گردیده اند که برایشان مشکل خواهد بود انرا جبران نمایند.»

شهاب الدین سرمند:

«درود بر همه

نمیدانم چرا تکیه روی یک حقیقت مسلم کودتای درون حزبی آنها بنا به حکم و فیصله خارج از کشور.

دوست عزیز

مشکل پلنوم ۱۸ تنها رفیق نجیب نبود گرچه او دست و پاچه بر زده و خود را بر حزب تحميل کرد و مردم را با الفاظ گرم و نرم فریب داد. مگر اصل فرار و حزب و وطن و مردم را رها کردن این دیگر کدامش شیوه رهبری سالم و وقف است.

من بیاد دارم که در آخرین نشست حزبی ولایت کابل حزب و وطن شخص شهید نجیب با بسیار بی شرمی روی افراد و اشخاص تاخت و زنگال تنهایی و تنها ماندن خود را رساند.

نجیب واقعا یک خادیسیت موفق بود اما نه یک رهبر. نجیب در حقیقت یک پوبلسیت خوب بود اما نه ریس جمهور موفق...

پس گناه نجیب و اطرافیان نجیب را بر دوش مخالفین پلنوم ۱۸ نباید انداخت.

بازی های دستان کثیف بیگانه و عدم صداقت ملل متحد و نماینده سرمنشی آن در شکست حزب و وطن کلن اطهر من الشمس است.

اما حزب دموکراتیک خلق را شخص نجیب به دستان خود دفن کرد و آن حزب را بنام حزب و وطن با تغییرات برنامه‌ی و اساسات درون حزبی مسما ساخت.

چرا نزد خود حد اقل برای یکبار هم فکر نمیکند که سران مخالفین پلنوم ۱۸ مثل زمان امین غدار به زندان انداخته میشوند این کدام روش عیاری است جز جان و ترس از سقوط. همان مخالفین پلنوم ۱۸ بود که در دشوارترین شرایط با نجیب بازو دادند و همان افراد که نجیب به آنها پناه برده بود بر ضد نجیب دست به کودتا زده و خیانت نمودند.

فکر میکنم ما تا اکنون هم با قضایای عاطفی و عاشقانه برخورد میکنیم؛ که نباید چنین کرد.»

اصغر رحیمی:

«واقعیت گریزی و کتمان ان جرم است بنا باینش علمی به ریشه ها رفت فرار سرقوماندان اعلی قوای مسلح درحالت جنگی و غیر جنگی ویافرار رهبر یک حزب انقلابی که رفقای خود راها وفامیل وزن بچه وخانواده خود را ماه قبل از فرار بکشند چه معنی دارد بیاید منحت یک انسان شریف دورغ نگوییم. وزیاتر به گزشته های روشن وواقعیت های تاریخی وزنده مصروف نشویم برای حال چه کرده می توانم تحولات سیاسی جهان بسیار سریع است باین جوی خون که در کشور جاری است چه باید کرد وزنه تاریخ ماراهم محکوم می کنند.»

عسکر نجم:

«سیاس بی پایان از رفیق گران ارج عظیمی گرامی! بیان واقعیت ها، آنانی را که در تلاش اند تا از فرار داکتر نجیب داستانهای دیگر بسازند و فرار را شکل دیگر قصه پردازی نمایند غافل از اینکه همه اعضای حزب از فرار داکتر نجیب اطلاع دارند و بیروی سیاسی حزب وطن توسط لایق بیانیه پی صادر و فرار داکتر نجیب را بزدلانه خواندند. اگر باز هم نپذیرند مانند اشخاص اند که خودرا بخواب انداخته اند و بیدار کردن شان خیلی دشوار است.»

منتظر دیدگاه ها، نقد ها و اظهار نظر خوانندهگان گران ارج!

فرار - ۱۱

طیاره حامل سیوان که به هوا شد، نفس راحتی می کشم و برای این که در طول راه رفتن به دفتر اسکاپ کسی مزاحمش نشود وی را به آن دفتر می رسانم و بر می گردم؛ اما هنوز چند قدمی نرفته ام که بوتسالی دوان دوان می رسد، تشکر می کند و می گوید داکتر نجیب می خواهد شما را ببیند. او در منزل دوم نماینده گی ملل متحد، ملبس با دریشی سرمه بی، با کف و کالر، خوش منظر و معطر نشسته است. با دیدن من و بینن سیوان به پا می خیزد و برادرش شاهپور و توخی نیز چنین می کنند. سیوان نجیب الله را درآغوش می گیرد و می بوسد و

به انگلیسی می گوید: تشویش نکنید کارها درست می شود؛ اما من حیرانم چگونه به چشمان این مرد مدافعه گر تاریخ که تا همین چند لحظه پیش به یک اشاره وی شهری را آتش می زدیم، بنگرم؛ اما او به من می گوید رفیق عظیمی تشکر که سیوان را نجات دادید، من برای پذیرایی اش رفته بودم که افراد مجید روزی مانع شدند و برگشتم. دلم می خواهد به قهقهه بخندم، دلم می خواهد به حال زار خودم و مردم و رفقایم زار زار گریه کنم به خاطر اهانتی که بر فهم و درک و شعور ما شده است: یک رییس جمهور نیمه شب با بکس های دیپلمات پر از دالر با زن و فرزندان خردسال رییس دفترش به پذیرایی بینن سیوان می رود و تو باید کور کورانه این امر محال را قبول کنی.

به هر حال دوستانی که می خواهند از چند و چون آن شب و آن چه در دفتر سکاپ گذشت خبر شوند، لطفاً به صص ۵۵۶ - ۵۵۸ کتاب اردو و سیاست مراجعه کنند.

۲۷ حمل: ساعت پنج صبح است که با خاطر پریشان به گارنیزون بر می گردم و آنچه بر من گذشته است به رفقا باز گو می کنم. دهان همه از حیرت باز می ماند و خشم و نفرت در چهره ها موج می زند؛ اما من فرصتی برای خشمگین شدن ندارم. من باید بدون فوت وقت به دو کار اساسی بپردازم. یکی این که اعضای شورای نام نهاد نظامی را جمع کنم و نظر شان را بدانم و دیگر این که باید با دقت تمام در مورد مدافعه شهر یک بار دیگر باز نگری کنم. چند تن اعضای شورای نظامی که جمع می شوند و حرف های مرا می شنوند، با قاطعیت تمام این طرح را رد می کنند و از سوی دیگر همان طوری که فلیپ کاروین نوشته است، این طرح در آخرین لحظات پس از فرار نا فرجام دوکتور نجیب الله از سوی خود ملل متحد غیر عملی پنداشته شده و رد می گردد.



مرحوم فاروق یعقوبی

ساعتی نگذشته است که خبر خودکشی زنده یاد فاروق یعقوبی وزیر امنیت و یار نزدیک داکتر نجیب الله در فراز شهر همچون بم اتوم می پیچد، می ترکد و داغانم می سازد. ساعتی بعد هم خبر در گذشت یا خودکشی جنرال باقی رئیس اداره پنج امنیت دولتی که دوست بسیار عزیز و همکارم در هرات بود، تکانم می دهد و داغ دیگری بر دلم می گذارد. پس از آن لحظه ها و ثانیه ها با شتاب می

گذرند. شب آرام آرام نزدیک می شود و تاریکی دامن گستر می شود. یاورم کمال جان امیری با شتاب داخل دفترم می شود و تلویزیون را روشن می کند:

در تلویزیون جناب سلیمان لایق معاون حزب وطن مصاحبه دارد. به سخنانش با دقت گوش می دهم و برای نخستین بار واژه های فرار بزدلانه را از زبان وی می شنوم که با خشم و استهزای نمایان درمورد رییس حزب و رییس جمهوری افغانستان دوکتور نجیب الله به کار می برد. این واژه ها به سرعت از دهنی به دهنی و از سینه یی به سینه یی انتقال می شوند و دیری نمی گذرد که از جوالی تا وزیر آن را همچون وردی زمزمه می کنند: فرار بزدلانه!

فرار - ۱۲

پس از پناهگزینی رییس جمهور به دفتر اسکاپ ملل متحد، وضع امنیتی در کابل به شدت تغییر می کند. دشمن از هر گوشه یی سر بلند می کند. قطعات و جزواتم های ارتش و وزارت داخله یکی پی دیگری معروض حملات دشمن قرار

می گیرند. حزب وحدت اسلامی بالای حربی شونخی حمله می کند. دیپو های ارزاق در دو راهی پغمان مورد حمله سیاف قرار گرفته و غارت می شوند. جنرال رفیع طی فرمانی قوت های ملیشه جبار قهرمان را در بست وزارت داخله شامل می سازد و نتیجه آن می شود که ملیشه های جبار خط دفاعی کاریز میر را رها و خود سرانه به غند ۵۲ مخابره تجمع کنند و قوت های کودتایی حکمتیار را تقویه کنند. در آن غند جنرال مرجان، جنرال فقیر، جنرال حضرت، جنرال اُحک و جبار قهرمان گروپ اوپراتیفی را به نفع وزارت داخله ایجاد می کنند. ملیشه های هلمندی جبار قهرمان در تمام حوزه های امنیتی خاندوی جا به جا می شوند و کنترل این حوزه ها از دست گارنیزیون کابل خارج می شود. در این میان جنرال رفیع به لوگر می رود و با گلبدین حکمتیار ملاقات می کند و در مراجعت ادريس یکی از افراد درجه یک حکمتیار را با وسایط مخابره اش به کابل انتقال می دهد. در ضمن رفیع خواهر زاده اش دگروال نادر را سر پرست قوماندانی گارد می سازد و نادر هم دروازه های ارگ را به روی افراد حکمتیار می گشاید. در کتاب عبور از آتش نوشته سید ادريس «میر» در صص ۳۵-۳۷ - ۳۹ آن کتاب چنین می نویسد:

جنرال رفیع از روزی که حوادث شمال رخ داد، چند بار تقاضای ملاقات با حکمتیار را نمود اما بنابر مشکل تخنیکی انجام نیافت: «فردای شبی که فرار نجیب به ناکامی انجامید، جنرال رفیع یک بار دیگر این تقاضا را تکرار کرد؛ که موضوع را فوراً به حکمتیار گزارش دادم. ایشان فرمودند در صورتی که از موضوعات امنیتی آن مطمئن باشم، و جنرال رفیع هم به شرایطی که ما وضع می کنیم حاضر به مذاکره باشد، مانعی ندارد و جنرال رفیع نیز با شرایط ما کاملاً موافقه کردند...»

..تاریخ ۵ ثور وزیر دفاع جنرال اسلم وطنجار، وزیر داخله راز محمد پکتین از طریق مخابره بی که من در اتاق استراحت پکتین متصل دفتر کارش در ساختمان اصلی وزارت داخله جا به جا کرده بودم با حکمتیار صحبت نموده

و از همکاری بدون قید و شرط شان اطلاع داده و کسب تکلیف کردند. حکمتیار با ایشان خیلی با صمیمیت صحبت نمود و از عفو عمومی که مجاهدین در قسمت افرادی که به ما می پیوندند خبر داد و امر کرد که تا تشکیل شورای فرماندهان کابل به وظایف خود ادامه داده و دوام دار با ایشان در تماس شوند.

چند سطر پایین تر:

من در دو سه روزی که مصروف آماده کردن مقدمات ملاقات جنرال رفیع و بعداً انتقال ایشان بودم، اکثراً در حال حرکت بوده و از انکشافات کابل کمتر اطلاع داشتم. به مجرد برگشت به کابل سیلی از گزارشات مینی بر نقل و انتقال وسیع افراد جنرال دوستم و شورای نظار از مزار شریف و بگرام توسط طیارات و هلی کوپترها د اختیارم قرار گرفت که در اسرع وقت آن را با حکمتیار صاحب درمیان گذاشتم ولی ایشان باز هم آن را جدی نگرفته و می گفتند که جنرالان کمونیست زمانی که از حمایت مستقیم قوای سرخ اتحاد شوروی برخوردار بودند چیزی از دست شان بر نیامد، حالا که در تمام جبهات شکست خورده اند، در کابل نیز کاری از پیش نخواهند برد. ایشان با زهم از امکانات عظیم حزب د اطراف کابل را مانع باز دارنده از هرگونه مقابله بعدی دانستند.

در جای دیگر:

صبح ۶ ثور ارگ ریاست جمهوری، کمیته مرکزی حزب وطن و ساختمان های وزارت دفاع، داخله و صدارت که مقرر خالقیار آخرین صدراعظم دولت نجیب الله بود عملاً در تصرف مجاهدینی که مربوط من بود درآمد و ما همه تا روز بعد در تأمین امنیت مطمئن و جلوگیری از دزدی و تاراج اموال دولتی کوشیدیم. (برعکس حتی یک میخ را هم در دیوار نمانده و همه چیز ها را تاراج و نابود کرده بودند.)

روز ۶ ثور کابل عملاً در تصرف مجاهدین بود...

در این میان جنرال رفیع پس از بازگشت از ملاقات با حکمتیار به تمام قطعات و جزواتم های اردو و خاندوی امر می‌دهد که با قوت های مجاهدینی که آرزوی پیوستن به آنان رداشته باشند، ایتلاف کنند و بدین ترتیب کابوس ایتلاف و ایتلاف بازی در سراسر کشور فرا گیر می‌شود و بسیاری قوماندانان و جنرالان آن را بهانه قرار داده، به دشمنان دیروز خود به نام ایتلاف تسلیم می‌شوند و حیات خویش را با قیمت تسلیمی به آنان می‌خرند. (خواننده عزیز می‌تواند این حوادث را در صفحات ۵۷۰ تا ۵۷۹ اردو و سیاست به صورت مفصل مطالعه نمایند.)

فرار - ۱۳

در یکی از همان روزهای خون و شیبخون جنرال رفیع به من تلیفون کرد و گفت با آصف دلاور به دفتر عبد الرحیم هاتف سر پرست ریاست جمهوری بیایید در آن جا بر علاوه خالقیار، معاون رییس جمهور عبدالحمید محتاط، رؤسای مجلسین، وطنجار، پکتین و رفیع حضور داشتند. در آن جا از من تقاضا شد تا اوضاع را گزارش بدهم. من وضع وخیم امنیتی کابل را گزارش داده متذکر شدم که تنگی و اخجان ولوای ۸ خاندوی و فرقه ۵ خاندوی خیانت نموده به حکمتیار پیوسته اند ... افراد جبار قهرمان در هر حوزه خاندوی صد ها تن افراد حزب اسلامی را جا به جا ساخته اند... (جریان این جلسه را در صص ۵۷۱ و ۵۷۲ اردو و سیاست مطالعه نمایید.)

* * *

جناب عبدالحمید محتاط که در آن جلسه حضور داشتند، برخی حقایق و دقایق آن جلسه را در کتاب مستطاب شان «سقوط سوم- جمهوری دوم» صفحه ۲۸۳ چنین باز تاب داده اند:

جلسه اضطراري ساعت ۴ بعد از ظهر روز جمعه ۲۴ اپریل، در دفتر جناب عبدالرحیم هاتف معاون اول رئیس جمهور دایر گردید تا اوضاع نظامی متشنج کابل را مورد بررسی قرار دهد. در این جلسه اشخاص ذیل اشتراک ورزیده بودند: عبدالرحیم هاتف، معاون اول رئیس جمهور عبدالحمید محتاط، معاون رئیس جمهور عبدالواحد سرابی، معاون رئیس جمهور جنرال رفیع، معاون رئیس جمهور فضل الحق خالقیار، صدر اعظم محمود حبیبی، رئیس مجلس سنا خلیل احمد ابوی، رئیس مجلس شورا رازمحمد پکتین، وزیر داخله جنرال اسلم وطنجار، وزیر دفاع جنرال آصف دلاور، لوی درستیز جنرال نبی عظیمی، معاون وزیر دفاع و آمر گارنیزیون کابل. جنرال عظیمی آمر گارنیزیون کابل در جلسه گفت: میخواهم شما را در جریان انکشاف اوضاع امنیتی کابل در ۲۴ ساعت اخیر قرار دهم، زیرا مسولیت تأمین امنیت شهروندان کابل بدوش من قرار گرفته است. او در حالیکه خریطه امنیتی شهر کابل را بالای میز گذاشت گفت: شما در خریطه کمر بند امنیتی شهر را مشاهده میکنید. این کمر بند به منظور جلوگیری از نفوذ مخالفین به داخل شهر ایجاد شده است تا شهریان کابل از لحاظ امنیتی به مخاطره رو برو نشوند. از زمانی که نجیب الله به مقر سازمان ملل متحد پناه برده اوضاع امنیتی تغیر خورده است و به تدریج کمر بند امنیتی شهر از هم پاشید. نیرو های مخالفین از استقامت لوگر به شهر کابل دخول اجرا کرده اند. گارنیزیون کابل ناگزیر گشت تا بخشی از نیرو های خود را از سمت جنوب شرق به استقامت جنوب تعبئه کند. اما! متأسفانه وزارت داخله نیرو های غیر مسلح حزب اسلامی را داخل کابل نموده و در لوای ۵۲ مخابره و نواحی بیست گانه شهر کابل جابجا و مسلح ساخته است. این افراد حزب اسلامی با لباس ملکی سلاح گرفته اند من به این باورم که عمل وزارت داخله با خط مشی اساسی دولت در تضاد قرار دارد. من به مثابه آمر گارنیزیون کابل احساس مسولیت می کنم و به محترم معاون رئیس جمهور گزارش می دهم، که وضع موجود شهر کابل قابل نگرانی جدی میباشد. جنرال عظیمی بعد از آن گزارش خود را ارایه کرد دوباره به چوکی خود نشست.

لحظهء مجلس به سکوت کشانیده شد و همه انتظار جر و بحث داغ را می کشیدند. بعد از يك وقفه کوتاه راز محمد پاکتین ایستاد شد و گفت: بلي! من این کار را کرده ام (افراد حزب اسلامي را داخل شهر کابل نموده ام) چرا جنرال عظیمي نیرو هاي شمال را در میدان هوایی کابل جابجا نموده است؟ چرا من این کار را نمی کردم؟ در این اثنا جنرال عظیمي دوباره از جا برخاست و گفت: اگر من نیرو هاي شمال را به میدان هوایی کابل جابجا کردم در مطابقت کلي با سیاست تعیین شده دولت داشت. دولت برایم هدایت داده بود که برای تأمین امنیت در کابل بدون نیرو هاي حزب اسلامي با سایر مجاهدین همکاری نمایم؛ اما حزب اسلامي حکمتیار بنابر دلالتی که همه میدانند برای ما و مردم کشور مطلوب نیست و از این لحاظ جلوگیری از رخنه کردن آن در شهر، وظیفه گارنیزیون کابل میباشد. پاکتین خاموشي اختیار کرد و حرف به زبان نیاورد. کسانی که در جلسه اشتراك داشتند، از عمل وزیر داخله به شگفت رفته بودند و با حیرت به سوي يك دیگر نگاه می کردند. هاتف در این هنگام سکوت را شکستاند به من رو آورده گفت: آغاي محتاط! شما به حیث يك افسر نظامي در این باره چه می گوئید؟ وضع همین قرار است. من حاضرین جلسه را خطاب نموده گفتم: با وجودي که مدتهاست از رشته نظامي دور مانده ام، مگر امروز نخستین بار است در جلسه شوراي عالی نظامي اشتراك می ورزم. من توضیحات و نگرانی جنرال عظیمي را شنیدم، که خیلی مسولانه بود و پاسخ وزیر داخله را هم گوش کردم که خیلی غیر مسولانه عمل کرده است. به این باورم که وزیر داخله نقش خطرناك غم آفرین و درد آوری را برای شهریان کابل بازی نموده است. دو میلیون باشندگان این شهر آگاهانه در معرض خطر انفجار عظیم مهمات و ذخایر جنگي قرار گرفته اند. حالا باز متأسفانه به رنج و غم ناشي از احساس غیر مسولانه بعضي از اشخاص دولتي رو به رو میباشند که وظیفه شان امنیت و حراست از جان و مال مردم است. می بیند زمان به سرعت سپري میشود و ما در برابر قضاوت نسلهاي بعدي قرار داریم. گویا که ما خود ما دست به جنایت می زنیم، مردم بی گناه را بخاطر اهداف ننگین و

غیر انسانی خود نابود می‌سازیم. که هرگز قابل بخشش نخواهد بود. جناب پاکتین میدانند که تخطی از مشی تعیین شده دولت چه عواقبی را بدنبال خواهد داشت؟

من در آن لحظات تحت فشار وجدانی قرار داشتم و از توجیه ان عاجز بودم که چرا پاکتین، وزیر داخله فرقه ۸ پولیس را که در استقامت جنوب وظیفه دفاع از نفوذ حزب اسلامی به شهر کابل را داشت، از بین برد و به عوض دست‌های جنایت‌کار حزب اسلامی را داخل کابل نموده است؟ در اثناي که اعمال پاکتین را مورد نکوهش قرار داده بودم ناگهان اسلم وطنجار وزیر دفاع ازجا برخاسته گفت هاتف صاحب ما نظامیان که گاهی به صراحت گفتگو می‌کنیم و همدیگر را انتقاد می‌نماییم اما موضعگیری ما مفهوم آن را ندارد که ما یک پارچه و متحد نیستیم. من به شما وعده می‌دهم که مشکلات را بین خود حل می‌کنیم

بالاخره من ندانستم که آنها چگونه مشکلات را حل می‌کنند، درحالی که کمربند جنوب از بین رفته است! سرانجام جلسه بدون کدام نتیجه خاتمه یافت. همه از اتاق بیرون رفتند.

من به جناب هاتف نگاه کردم و او هم برایم همین قدر گفت: که امیدی وجود ندارد زیرا از اینجا همه فرار کرده‌اند و بعد از این زد و خورد را بین خود شروع خواهند کرد! این آخرین جلسه رسمی رهبری دولت بود. خیانتکاری به اندازه اشکار گشت، که هر یکی انتظار رویداد غیر مترقبه را می‌کشید.



جناب خلیل رومان

فرار - ۱۴

در مورد حادثه فرار دانشمند عزیز، جناب خلیل رومان معاون اسحق توخی دستیار رییس جمهور خاطرات خویش را نوشته است که البته موضعگیری شان در برابر آن حوادث، به نفع داکتر مرحوم قابل درک است؛ اما در عین زمان در لابلای این نوشته می توان شکوه و گلایه او و مرحوم هاتف را به

نسبت عمل غافلگیر کننده و نا جوانمردانه یی که با بی خبر گذاشتن این نزدیکترین مقام ها انجام یافته بود، به آسانی دریافت. در بخشی از این خاطرات می خوانیم:

«... فردا، گاهی که نگارنده به دفتر آدمم، یکی از راننده گان داخل شد و با چشمان اشک آلود گفت

-داکتر صاحب شان به خیر رفتند.

پرسیدم:

-کجا رفتند؟

نمی دانم. ما آنها را تا میدان هوایی بردیم. داکتر صاحب بود، توخی و فامیلش، جیبر و یکی دو نفر دیگر که نمی شناسم؛ اما هنوز داکتر صاحب پرواز نکرده بود که پاسبانان میدان با ما برخورد بد کردند و ما را از میدان و اطراف آن دور کردند... (در این جا معلوم نیست که چه کسی راست نمی گوید؟ آقای رومان یا راننده نجیب الله؟ زیرا تمام عالم و آدم می دانند که نجیب الله با موتر های ملل متحد به میدان رفته بود و آنان را محافظین میدان نی؛ بل قطعات جنرال دوستم مانع شده بودند تا به میدان هوایی داخل شوند.)

او باز هم گریست و در حالی اشک هایش را پاک می کرد، یک میل تفنگچه که نوع و نامش را درست نمی دانستم، از کمر بیرون کرد، سوی من آورد و روی میزم گذاشت. گفتم:

-این چیست؟

گفت:

-سلاح کمری ام است. حال کار نیست، نزد شما باشد.

گفتم:

-با سلاح سروکار ندارم، یا نزد خود نگهداری کن یا از اداره ای که گرفته ای واپس بده.

قبول کرد و از دفتر خارج شد. نگارنده هم به زودی خارج شدم و موضوع را طوری که شنیده بودم با هاتف معاون رئیس جمهور، در میان گذاشتم. هم چنان او را از نوشتن و سپری کردن مراحل بعدی فرمان ها آگاه کردم. هاتف لحظه های درازی به چرت فرو رفت. گاهی آه می کشید و گاهی تک سرفه های سخت می کرد. کلمه هایی می گفت که درست نمی فهمیدم. آنچه را فهمیدم این بود-

چرا ما را در جریان نگذاشته است؟

گفتم:

-نمی دانم، اما فکر می کردم شما در جریان هستید؟

گفت:

-نه من هیچ خبر ندارم.

گفتم:

-تا جایی که می دانم شما خواهش کرده بودید که فرمان های سبکدوشی تان را قبل از کنار رفتن امضا کنند و بدهند.

گفت:

-بلی این در یک بحث عمومی با داکتر صاحب مطرح شد و گفتم که در صورتی که تصمیمی داشته باشید، بهتر است ما نیز به گونه رسمی از وظایف مان فارغ شویم. چون داکتر صاحب خیلی آدم با نزاکت است، شاید این سخن در ذهن شان بوده باشد.

دیگر از هیچ انکشافی خبر ندارم. (در این مورد نیز که انگار نجیب الله جناب هاتف را پیش از پیش فرمان سر پرستی داده باشد، می توان شک کرد).

گفتم:

-من دستور دارم این فرمان ها و فرمان تقرر شما به حیث سرپرست ریاست جمهوری را به شورا بسپارم و به زودی طی مراحل کنم. شما در این مورد چه نظر دارید؟ از نظر شما در این لحظه حساس منافع ملی چه حکم می کند؟ آیا لازم می دانید این کار را بکنم؟

هاتف، هر فرمان را با دقت از نظر گذشتاند. حتی امضا های داکتر نجیب الله را با کنجکاوای مرور کرد. لحظه ای خاموش ماندیم و گفت:

-نه می خواهم کمی وقت بدهی که با سایر معاونان مشوره کنم.

گفتم:

-خواهش می کنم. شما با معاونان صحبت کنید. من به کارهای دیگر رسیده گی می کنم و در صورتی که اطلاعی بیابم به زودی بر می گردم.

دو باره به دفتر کار خود در منزل سوم برگشتم. درست ساعت یازده صبح، مرحوم بشیر لایق که دستیار رئیس حزب وطن (داکتر) در کمیته مرکزی بود تلیفون کرد، و با شوخی معمولی پرسید:

"-باس" شما کجاست؟

چون تلیفون های محرم چهار نمره بی داشتیم، موضوعی را که از راننده شنیده بودم، توضیح دادم. او با تغییر لحن و به گونه اهانت آمیز گفت:

-نی او بی خبر! هیچ جایی نرفته، در دفتر ملل متحد (اوسکاپ) پناه برده اند. تو از هیچ چیز خبر نداری. می خواست فرار کند، اما جوانا (جوانان) مانع شده اند. اونه در اوسکاپ است. هه هه هه (دوستان توجه فرمایند که بشیر لایق همان حرفی را می زند که لالایش جناب سلیمان لایق در شام همان روز از طریق تلویزیون ملی به آدرس داکتر نجیب الله گفته بود. در این جا هم هیچ حرفی از کودتا و کودتا بازی بین بشیر لایق و رومان گفته نمی شود.)

از این حرف ها و این نحوه بیان آن بسیار تعجب کردم، به دفتر هاتف رفتم و موضوع را شرح کردم:

-به اساس تلیفون بشیر لایق، داکتر صاحب و همراهان از وطن خارج نشده اند، به دفتر ملل متحد تشریف دارند. قراری که او می گوید، در آنجا پناه برده اند. از این موضوع چیزی نمی دانم که چرا به آن جا پناه برده اند! اما این که در وطن استند، خوب است. تا چند دقیقه دیگر سعی می کنم با ایشان تماس بگیرم و موضوع را به هر شکلی که باشد، تثبیت کنم.

او، کمی راحت تر شد و گفت:

-بلی خوب است. بگذار این معلومات جدید را به معاونان بگیریم. پس از یک ساعت تصمیم می گیریم.»

فرار - ۱۵

یکی از دوستان این مطلب تحلیلی را در رابطه به این بحث فرستاده است:

«به باور این قلم بزرگترین اشتباه داکتر نجیب الله که باعث قتلش شد، اعتماد کردن به آی اس آی بود. ماه ها قبل از سقوط حکومت مجاهدین آی اس آی از طریق خانمش در هندوستان به او پیام فرستاده بود که طالبان لشکر ظاهر شاه است و در حکومت ظاهر شاه داکتر نجیب الله بحیث نخست وزیر خواهد بود؛ اما رهبران حکومت مجاهدین که در جنگ با طالبان بودند، می دانستند طالبان لشکر آی اس آی اند و از نام ظاهر شاه استفاده ابزاری می کنند. گفته می شود که احمد شاه مسعود در آستانه عقب نشینی از کابل به داکتر نجیب پیام داد، که سازمان ملل امن نیست، می تواند با آنها برود؛ اما داکتر نجیب الله مطمئن بود که طالبان بحیث پشتون از او بعنوان یک قهرمان پذیرایی خواهند نمود و بحیث نخست وزیر حکومت ظاهر شاه- طالبان ایفای وظیفه خواهد نمود.

البته این اولین اشتباه داکتر نجیب الله نبود. او پیش از فرار نافرجام از ریاست جمهوری در ۱۳۷۱/۱۹۹۲ با گلبدین حکمتیار سازش مخفی نمود، که حکومت را در یک توطیه قومی بوی تسلیم نموده و رفقا و همزمانش و شهریان کابل را تسلیم حکمتیار و آی اس آی نماید.

افزون بر آن او از ببرک کارمل و محمود بریالی دو رقیب اصلی اش انتقام گرفته، بدست حکمتیار در چهار راهی آریانا جاییکه خودش و برادرش را طالبان در ۱۹۹۶ به دار آویختند، حلق آویز شوند و خودش در هندوستان در کنار همسر و فرزندانش که ماه ها قبل در هند فرستاده شده بودند، جشن شادی بگیرد."

در این سال های پسین و به ویژه پس از عروج حکمتیار با آن شکوه و دبدبه در کابل یک تعداد طرفداران او به دلایل فرکسیون بازی حزبی و یا انگیزه های قومی او را قربانی توطیه های رفقایش و عمدتاً طرفداران کارمل می شمارند. شگفت آور اینست که بسیاری هواه خواهان نجیب الله از جمله ء هواه خواهان درجه یک حکمتیار و طالبان نیز هستند.

یکی از کسانیکه در زمانش داکتر نجیب الله را از عقب خنجرزند، ولی امروز اشک تمساح بخاطر قتل او میریزند و با اشعار بی مقدار در وصف او مدح سرایی می کند، سلیمان لایق است.

به باور من بسیاری مشکلات امروزی ریشه در اشتباهات، کجروی ها و خیانت های داکتر نجیب الله و سلیمان لایق به حزب و کشور دارد، داکتر نجیب الله در نتیجه یک کودتای داخل حزبی بنام پولینوم ۱۸ توسط گرباچوف بالای حزب تحمیل شد و باعث تفرقه و تضعیف دولت شد.

داکتر نجیب الله سیاست فراقومی رهبر خود ببرک کارمل را کنار گذاشته سیاست قوم گرایی و محل گرایی " پکتیا پرستی" را در همدستی با خلقی ها و خاندان سلیمان لایق در پیش گرفت و باعث کشمکش های قومی در داخل حزب، دولت و کشور گردید.

نجیب الله سیاست مصالحه ملی ابتکار گرباچوف را بحیث سیاست رسمی دولتش با مجاهدین قرارداد، ولی با همزمانش سیاست تبعیض، تنش و یکه تازی را در پیش گرفت. در نتیجه حزب چند پارچه و نا متحد نتوانست بحیث یک حزب نیرومند از دست آورد هایش دفاع کند.

نجیب الله در همدستی با گروه سلیمان لایق دست به یک تعداد قتل های زنجیره یی در داخل حزب زدند و از جمله قهرمانانی نظیر جلال رزمنده را که نقش کلیدی در شکست کودتای تنی و گلبدین داشت، به شکل خیلی نا مردانه در یک توطیه در هرات بدست عوامل خاد ترور کردند.

یکی از بزرگترین اشتباهات داکتر نجیب الله در آخرین روزهای ریاست جمهوری در اثر تحریکات سلیمان لایق کشمکش او با کارمل بر سر قدرت بود، که باعث واکنش شدید کارمل و طرفداران او شده و به فرار نافرجام او انجامید.

یکی دیگر از بزرگترین اشتباهات نجیب الله راه اندازی توطیه قومی در شمال افغانستان در نتیجه تحریکات پشتونست های داخل نظام مثل سلیمان لایق، منوکی منگل، رسول بی خدا و جمعه اسک در همدستی با حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بر علیه جنرال دوستم و جنرال مومن اندرابی بود، که باعث قیام جنرال مومن در حیرتان و به سقوط حکومتش انجامید.

شاید بدترین خیانت داکتر نجیب الله فرار ناکام و بزدلانه او از کشور باشد، که حزب و دولت را در دشوار ترین لحظات تاریخ رها نموده، خلاء قدرت ایجاد نمود.»

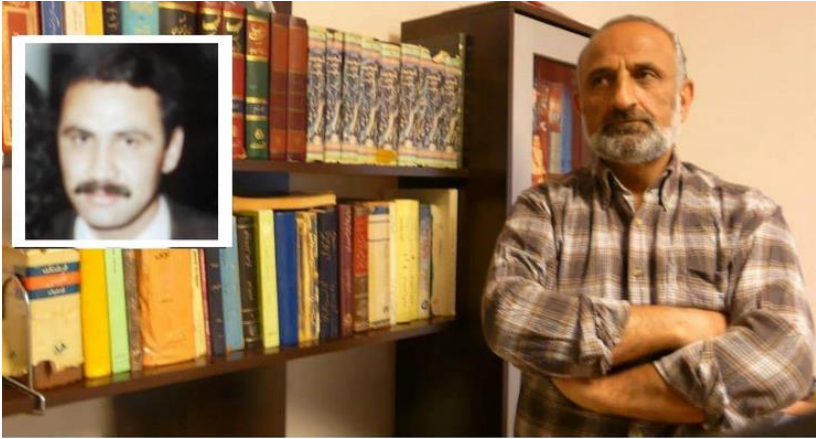
غلام علی سبزواری

فرار - ۱۶

برخی دیدگاه ها

دربخشی از تازه ترین نوشته های رفیق نستوه نورمحمد سنگر شاعر پر آوازه و نویسنده متعهد جنبش چپ در رابطه به عملکرد های رییس جمهور پیشین که منجر به سقوط حاکمیت شد چنین می خوانیم:

«... امین در غیاب رهبری حزب فرمان "قیام" میدهد و سناریوی از قبل تعیین شده سی آی ای" را به اجرا میگذارد؛ اما از تیره بختی، خودش هم زندانی می شود اما برنامه اش نیمه تمام به پیروزی میرسد. چون او باید با یک تیر دو هدف را میزد: هم رهبران حزب را باید می کشت و گناه آن را به گردن رژیم محمد داوود می انداخت و هم داوود را نابود می کرد تا تاج و تخت تنها برای خودش بماند. دوکتور نجیب الله هم جای پای او را تعقیب کرد اما دچار یک کج فهمی تاریخی شد: امین توسط باند خودش و به اشاره "سیا" دست به قیام مسلحانه زد و نجیب به اشاره روس ها و بدون کدام پشتوانه داخلی. نجیب، تلاش مذبحخانه نمود تا با انحصار قدرت در دست خودش و به اشاره و اتکا به باند گورباچوف به حذف مخالفین اش متصل گردد و از خود یک چهره "ملی" بسازد ولی غافل از آنکه در تاریخ فقط احمدق ها اند، که به "گپ ها" اتکا



رفیق نورمحمد سنگر

می کنند و عاقلان عملکرد ها را معیار قرار میدهند. به هر حال همه میدانیم، که دوکتور نجیب الله پاسخ همه اشتباهات خود را پرداخت و ما باید از تاریخ درس بگیریم. او در مقابل حزب و حاکمیتی که او را به مهم ترین مقامات رسانید خیانت کرد. او در مقابل رهبری، که او را از ولگردی و اوباشی به سیاست کشانید و از او شخصیت ساخت، به اشاره بیگانگان جفا کرد. او، که شرف و وجدان و حیثیت اش را به اشاره بیگانگان به حراج گذاشت و بین ملت خودش زخم های چرکین ستم های ملی، نمک پاشید، اکنون همان طوری که میدانیم در بین ما نیست! اما؛ خنده دار ترین طنز تاریخ این است، که کی ها امروز پرچم او را به دوش می کشند؟!

۱ - انسان های بیخبر از علم تاریخ و سیاست ۲ - گماشته های او در مقامات حزبی و دولتی ۳ - تبار گرایان بیخبر از ملیت برادر پشتون ۴ - سی آی ای آمریکا و آی اس آی پاکستان با چاپ و تکثیر میلیون ها عکس او... و بالاخره: جنرال طاقت (کسی که همه ملیت های برون از تبار خودش را حرامی می گوید) جبار کهرمان (کسی که با ملیشه هایش قصر ریاست جمهوری نجیب الله را با وزارارت داخله و دفاع، مقر کمیته مرکزی (حزب وطن، با همه حوزه های امنیتی شهر کابل به گلبدین حکمتیار تسلیم داد)

آقای کبیر آمر سیاسی ریاست حوزه اول وزارت امنیت ملی (و بعدن ریاست پنج یا انحلال باندیتیزم)، که جهت ارتباط و سازش های بعدی گویا اول اسیر گردید و بعد مبادله شد. جوانکی بنام خیبر که قاتل ۲۵۰۰ پرچمی را همیشه حفیظ الله امین شهید

خطاب می کند. از آدم های مثل عیسی جسور و لایق و بارق و غوربندی... چیزی نمی گویم ولی واقعن دلم به حال پایش ها، پاسون ها، روغ ها ... میسوزد! ادامه دارد.»

اختر ارفاقی

«طراحان کودتا، کودتا علیه نظام دموکراتیک و تحولات انقلابی مطروحه حزب دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را به وسیله ۴ نفر هریک رزمجمنشی کمیته شهر کابل، رزمنده رئیس امنیت دولتی کابل، جنرال باقی رئیس اداره پنج امنیت دولتی و سیف الله قوماندان سارندوی شهرکابل در قرارگاهی مشترکی در ولایت کابل، عملی نمودند.

تهدید و تخویف و کارتوضیحی و پروفلکتیکی باکادرهای حزبی و روسای امنیت دولتی، خلع سلاح گارد و شایعه سازی علیه رفیق کارمل، سبکدوشی مخالفین از وظایف و غیره اعمالی از این دست به نتیجه رسید. و در سایه وحشت و انزجار پلینوم ۱۸ دایر گردید.

پلینوم چیزی جزء سرآغاز تطبیق اهداف خائینانه گربه چف در افغانستان، درآجندا نداشت و نجیب حزب و حاکمیت دولتی را فدای آن کرد. برحزب و دولت فضای اختناق سنگین میلیتاریسم و دیکتاتوری فردی اعمال و فشار توسط وابستگان ک گ ب محسوس بود. جای کار و عمل انقلابی را لفاظی ها سوپژکتویسم گرفت. تلاش های مذبوهانه و غیر عملی و غیر علمی و بازی های سردرگم و اوپرتیفی تحت نام مصالحه ملی، درحقیقت آغاز شکست و فروپاشی بود، که بعدتر باتدویرکنگره کذایی مهر تائید بر آن کوبیده شد. تاجشتم کار می کرد به ،تأسی از مثنی مصالحه، نیروهای مسلح کشور سرکوب می شدند. مقاومت نیروهای مسلح در برابر اشرار و دشمنان وطن امر بیهوده اعلام می گردید.

دستآورد عمده مصالحه در عمل، عقب نشینی نیروهای رزمنده حزب و دولت و تضعیف مورال رزمی قوای مسلح، فرار و تسلیم شدن به دشمن بود. نتیجه سقوط ولایات، تحمیل جنگ جلال آباد، کودتای تنی و غیره شکست اردوی قهرمان مارا بار آورد. سیاستبازی ها در محافل و مقام پرستی هادر حزب و در دولت و نمایشات لفاظی ها و عوامفریبی های رئیس جمهور و از همه مهمتر گرایش به پدیده ننگین قوم و زبان و تبار دستآورد جامعه ما بود که ارزانی می گردید.

چی مصالحه ای؟! کس نبود تا از رئیس جمهور بپرسد که با نیروهای وفادار به دولت چرا مصالحه نمی شود؟ و برخواسته های اعتنائی صورت نمی گیرد؟

آنچه خود او همراهان کذائی اش کشت کرده بودند، محصول آن جزء ناکامی و شکست چی می‌تواند باشد. در این میان وی چهره واقعی خود را نتوانست ببوشاند و با فرار خود باعث حیرت دوستان و مخلفان و حتی اشرار گردید.»

فرار - ۱۷

در برگهای (۹۱۲ و ۹۱۳) جلد دوم کتاب ((از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان))، تألیف عبدالوکیل وزیر خارجه پیشین افغانستان، در رابطه به «تنش های بی سروصدا میان اعضای هیأت اجراییه حزب وطن، پس از پناهنده شدن نجیب الله چنین آمده است:

«بعد از پناه بردن نجیب الله به دفتر ملل متحد و ختم دور اول مذاکرات و ملاقات با بینن سیوان، همه اعضای هیأت اجراییه شورای مرکزی حزب وطن به مقر آن شورا با هم جمع شدند. هیچ یک حال و هوای خوشی نداشت. همگی آشفته، غمگین و مضطرب بودند. بعضی ها به فکرنجات حزب و کشور و جلوگیری از خونریزی مردم بدست مجاهدین بودند و بعضی ها مأیوس و نا امید از آینده نامعلوم. ولی ناچار، همه با هم یکجا بودند. هیچ کس حرف دلش را با دیگری شریک نمی ساخت و بر دیگر اعتماد نداشت. در واقع یک نوع آرامش قبل از طوفان در فضای شان حاکم بود.

محمود بریالی مطمئن و استوار بنظر میخورد و سعی میکرد تا همه را دلداری و اطمینان از آینده بدهد. دلایلش آن بود که اکثریت رهبران، کادرها و صفوف ملکی و نظامی پرچمیها وفادار و هواخواه ببرک کارمل بودند و از این لحاظ به اقتدار و توانمندی شان اطمینان داشتند.

همه، تافراسیدن شب مصروف بحث های داغ و پر جنجال با یکدیگر بودند. در جریان این نشست و صحبتها، محمد اسلم و طنجانار وزیر دفاع، دست مرا گرفت و یکجا به دهلیز رفتیم. وی سه مطلب ذیل را آتش با من در میان گذاشت.

اول: «رفیق وکیل، ما نمیدانیم که حالا امنیت ما را کی میگیرد. ما را قوتهای ازبک در محاصره خود گرفته و ما گروگان آنها هستیم. من خود را در خطر احساس میکنم. نمیدانم چه خواهد شد؟»

دوم: «رفیق وکیل، همه خلقیها بشمول رهبران، کادرها و صفوف شان در کابل و پاکستان، اعضای بیروی سیاسی و رهبران زندانی شان به حزب اسلامی حکمتیار

پیوسته اند.» درحالی‌که دستش را روی شانه ام قرار داده بود و فشار میداد، پیهم میگفت: «فهمیدی یانه، کار خلاص است تصمیمت را بگیر!»

سوم: «رفیق وکیل، چند روز بعد باید تانک ۸۱۵ که در ۷ ثور سوار به آن به ارگ حمله نمودم و اکنون در مقابل ارگ قرار دارد، باید قبل از آمدن مجاهدین و انتقال قدرت، ازجایش پائین آورده شود و حاکمیت ح.د.خ.ا خاتمه یابد. این یک حرکت سمبولیک خواهد بود؛ زیرا همان روز که انقلاب به پیروزی رسید باید به همان روز به آن پایان داده شود.»

فردای آتش، خبرشدم که محمد اسلم و طنجار در همان شب با محمود بریالی نزد ببرک کارمل رفته و به او گفته بود که فقط او میتواند بحیث رهبر واقعی، حزب را از فروپاشیده شدن نجات بدهد. همچنان گفته بود که پس از این، فرمانبردار دساتیر وی خواهد بود.

در ارتباط تانک ۸۱۵ باید گفت که در ۷ ثور ۱۳۵۷، و طنجار سوار بر همین تانک در پیشاپیش قطار تانک های قوای ۱۵ زره دار، قرار داشت. بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷، بنا بر فیصله رهبران آن دوران، تانک مذکور در جایگاه مخصوصی در مقابل ارگ، به نمایش گذاشته شده بود تا بالاخره، بنا به دستور محمد اسلم و طنجار، در شام ۴ ثور ۱۳۷۱، قبل از آمدن مجاهدین به کابل، پائین آورده شد و بجایش گلدانهای کوچک گل را گذاشتند. این تصمیم را و طنجار به تنهایی گرفته بود و هیچ یک از رهبران حزب و دولت از آن آگاهی نداشتند و ندارند. اینکه و طنجار در این مورد با نجیب الله قبل از رفتنش به دفتر ملل متحد، مشوره نموده بود، برایم معلوم نگردید. اما همه میدانند، زمانیکه مجاهدین به پایتخت داخل شدند سر نوشت تانک ۸۱۵ نیز مانند سایر تجهیزات نظامی دولت ج.ا بدست تنظیمهای مجاهدین افتاد و اثری هم از آن باقی نمانده است؛ زیرا بعد از ۱۴ سال آرامش، این تانک هم مانند سایر سلاح ها و تجهیزات قوای مسلح ابتداء در جنگهای تنظیمی پایتخت علیه یکدیگر بیرحمانه استعمال گردید و بعداً آنها را پارچه پارچه نموده به پاکستان انتقال دادند و فروختند.

به هر حال، مجاهدین در اولین فرصت ورود شان به پایتخت، دست نیافتند تا به عنوان پیروزی نظامی بالای جمهوری دموکراتیک افغانستان و قوای مسلح قهرمانش، تانک ۸۱۵ را از جایگاه بلندش پائین بیاورند. در واقع، بنابه گفته و طنجار، پائین آوردن آن تانک از جایگاه بلندش، توسط خود منسوبین اردوی قهرمان جمهوری دموکراتیک افغانستان یک حرکت سمبولیک بود.»

فرار - ۱۸

برخی از دیدگاه‌ها و پاسخ‌های فرید مزدک که در رابطه با فاجعه سقوط در تانمای دیدگاه نشر شده است :

«* روزهای آخر... داکتر نجیب نخواست با "شمال" مصالحه کند. از بهار ۱۹۹۱ آمادگی برای کوچیدن داشت. او در بازی‌های مثلث مسکو، اسلام آباد و سازمان ملل خود راه خود را گم کرد. آمریکایی‌ها آماده کار با او بودند اما او هیچگاه از مسکو نبرید. او از یکطرف برای جلب شاه سابق و مسعود کوشید و از طرف دیگر برای نزدیکی با حکمتیار. او فکر میکرد که در اطراف کابل و شمال و شمالشرق موجودیت یک حکمتیار نیرومند به نفع ماست؛ و دنیا این همه را حس میکرد.»



جناب فرید مزدک

*داکتر برای رفتن آماده میشد و منتظر سیوان بود. یکروز پیش از این وعده تیلگرامی بنام من از دوستم رسید با این بین که "حکمتیار برای تصرف کابل آماده است و ما مبارزه بر ضد او را وظیفه‌ی خود دانسته آماده همکاری هستیم. من برای داکتر تلفون کردم و از آمدن پیام دوستم آگاهی دادم و خواستم تا عاجل نزدشان بروم. ایشان گفتند که تا فردا ساعت ۲ وقت

ندارد. من تلفونی محتوای پیام را برایشان گفتم و متوجه شدم که ایشان

در جریان‌اند. فردای آنروز داکتر بین ساعت ۱۲ و ۳۰ منتظر سیوان است. قطعات دوستم هم به کابل نرسیده اما سیوان نمی‌آید سر شب فرودگاه کابل پر میشه از افراد دوستم و نیم شب سیوان وارد کابل میشه. او دلیل دیر آمدن خویشرا گاهی خرابی هوا و گاهی هم مزاحمت پاکستانی‌ها بیان کرد اما خرابی هوا را همیشه پذیرفت.

*تسلیمی قدرت توسط محترم سرابی معاون ریس جمهور به صبغت الله مجددی در حضور سیوان صورت گرفت؛ اما قدرت در پای حکمتیار ریخته شده بود. اینجا خود حکمتیار شاهد عینی است. دوستان عزیز یکبار به صفحه‌های ۷۵ تا ۹۱ کتاب حکمتیار بنام "دسایس پنهان چهره‌های آشکار" نظر اندازید. یکبار هم به آن مکالمه معروف

تلفونی مسعود با حکمتیار توجه کنید. افسانه‌های که توسط چند اجبر پاکستانی زمزمه شده نباید ما را به بیراهه ببرد.

*بیشترین تماس‌ها و مذاکرات بین دولت داکتر نجیب و حکمتیار صورت گرفته و تنظیم‌کننده تمام دید و ادیدها مسکو بوده نه اسلام‌آباد و واشنگتن.

*به جواب رستگار عزیز، جلوگیری از خلای قدرت صرف در توان سازمان ملل بود و در صورت جابجا شدن امکانات نظامی آن سازمان، وضع خراب نمیشد. فردای آن شبی که داکتر نجیب به دفتر ملل متحد رفت هیئت اجرائیه با سیوان، بنابر تقاضای خودش دیدار داشت. او در این نشست دو گپ داشت:

۱- به ریس جمهور مستعفی اجازه سفر به خارج داده شود.

۲- قدرت به دولت مجاهدین سپرده شود.

خواست اول ناممکن بود چون فرودگاه در اختیار هیئت اجرائیه نبود و خواست دوم عملی بود؛ اما در هیئت اجرائیه در این زمینه نظر واحد وجود نداشت. زنده‌یاد بریالی میگفت که: اجلاس شورای مرکزی باید در زمینه تصمیم بگیرد. ولی من برایشان گفتم که اجلاس یا پلینوم نصاب لازم را ندارد. اکثر اعضای شورای مرکزی مصروف تجارت بین مزار، ترمز، تاشکنت و دوشنبه اند. جالب است که تعداد زیاد از عاشقان داکتر نجیب و حاکمیت آنوقت از همین گروه بودند.

در رابطه با پوشش خلای قدرت:

*برای عملی شدن طرح سیوان باید هاتف که معاون اول رییس جمهور بود پیش میشد؛ اما او یکروز پیش با سه همقطارش دیگرش خویش فرمان سبکدوشی خویش را بدست آورده بود. سبکدوشی معاونین رییس جمهور برای سیوان غیر منتظره بود؛ اما چرا داکتر همزمان با استعفای خویش معاونین خود را نیز سبکدوش کرد؟

برخی دیدگاه‌ها در ارتباط به بخش‌های پیشین:

نور شمس:

«وابستگی عده‌ای از اعضای بیروی سیاسی با شبکه‌ای اس‌آی از قبل تنظیم گردیده بود، سه هفته قبل از رفتن داکتر نجیب به دفتر سازمان ملل، من در دفتر بشیر لایق دستیار حزبی داکتر نجیب نشسته بودم که یکی از موظفین همین شعبه به عجله نزد بشیر لایق آمده و گفت مهمانان رسیدند. بشیر لایق از جا برخاست و از دفتر بدر شد،

چند دقیقه بعد دوباره داخل دفتر خود آمد و وارخطا بطرف سه نفر بشمول من که نزد وی آمده بودیم می‌دید. یکی از ما که از پلخمیری آمده و از فوای گفتار شان پیدا بود که باهم بسیار همراز بودند، به پشتو پرسید که خیریت است؟ بشیر در پاسخ گفت بیدین اوس مسلمان شویدی او دی کسان له هغه خواه راغلی دی؛ و با خنده خوشحالی سگرت روشن کرد و بمن گفت که رفیق شمس خودت اگر فردا بیاید بهتر میشود. من خدا حافظی کرده از دفتر بدر شدم و ناگفته نماند که رفتن من هم داستان جدا گانه است به این معنی که من تحت تحقیق در ریاست ده فرار داشتم و بشیر لایق یک زمانی همصنم بود میخواستم از امکانات وی بالای برادر داکتر نجیب که رییس ده بود استفاده کنم.

روز دیگر که نزد بشیر رفتم بعد از احوال پرسی دور انداخته پرسیدم که با آمدن مهمانان دیروز دهلیز دفترت بوی دال میداد و خندیدیم کمی آه کشیده گفت ببینیم که چه بور موشه و رشته را قطع کرد و به موضوع من گوش فرا داد.

از اینکه ما صفوف وضعیت را از قبل در تحلیل داشتیم به جزیی ترین حرکت متجسس میشدیم، چنین رویکرد ها و رفتن تعداد ۹ تن اعضای بیروی سیاسی بعد از سقوط رژیم به پاکستان، تأمین امن آنها وزمینه رفتن به خارج

بشمول جناب وطنجار این ها همه فاکت های تأمین روابط عده ای از اعضای بیروی سیاسی با گلبدین و آئی اس آی پاکستان بود و است. جناب عظیمی صاحب بزرگوار سپاس از ارایه مضمون معلوماتی شما»

رسول مبین:

«جناب عالی قدر گرامی جنرال صاحب عظیمی، شاید از نگاه دوری میان من و شما فرسنگ ها فاصله باشد ولی این دیدگاه و اندیشه های باز و عالی ادبی، سیاسی، فرهنگی و میهن دوستی شما است که قلب مرا به شما نزدیک ساخته است.

تا حال به این سن کمی خویش هیچ نظامی را به این بزرگ منشی ندیدم که سلالت قلمش و فراصت نظامی اش همه گیر شده باشد.

به امید روزی این نوشته ها (کتاب فرار) به تقدیر چاپ بیارید تا باشد که ازین بر دنیا روی دستان ما قرار گرفته و از آن استفاده های بهینه را نمایم.

باحفظ حرمت»

فرار - ۱۹

درموردتصمیم ترك كردن نيمه شب داکتر نجيب الله از کشور تا همين اکنون کنکاش های زيادی توسط آگاهان و نخبه گان مطرح کشور صورت گرفته است و قلم های ساخته شده و مونتاز شده فاجعه سقوط نيز با بی طرفی کامل از پرويزن نقد و ارزيبابی دوستان زيادی گذشته است. در زنجيره همين واکاوی ها برخی از هموندان سایت وزين دیدگاه چندی پيش پرسش هایی از جناب فرید مزدک معاون حزب وطن درمورد پلان ناکام صلح ملل متحد، فرار نا فرجام داکتر نجيب الله و تمایل شديد نجيب الله به نزدیک شدن هرچه بیشتر با حزب اسلامی، به عمل آورده اند که چون قسمت هایی از آن ها با مبحث «فرار» ارتباط دارد، همان بخش ها را دراین جا می گذاريم و امید است دوستان با مراعات عفت قلم و زبان در زمینه اظهار نظر نمایند.

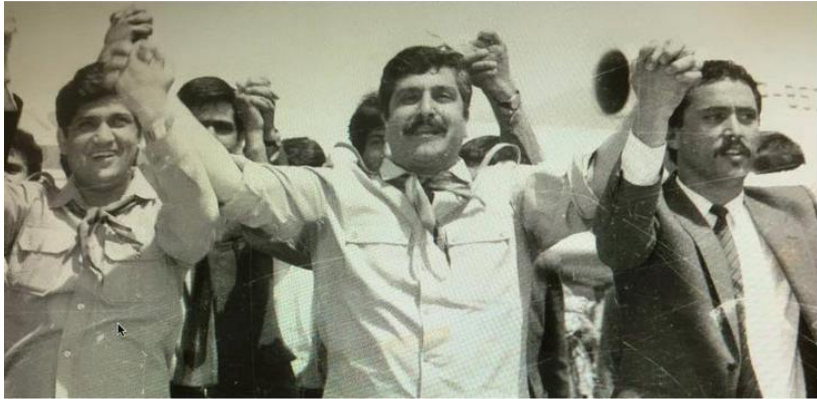
* * *

فرید مزدک به پاسخ یکی از دوستان:

«دولت راکودتای تنی، سقوط خوست، جنگ جلال اباد و "شورش شمال" از پا انداخته بود. حزب یه یک نیروی مزاحم در ساختار قدرت تبدیل شده بود. خلقی ها از حزب ملکی و نظامی گپ میزدند و به بخش نظامی قدرت بیشتر استناد می کردند. آنها از حمایت وزارت دفاع روسیه برخوردار بودند و روابط تنگاتنگ هم با پاکستانی ها و حکمتیار داشتند. آنها برای جانشینی کارمل، کاروال را کاندید داشتند و ک گ بی و گرباچف زنده باد نجيب را.

*روزهای آخر ... داکتر خواست با "شمال" مصالحه کند. او از بهار ۱۹۹۱ آماده گی برای کوچیدن داشت. او در بازی های مثلث مسکو، اسلام آباد و سازمان ملل خود و را ه خود را گم کرد. امریکایی ها آماده کار با او بودند اما او هیچگاه از مسکو نبرید. او از یکطرف برای جلب شاه سابق و مسعود کوشید و از طرف دیگر برای نزدیکی با حکمتیار. او فکر میکرد که در اطراف کابل و شمال و شمالشرق موجودیت

یک حکمتیار نیرومند به نفع ماست؛ و دنیا این همه را حس میکرد .



زنده یاد محمود بریالی، فرید مزدک و ظهور رزمجو

*داکتر برای رفتن آماده میشد و منتظر سیوان بود. یکروز پیش از این وعده تیلگرامی بنام من از دوستم رسید با این بین که " حکمتیار برای تصرف کابل آماده است و ما مبارزه بر ضد او را وظیفه ی خود دانسته آماده همکاری هستیم. من برای داکتر تیلیفون کردم و از آمدن پیام دوستم آگاهی دادم و خواستم تا عاجل نزدشان بروم. ایشان گفتند که تا فردا ساعت ۲ وقت ندارد. من تیلیفونی محتوای پیام را برایشان گفتم و متوجه شدم که ایشان در جریان اند. فردای آنروز داکتر بین ساعت ۱۲ و ۳۰ منتظر سیوان است. قطعات دوستم هم به کابل نرسیده اما سیوان نمی آید سر شب فرودگاه کابل پر میشود از افراد دوستم و نیم شب سیوان وارد کابل می گردد. او دلیل دیر آمدن خویش را گاهی خرابی هوا و گاهی هم مزاحمت پاکستانی ها بیان کرد اما خرابی هوا را همیشه پذیرفت.

*تسلیمی قدرت توسط محترم سرابی معاون ریس جمهور به صبغت الله مجددی در حضور سیوان صورت گرفت؛ اما قدرت در پای حکمتیار ریخته شده بود. اینجا خود آقای حکمتیار شاهد عینی است. دوستان عزیز یکبار به صفحه های ۷۵ تا ۹۱ کتاب حکمتیار بنام "دسایس پنهان چهره های آشکار" نظر اندازید. یکبار هم به آن مکالمه معروف تیلیفونی مسعود با حکمتیار توجه کنید. افسانه های که توسط چند اجیر پاکستان زرمه شده نباید مارا به بیراهه ببرد.»

حشمت رستگار:

«درامداد فاجعه سقوط "بیانگر لحظه ی از تاریخ است نه کل تاریخ. مصیبت سقوط چنانکه در سقوط حاکمیت ح دخ ا نشان داده شده هم این مصیبت و سقوط در قتل عام خانواده ی سردار داود بوده و هم در خلع محمد ظاهر شاه و هم در آدم کشی های نادر و تا دوره ی های شاه امان الله و حبیب الله خان... برای بیان این مصیبت ها بهتر است که علت ها و ریشه های تاریخی و ساختار جامعه را بررسی کنیم تا از سقوط آخر نتیجه گیری منطقی بدست آریم. از تبصره ها و بک روند این فلم چنین معلوم می شود که قبل از حاکمیت حزب وطن جامعه ما گل گلزار شد بود؛ و زحمتکشان افغانستان به آنچه که آرزو می کردند دست یافته بودند؛ و هم در این فلم ادعا می شود که اگر حاکمیت سقوط نمی کرد افغانستان به یکی از پیشرفته ترین کشورهای آسیا مبدل میشد. حزب وطن با کمک مالی کی زندگی می کرد، این دخل و خرج دولت را کی می پرداخت؟ آیا واقعا ملل متحد قادر بود که صلح را تامین کند؟ ملل متحد می توانست در تمام مدتی که داکتر نجیب الله در دفتر آن زندگی میکرد برای نجات او کاری کند؟ - و لی عاقبت او را بدست آی.اس.آی سپرد. متأسفانه تاریخ ما پر از انواع فاجعه هاست و شبیه به سریال کارتونی بی است که فقط و فقط برای ترساندن خارجی ها به کار می آید.»

فرید مزدک:

به جواب رستگار عزیز،

«جلوگیری از خلای قدرت صرف در توان سازمان ملل بود و در صورت جابجا شدن امکانات نظامی آن سازمان، وضع خراب نمیشد. فردای آن شبی که داکتر نجیب به دفتر ملل متحد رفت، هیئت اجراییه با سیوان، بنابر تقاضای خودش دیدار داشت. او در این نشست دو گپ داشت:

۱ - به ریس جمهور مستعفی اجازه سفر به خارج داده شود.

۲ - قدرت به دولت مجاهدین سپرده شود.

خواست اول ناممکن بود چون فرودگاه در اختیار هیئت اجراییه نبود و خواست دوم عملی بود؛ اما در هیئت اجراییه در این زمینه نظر واحد وجود نداشت. زنده یاد بریالی میگفت که: اجلاس شورای مرکزی باید در زمینه تصمیم بگیرد. ولی من برایشان گفتم که اجلاس یا پلینوم نصاب لازم را ندارد. اکثر اعضای شورای مرکزی مصروف تجارت بین مزار، ترمز، تاشکنت و دو شنبه اند. جالب است که تعداد زیاد از عاشقان داکتر نجیب و حاکمیت آنوقت از همین گروه بودند.»

حشمت رستگار:

«در این سند- منظور نویسنده یادداشت عبدالوکیل وزیر خارجه پیشین است. آنچه که مایه تشویش محترم هاتف و سیوان است پس از رفتن داکتر نجیب الله خلای قدرت است. این خلای قدرت چگونه باید پوشش می یافت؟»

فرید مزدک:

«برای عملی شدن طرح سیوان باید هاتف که معاون اول رییس جمهور بود پیش می‌شد؛ اما او یکروز پیش با سه همقطار دیگر خویش فرمان سبکدوشی خویش را بدست آورده بود. سبکدوشی معاونین رییس جمهور برای سیوان غیر منتظره بود؛ اما چرا داکتر همزمان با استعفای خویش معاونین خود را نیز سبکدوش کرد؟

*بر همه روشن بود که هردو جناح در اردو، نیروی بزرگ در اختیار داشتند. خاد در دست پرچمی ها و وزارت داخله بیشتر در دست خلقی ها بود. در آستانه برآمدن شوروی ها، تلاش برای افزایش امکانات در بازی های درونی قدرت میان خلقی ها و پرچمی ها با جدیت و سرعت بیشتر انجام میگرفت. برای پرچمی ها خطر کودتا از جانب خلقی ها دیگر به یک امر جدی تبدیل شده بود. به منظور جلوگیری از کودتاها، در جنب وزارت امنیت دولتی، گارد ملی تشکیل شد.

*خلقی ها با تشکیل گارد به مخالفت شدید پرداختند و در جلسات سازمانهای حزبی کارزار مخالفت با این اقدام را براه انداختند. آنها گارد را اردوی دوم، غیر ضروری و آنها با امتیازات بزرگ میدانستند و اردو را مستحق اعتماد کامل دانسته و به افزایش نقش آن تاکید میکردند. کشمکش ها میان رییس جمهور و وزیر دفاع از همین جا آغاز شد. تشکیل گارد ابتکار کمیته امنیت دولتی شوروی بود و بیشتر بر تجارب عراق و سوریه اتکا داشت.

*برای وزارت دفاع شوروی نیز ایجاد گارد به معنای ناکامی آنها در تشکیل و تقویت اردوی افغانستان بود. برای نخستین بار میر صاحب کاروال در بیروی سیاسی از نقش و حق بزرگ اردو و سازمان های حزبی آن سخن زد و به افزایش نقش سازمانهای حزبی در اردو تاکید کرد. این دیگر ادامه همان سیاست امین در روزهای اول قیام ثور بود که پرچمی ها با آن مخالف بودند. آنها در این راستا سر سخنان پیش میرفتند و از تهدید و ترساندن در جلسات بیروی سیاسی هم دریغ نمیکردند.

*برای رییس جمهور نجیب الله پس از خروج نظامیان شوروی دو خطر وجود داشت: یکی در برون از حاکمیت - مجاهدین و دیگر در درون حاکمیت - خلقی ها. او برای مبارزه با هر دو خطر آماده میشد. خلقی ها میدانستند که گارد برای تحقق اهداف بعدی شان یک مانع است. آنها از یکطرف برای تضعیف گارد کوشش میکردند و از سوی دیگر به این بهانه به انسجام خویش میپرداختند. در مرکز این فعالیت ها میر صاحب کاروال قرار داشت که کاندید نظامیان شوروی برای جانشینی کارمل بود. هماهنگی امکانات نظامی آنها با حزب اسلامی هم داشت به تدریج بوجود میامد. نقش بزرگ را در این زمینه مطابق اظهارات قاضی حسین پاکستانی پس از کودتای ناکام تنی جنرال آصف شور ایفا میکرد.

*داکتر نجیب از حضور مسلح تنی در جلسات بیروی سیاسی تشویش داشت. فکر میکنم که او توسط شوروی ها متوجه این مسأله شده بود. در یکی از جلسات یعقوبی پیشنهاد کرد که نباید اعضای بیروی سیاسی در جلسات باخود سلاح حمل کنند. این پیشنهاد با خشونت تمام از جانب کاروال و تنی رد گردید و سبب پرخاش میان یعقوبی و کاروال شد. از آنروز به بعد ما جلسه آرام بیروی سیاسی نداشتیم.

*داکتر نجیب با اعلام مصالحه آدرس های نخستین را نیز معرفی کرد، که قوماندان های جهادی داخل کشور و تنظیم های "معتدل" بودند. بزرگترین آرزوی داکتر نجیب کار مشترک با مسعود بود؛ اما محیط پیرامون وی در دست افراد وابسته به حکمتیار و قوم گرایان قرار داشت.

*داکتر نجیب با سه آدرس بیش از دیگران کار کرد، با شاه سابق، با مسعود و با حکمتیار، کم و بیش هم با گیلانی و حضرت. از حضرت بدش میآمد و به گیلانی سمپاتی داشت. آدرس اول یعنی شاه سابق هیچگاه او را تحویل نگرفت. مسعود که انسان بد نیت و بد بین نبود هیچگاه نتوانست به داکتر باور کند.

*حکمتیار برگی بود که باید بازی میشد و چه برگی بدی. حکمتیار یعنی پاکستان. باری نواز شریف از داکتر نجیب دعوت کرد تا از پاکستان دیدن کند. این دعوتنامه را داکتر ضمیر آورده بود. در متن دعوت نامه آمده بود: میتوانیم خارج از برنامه ملل متحد به توافقاتی برسیم که بر اوضاع حاکم شویم.

*اما او ۲۴ ساعت پس از دعوت خویش را پس گرفت و این برای داکتر قابل تحمل نبود.

*ناامیدی نجیب از شاه و مسعود او را بیشتر به سوی حکمتیار میکشانند. حکمتیار در مسکو هم حامیان نیرومند داشت که نجیب آنها را نمیتوانست جدی نگیرد. نخستین مذاکرات میان کابل و مجاهدین را ما با حکمتیار آغاز کردیم و سازمانده آن مسکو بود. هئیت دولت ما با هوا پیمای ویژه روسها برای ملاقات با نمایندگان حکمتیار به بغداد رفت و در مقر عرفات، با حضور عرفات و با بیانیه افتتاحیه عرفات به مذاکرات پرداخت.

*این دیدار ها در تونس و لیبیا تکرار شدند؛ اما بجایی نرسیدند. ما دانستیم که این حکمتیار با مسکو روابط بهتر از ما داشت. امکانات حکمتیار در "فاجعه سقوط" چه بود؟ خوشبختانه زیاد نبود اما حساس بود. زرمتی های وزارت داخله با مسعود بودند. بر پایه اطلاعات من، زنده یاد وطنجار و پکتین به مسعود بیعت نامه فرستاده بودند؛ اما رفیع و لایق هیچگاه علایق خویش را نسبت به حکمتیار پنهان نمیکردند. بخش بزرگ از خلقی ها و بخش کوچک از پرچی ها ستون پنجم حکمتیار بودند. گرچه به گفته زنده یاد داکتر عبدالرحمن، رفیع از دوستان سابقه جمعیت در پنجشیر بود.

*حکمتیار در "فاجعه سقوط" سه امکان داشت: رفیع، وزارت داخله بویژه فرقه ۵ - که در شرق کابل موقعیت داشت - و نیرو هایش در کوهدامن و کوهستان - که بیشتر در اختیار خانواده طارق کوهستانی بود.

در همان روزهای آخر، حکمتیار دو قرار گاه در مرکز قدرت داشت. یکی در دفتر رفیع و دیگر در وزارت داخله. از قرار گاه وزارت داخله محترم لایق توسط برادر طارق کوهستانی با حکمتیار گفتگوی تیلیفونی داشت که در خاطرات حکمتیار از آن یاد شده است.

*به فکر من دولت امریکا، که پس از خروج شوروی ها افغانستان را به پاکستان و سعودی سپرده بود برنامه سازمان ملل را عملی نمیدانست و پذیرفته بود، که حکمتیار به قدرت برسد و نیرو های جهادی "نا مطمین" را از صحنه برود؛ آنچه که پسان توسط طالبان باید عملی میگردد. پاکستانی ها به حزب اسلامی و امکانات اضافی خویش در درون ساختار دولت اطمینان کامل داشتند؛ اما امکانات و ریزرف های دشمنان خویش را درست محاسبه نکرده بودند. مقاومت که توسط بقایای حزب وطن، بخش بزرگ اهالی کابل، نیرو های "شمال" و قوت های مسعود بدور وی شکل گرفت و عمل کرد؛ کابل و قدرت را از دست حکمتیار رهانیده برنامه های پاکستان را نقش بر آب ساخت.»

فرار - ۲۰

برخی دید گاه ها و پاسخ های جناب فرید مزدک معاون پیشین حزب وطن جمهوری افغانستان درقبال فاجعه سقوط، ناکامی طرح سیوان و روزهای آخر رژیم نجیب الله.

* * *

امین متین:

«از جناب محترم مزدک تمنا مینمایم تا در باره چند و چون پلان به اصطلاح پنج فقره ای ملل متحد زیر نظر بینین سوان یا عملیه ملل متحد و همچنان چگونگی ناکام ساختن آن فسمیکه طرفداران مرحوم داکتر نجیب الله اظهار مینمایند که: پلان مذکور توسط مخالفین داکتر در حزب مانند مزدک، کاویانی، بریالی، عبدالوکیل و شماری از جنرالان بلند پایه ارتش به ناکامی روبرو ساخته شد، معلومات بدهید؛ خوش خواهیم شد؛ و یا اینکه در واقعیت چنین یک پلانی موجود بود یا خیر؟»

محمد رحیمی:

«درین جای شک نیست که این فیلم توسط طرفداران داکتر نجیب الله فقید نشر و تبلیغ گردید، حالاتیر از تفنگ پریده، چه ما بپذیریم و یانه، حقیقت چنین است. سوال دکتر متین کاملاً به جاست، آیا چنین پلانی وجود داشت؟ حدود بیست سال است که طرفداران مرحوم نجیب الله در مورد پلان ملل متحد، نوشته ها و تبصره ها کرده اند و میکنند. حتی کتابها نوشتند، مثلاً کتاب فقیر محمدودان و! ...»

فرید مزدک:

«سر منشی ملل متحد یک برنامه برای حل و فصل مسایل افغانستان داشت؛ اما برای تحقق آن تضمین های معتبر به شمول فرستادن نیروی نظامی در نظر گرفته نشده بود. از یکطرف دست پاکستان، سعودی و ایران برای مداخله باز گذاشته شده بود و از جانب دیگر کار برای تحقق برنامه سر منشی م. م جریان داشت. این دیگر سیاست خنده و خنجر بود که دولت نجیب الله را هر روز بیشتر از پیش ناتوان میساخت. با آنهم کابل تمام کوشش هایش را برای کامیابی سیوان انجام داد. ولی پاکستانی ها، سعودی ها و در داخل حکمتیار که در تحقق برنامه سرمنشی منافع خویش را نمیدیدند به تخریب آن

پرداختند. البته دولت هم با قدرت های بزرگ جهان و همسایه ها بازی روشن و شفاف را پیش نمیبرد و رنه راه های برای نجات وجود داشت.

*مداخله پاکستان و ضعف سیوان و تیم وی را میتوان از عوامل مهم ناکامی ماموریت او دانست. بیاد دارم روزی راکه لیست همان کمیته بیطرف نهایی شد. سیوان دست به موهای باقیمانده سر خویش برد و گفت: همسر اولم سرسپیدم ساخت، اما افغانستان داره مره گل میسازد. او گفت: شما کار خویش را کردید، حالا ما یک لیست توافق شده داریم، اما آدم های این لیست را کی کله به کله کند؟

*حوادثی که در فیلم "فاجعه سقوط" از آنها استفاده شده در حقیقت جریان دفاع پیروزمند مردم کابل را در مقابل تعرض گسترده حزب اسلامی و پاکستانی ها نشان میدهد. حکمتیار را در قرار گاه او در لوگر جنرالهای پاکستانی و شخصیت های برجسته سیاسی پاکستان مانند قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان همراهی میکردند.»

فیاض بهرمان نجیمی:

«پس از پلینوم ۱۸ چنین القا می شد که حزب و دولت به سوی باز شدن از طریق مفاهیم عصر گریباچف - علنیت و بازسازی - در حرکت است، در حالیکه حزب دموکراتیک خلق/ وطن درجا ماند. حزب در وجود نجیب الله با بخش پرچمی های طرفدار کارمل مشکل داشت، با خلقی ها مشکل داشت. بازسازی در درون حزب چیزی جز حرف میان تهی نبود. اسناد اساسی یعنی برنامه و اساسنامه حزب برای کانگره دوم کمترین نشانه یی از گسترش دموکراسی و آزادی را در درون حزب بشارت میداد. به ویژه اساسنامه حزب کماکان غیر دموکراتیک و با معیار های قبلی باقی ماند.»

آیا «نقشه اصلی راه» برای رییس جمهور نجیب الله همان بود، که صرف در میان کلمات بازی نماید. چنانچه، قسمی که گفته می شود، در یک موضوع دیگر یعنی کودتای اگست ۱۹۹۱ در شوروی نیز برگشت به عقب نمود و در کنار صدام حسین و یاسر عرفات از کودتاچیان بر علیه نیرو های دموکرات روسیه حمایت رسمی نمود؟»

فرید مزدک:

«بلی نجیمی گرامی، اصلاحات در حزب بیشتر در حد نمایش و بازی باقی ماند. در میان نسل جدید از فعالین حزب گرایش اصلاحات عمیق و رادیکال قوی بود. مقاومت محافظه کاران و بیطرفی نجیب امید به اصلاحات را بر باد میداد. برای تنظیم اسناد اساسی کنگره دوم حزب نخستین بار بود که ما بدون مشاورین شوروی کار میکردیم. میخواستیم تجارب احزاب سوسیال دموکراتیک آسیایی را مورد ارزیابی قرار دهیم. به کمک سفارت هند در کابل زمینه برای سفر فیض الله ذکی و فرید ظریف به هند مساعد شد تا تجارب کنگره ملی هند را ارزیابی کنیم. نتایج سفر جالب و آموزنده بود. تجارب هندی مهمترین و بزرگترین تاثیر را بر طرح اساسنامه حزب و وطن داشت؛ اما هرچه در طرح نو بود با مخالفت قاطع اکثریت بیروی سیاسی و شخص داکتر نجیب مواجه شد. من طرح اساسنامه را دو به دو با داکتر مورد ارزیابی قرار دادم، ایشان میگفتند که هنوز زود است که چنین طرحی را عملی کنیم در حالیکه من تاکید داشتم که دیر شده است.

*یکروز پس از این دیدار، پاستوخوف سفیر شوروی به من زنگ زد - من او را از زمانیکه منشی کمیته مرکزی کمسول بود میشناختم - او از آدم های مورد اعتماد گریباچف و شوارنادزه بود. او وعده ملاقات عاجل میخواست. فردای آنروز قرار گذاشتیم. او میخواست با طرح اساسنامه آشنا شود. طرح را با خود برد و یکروز پس برگشت؛ ایراد های او ۱۰۰٪ همان بود که داکتر نجیب داشت. من برای سفیر از زبان مولانای بزرگ جواب دادم:

"شیر بی پال و دم و اشکم که دید

این چنین شیری خدا کی آفرید"

خلاصه روزگار آن طرح خراب شد.

*یکی از بزرگترین اشتباهات نجیب در کار با دموکراتهای روسیه، که بکمک آنها به قدرت رسیده بود، حمایتش از کودتای ضد گریباچف بود. بدستور نجیب مانوکی منگل این مسأله را به آگاهی مسوولین و پرسونل شعبات مرکزی وزارت دفاع رسانده بود. روز کودتا من در شهر مزار بودم؛ فردایش به کابل آمدم و نزد داکتر نجیب رفتم. بسیار خوش و سرحال معلوم میشد. عمر حکومت کودتا چی ها چند روز طول نکشید اما موضعگیری داکتر نجیب دیگر ثبت تاریخ شده بود.»

فواد پامیری آینه:

«این اشتباه نه بلکه گناهی بود که در برابر دکتور نجیب الله صدها پرسش را قرار داد.»

امین متین:

«آقای مزدک میخواستم در باره چگونگی رفتن و یا خارج کردن و یا خارج شدن مرحوم داکتر نجیب‌الله از افغانستان در آن شب و روز متلاطم توسط بنین سیوان و یا به اراده شخص شان به سوی هند از شما بپرسم یک و دو همچنان میخواستم بدانم که داکتر صاحب نجیب الله که در آن موقع هم رییس حزب و هم رییس جمهور بودند با رهبری حزبی و دولتی در زمینه رایزنی های داشتند یاخیر؟»

فرید مزدک:

«به جواب امین عزیز، نه در هیچ جلسه هیئت اجرائیه این مسله مطرح نشد. سفر خویش را به خارج با هیچ کس در میان نگذاشته بود. یک هفته پیش از برنامه سفر به خارج در یکی از جلسات هیئت اجرائیه زنده یاد نجیب دعوت نامه حزب کنگره ملی هند برای شرکت هیئت حزب ما در آن کنگره را به جلسه پیش کرد و گفت: رفقا مزدک، لایق و نظر باید از حزب ما آنجا نمایندگی کنند. کاویانی که مسوول روابط خارجی حزب بود از دعوتنامه آگاهی نداشت. پس از جلسه کسی از میان ما پرسید که در چنین شرایط این درست نیست که سه معاون ریس حزب همزمان به خارج بروند. من این مسأله را تلفونی با داکتر در میان گذاشتم، ایشان گفتند: خوب هیئت کوچکتر بفرستید و بدینصورت انجیز نظر و سخی مرجان آنجا رفتند. نجیب از کاویانی نفرت داشت، سه معاون دیگر را میخواست در هند با خود داشته باشد و انرا ما نمیدانستیم.»

اجمل دانا:

«مسأله شمال چگونه بمیان آمد؟ چرا دوستم یکباره تبدیل به دشمنی آشتی ناپذیر شد؟ آیا هیچ راهی وجود نداشت که نیرو های دوستم به داکتر نجیب وفادار بمانند؟ آیا واقعن شهید جنرال مومن و دوستم از قبل با فرمانده مسعود تماس داشتند و یا بدان سو سوق داده شدند؟»

فرید مزدک:

«نه تنها امنیت در اردو بلکه مانوکی هم خود را پادشاه فکر میکرد. این یکی از گنده گره ها بود. داکتر با وداع از لنینیسیم به عبدالرحمن خان و نادر خان به مثابه

بهترین نمونه های از دولتمداران فکر میکرد. او یکی از نزدیکان خویش را به هند فرستاد تا در آرشیف های آنجا چیز های پیرامون کار کرد ها و تجربه های عبدالرحمن خان جمع آوری کند. آن وطندار رفت، دید و برگشت و به داکتر گفت که: "هنگام خوانش هر سند خجالت کشیدم." چونکه شاهان ما در حق مردم هند جز زشتی چیزی نکرده اند بعد ها داکتر بجای او کسی دیگری را فرستاد و ماموریت تغییر نکرد.»

فیاض بهرمان نجیمی:

«شما در یادداشت های قبلی تان گفتید که: «دولت هم با قدرت های بزرگ جهان و همسایه ها بازی روشن و شفاف را پیش نمیرد ورنه راه های برای نجات وجود داشت.» یک رخ آن یعنی مناسبات با روسیه را در نمونه دولت سه روزه کودتاچیان و استقبال نجیب الله از کودتا گفتید.

آیا نجیب الله علاقه یی به نزدیکی با امریکا و متحدین غربی آن داشت؟ - تا جاییکه به خاطر دارم، سفر وی به نئویارک و کنفرانس کشور های زیر فقر فرانسه صرف در چوکات ملل متحد بود.»

فواد پامیری آینه:

«به دوام پرسش نجیمی عزیز، با به رسمیت شناختن حکومت مستعجل چند روزه کودتای نظامیان شوروی، داکتر نجیب الله حامی اصلی حکومتش را از دست داد. آیا او انتظار این را داشت که غرب بر تمام برنامه چندین ساله مجاهد سازی و جهاد بازی خط کشیده و او و حکومتش را قبول خواهند کرد؟ در حالیکه این به رسمیت شناختن ظن و گمان های تغییر در ساختار فکری داکتر نجیب و حزب وطن را نزد غرب و آمریکا از بین برد.»

فرید مزدک:

«نجیب میخواست با امریکاییها نزدیک شود اما نمیتوانست. او در این رابطه دو مشکل کلان داشت: یکی دل نکندن از مسکو و دیگر هم حضور گسترده سابقه داران جنگ ویتنام در کاخ سپید. خبر نگار لاس: انجلس تایمز در پایان یک مصاحبه با من پرسید که آیا ممکن است در رابطه به قتل دابز به تحقیقات مشترک بپردازیم، من گفتم چرا نی؛ اما از داکتر باید بپرسم و پرسیدم. داکتر نجیب به جوابم گفت که: هیچ سندی در زمینه وجود ندارد. گفتم از این چه بهتر بگذارید بیابند و ببینند. گفت این شاید خوش دوستان نیاید.

فرید مزدک:

«پامیری عزیز، برای غرب نجیب خوب بود اما نجیب اینرا نمیدانست. با نجیب میشد خوبتر به خاکهای گرم آسیای میانه رسید.»

فیاض بهرمان نجیمی:

«بخش پرسش مرا پامیری عزیز مطرح نمود. در اسناد ملاقات مالتا میان گرباچف و جورج بوش، موضوع افغانستان بنابه درخواست بوش از آجندا بیرون کشیده شد. پرسش مشخص من اینست «راه های نجاتی» را که شما یادآور شدید، کدام ها بودند؟»

فرید مزدک:

«بازی با روسها و نزدیکی با امرکایی ها. در آنزمان ما امکانات کار با آلمانیها و فرانسوی ها را داشتیم. ما هیچوقت نتوانستیم از محدوده زوسییه و هند برون برآیم.»

حشمت رستگار:

«اگرچه ایجاد ارتباط میان ح د خ ا با احمد شاه مسعود به سال های در زمان حاکمیت زنده یاد ببرک کارمل بر می گردد؛ ولی در زمان حزب وطن این ارتباط به گونه ی دیگری ارتقا یافت. شما در چه وقتی و در کدام سطح با احمد شاه مسعود ارتباط برقرار کردید؟ زمانی احمد شاه مسعود و حکمتیار با یک اندیشه بر علیه ی ح د خ ا جنگیدند. احمد شاه مسعود چه چیزی بیشتر از انجیر گلبدین حکمتیار داشت و چه چیزی باعث شد که زنده یاد وطنجار و پکتین به احمد شاه مسعود بیعت کردند و شما با او در تماس بودید؟»

فرید مزدک:

«به جواب اجمل دانای عزیز، حرکت شمال واکنش در برابر غلطی های مرکز بود. آنچه داکتر در شمال توسط مانوکی و گروپ وی انجام داد نتیجه جز همان نداشت. شمال که تمام بار جنگ و دفاع را بدوش میکشید نباید مورد بی حرمتی قرار میگرفت؛ اما مسعود به آنها حرمت گذاشت. راه حل وجود داشت اما بکار گرفته نشد.»

بسم الله حریف:

«بادر نظر داشت شرایط آن زمان آیا سیاست مصالحه الترناتیف داشت؟»

درسهای مصالحه دیروزی برای زمامداران امروزی کشور که باز هم سیاست مصالحه را پیش کشیده اند چه میتواند باشد؟

دران زمان آیا حزب وطن برای عملی کردن سیاست مصالحه آماده کی داشت؟»

نجیب یونسی:

«مزدک گرامی! سوال من به ارتباط فرار نجیب است. از مدتها قبل نجیب خانواده خود را به هند انتقال داده بود. زمینه های انتقال بعضی اشیای قیمتی از افغانستان به هند توسط احمد سرور شوهر خواهر نجیب و شیر بهادر مساعد ساخته میشد. این اطلاعات در همان زمان به بیرون درز نموده بود. آیا بیروی سیاسی در این مورد شک و تردید های نداشت؟ اگر داشت چه تدابیر رسمی اتخاذ کرد. شایعات میرساند که یکی از عوامل خودکشی یعقوبی یأس وی بخاطر نامردی و بی اعتمادی نجیب در رابطه به فرار وی بود.»

فرید مزدک:

«به جواب سید گرامی باید بگویم که بلی باری محترم لایق به امریکا سفر داشت. من نمیدانم این سفر چگونه تنظیم شده بود. شاید هم توسط اشرف غنی احمد زی صورت گرفته باشد. رابطه میان اشرف غنی و داکتر خوب بود. تمام اجزای برنامه لایق در امریکا به آگاهی مرکز رسانده نشد اما داکتر از نتایج این سفر خشمگین بود.»

فرید مزدک:

«رستگار گرامی، ماهها پس از آنکه کار را در حزب آغاز کردم از زنده یاد داکتر عبد الرحمن یک نامه دریافتیم. در نامه آمده بود که آنها مسایل مطروحه در مصاحبه های مرا میپسندند و امیدوار اند تا به تبادل نظر دوامدار باهم بپردازیم. من به نامه جواب نوشتم و بیشتر فکر های خویش را در زمینه رفع دشواری های موجود در راه تامین صلح مطرح کردم. نامه و جواب را به داکتر نجیب نشان دادم. او پس از خوانش هردو نامه گفت که بهتر است برایشان بنویسی که آنها به همان یک کانال رابطه که با داکتر دارند اکتفا کنند. من مسعود را اولین بار در کابل دیدم. او شنونده خوب، گوینده خوب و اهل دیالوگ بود. پس از آن چندین بار دیگر باهم دیدار داشتیم، در تمام دیدار ها او را آدم خونسرد، عقلانی و دور از تعصب یافتیم او شرکت تمام نیرو های وطن دوست در یک ساختار سیاسی مورد تاکید قرار میداد.»

امین متین:

«آقای مزدک همچنان میخواستم در مورد نوشته آقای توخی در گذشته دستیار داکتر نجیب الله که اخیراً از سوی محترم بهرمان در این بحث ارایه شد بدانم! قسمیکه آقای توخی مدعی شده است که یولی ورننسوف در آن زمام معاون ارشد وزارت خارجه و سفیر کبیر اتحادشوروی در کابل یکجا با جنرال گروموف در ملاقاتی با داکتر نجیب الله از وی (داکتر) خواسته بودند که تعهد بسپارد که دولت افغانستان از شوروی طالب غرامات جنگی نبوده و نمی باشد؛ اما چنین یک درخواست مورد بی مهری داکتر فرار گرفته و از گرفتن چنین یک مسولیت خطیر ابا ورزید که در نتیجه مورد خشم مقامات دولت شوری واقع گردید. آیا چنین یک موضوع مهم از سوی داکتر نجیب در جلسات بیروی اجراییه حزب ویا در نشست رهبری دولتی طرح گردیده بود ویا خیر؟»

فرید مزدک:

«حضور پر قدرت تنی در کنار حکمتیار برای زنده یاد وطنجار و پکتین تشویش آفرین بود و در داخل حزب برای تنی و حامیان او شخصیت های چون انجنیر نظر، وطنجار و پکتین منفور بودند. شاید این مهمترین دلیل رجوع آنها به سوی مسعود بوده باشد.»

علی رستمی:

«مزدک عزیز درود بر شما. شما واقعاً بالای نقاط اساس و زوایای تاریک که در نزدما وجود داشت روشنی انداخته و صریحاً تحریر داشته اید. من آرزو دارم که درباره به پلان صلح ملل متحد بیشتر صحبت نمایید. آیا وجود خارجی داشت؟ - دو: اگر به اصطلاح پلان صلح ملل متحد عملی میشد آیا نیروهای نظامی و ملکی حزب وطن در قدرت باقی می ماندند؟ سه: وقتیکه مطابق پلان متذکره حکومت موقت در ظرف یکسال و بیشتر از آن انتخابات را در کشور سازماندهی میکرد، برد با کی بود؟ برنده انتخابات با اعضای حزب وطن هنوز هم مطابق سیاست مصالحه برخورد میکرد؟ چهار: با عرض معذرت نظر به "اطلاعات" در اثنای سقوط حاکمیت شما نظر به فرمان داکتر نجیب زندانی بودید این واقعیت دارد؟»

فرید مزدک:

«عارفی عزیز، به نظر من مصالحه، تفاهم ملی و گذار از راه حل نظامی به سیاسی یگانه التر ناتیف بود. جنگ هیچ چیز را برای طرف های داخلی حل نمیکرد؛ اما حزب آماده گی لازم برای مصالحه را نداشت. این دشواری را تنظیم های جهادی نیز داشتند. اصلاحات گسترده و ژرف و زمان لازم داشتیم که هردو میسر نشد. ما باید

میتوانستیم در جانب مقابل اعتماد ایجاد کنیم. حزبی که مصروف کشمکش با خود بود چگونه میتوانست برای رفع کشمکش های جامعه غلبه کند.»

فرید مزدک:

«یونسی گرامی، قرار برخی از اطلاعات داکتر در همان آغاز کار سیوان متعهد به استعفا شده بود و در این اندیشه بود که روزی کشور را ترک خواهد گفت و برای آروز آماده میشد.»

فرید مزدک:

«متین عزیز، این بحث گرامت بیشتر به آن قصه خط دیورند میماند. در آن زمان چنین حرفی را از هیچ روس و افغانی بیاد ندارم و در هیچ نشست حزبی به آن پرداخته نشده است.»

فرید مزدک:

«باز هم به جواب نجیمی گرامی، روسها نه مجاهدین را میخواستند و نه با ما بازی پاک میکردند. البته ما هم با آنها همینگونه بودیم. بدبختی کلان دولت نجیب این بود که تا آخرین روز موجودیت وابسته به کمک های روسیه باقی ماند. همچنان از محدوده مناسبات با هند فراتر نرفت. دولت با یک چرخش رادیکال بسوی امریکا و اروپای غربی میتوانست راه را برای بهبود مناسبات با آنها باز کند؛ در حالیکه ماهنوز هم تمام جهان را با عینک مسکو میدیدم. البته کار با جهان وقتی نتیجه مطلوب میداد که ما اصلاحات در داخل را درست، شفاف و صادقانه پیش میبردیم. البته این کار دشوار بود. خرابی اقتصاد دولت را کمر شکن کرده بود. "توده های مردم" هم ۱۵ سال بعد از سقوط آن دولت متوجه شدند که باید در کنار رییس جمهور دولت مصالحه قرار میگرفتند.»

محمد رحیمی:

«مزدک صاحب گرامی! پس از جواب اخبرتان به سوال نجیمی عزیز، دو سوال برایم پیدا شد:

۱ - اینکه روسیه کمک هایش را به تدریج کاملاً بالای دولت نجیب الله قطع کرد که همه ما شاهدیم، داکتر چه انتظار دیگری از روسیه داشت؟ همچنان عده بی را عقیده برین است که غرب هرگز بالای داکتر نجیب به مثابه دست پرورده

کاجی.بی. نه اعتمادکرد و نه او را تحویل گرفت. پس چه گونه میتوانست به غرب نزدیک شود؟

۲ - مجاهدین هرگز با دولت داکترنجیب حاضر به مصالحه نبودند. صرف تسلیمی بدون قید و شرط دولت را می خواستند. همین طور هم شد، پس مصالحه پیشنهادی دولت چه گونه میتواندست تحقق یابد؟ اگر لطف نموده در زمینه روشنی بیاندازید، از شما سپاسگزار خواهیم بود.»

فرید مزدک:

«رحیمی عزیز، امریکایی ها چگونه توانستند با شوارز نادزه و حیدر علی اف که یکزمان روسای کاجی. بی گرجستان و آذربایجان بودند جور آیند؟ در دنیای سیاست تنها منافع جاودان و ثابت میماند بازیگران میآیند و میروند. ما باید بازیگران ماهر و خوب میبودیم.»

فرید مزدک:

«شاهپور عزیز، مناسبات میان زنده یاد کارمل و محترم لایق همیشه پر از دشواری بود. آنها دارای سلیقه های مختلف و در برخی مسایل دیدگاه های متفاوت داشتند. اگر فرهنگ رعایت تفاوت ها در حزب رواج میداشت شاید اینقدر کشمکش میان آنها دامنه پیدا نمیکرد. شاید در این میان دست هایی از بیرون هم کارآ بوده باشد. من تنها شاهد چگونگی مناسبات آنها پس از راه یافتن به بیروی سیاسی بودم. در مورد پیشینه آنان هرچه در سر دارم شنیدهها از دیگران است. در سالهای آخر محترم لایق با هر دو رهبر مناسبات فوق العاده خراب داشت - هم با نجیب و هم با کارمل. مسوول خرابی مناسبات با نجیب از نظر لایق خود نجیب بود. به فکر من دلیل دوری نجیب از لایق بخاطر جلب علاقه طرفدارن کارمل بسوی خودش بود. نجیب به فعالین پرچمی جنوب و شرق کشور چنین نشان میداد که گویا مسوول کارمل ستیزی در حزب لایق است. کارمل ستیزی یکی از معیار های وفاداری به نجیب بود؛ اما شما هیچ سخنرانی نجیب را با گپ های زشت به آدرس کارمل بیاد ندارید.»

فرید مزدک:

«رستمی عزیز، بلی سر منشی ملل متحد واقعن یک برنامه داشت، این برنامه نشر شده بود اما مانع اجرای آن آنهاى بودند که تمام قدرت را بی چون وچرا میخواستند. من در یکی از تبصره های پیشتر آن موانع را مختصر معرفی کرده ام.»

امین متین:

«مزدک ارجمند! شما در پایان یکی از اسخ هایتان اشاره کردین که که داکتر نجیب الله از نجم الدین کویانی نفرت داشت چرا؟ در حالیکه پس از پلنوم ۱۸ نجم الدین کویانی وارد بیروی سیاسی و به عوض بریالی رییس روابط خارجی حزب ساخته شد و یکی از طرفداران و مبلغین پلنوم ۱۸ و سیاست های جدید داکتر نجیب بود.»

صارم شیر:

«رفیق و دوست عزیز و گرامی مزدک سلام، آیا سفر نجیب به طرف هند توسط بیروی سیاسی فیصله شده بود؟ قراریکه در صبح همان روز لایق اعلان کردن که هیچ یک از اعضای بیروی سیاسی و هیچ مقام دولتی از این سفر آگاهی نداشت و اولین بار اصطلاح فرار و زشت تر از ان توسط لایق به آدرس نجیب گفته شد. اگر این گپ لایق راست باشد، شما در همان لحظه با این فریب چه احساسی در مقابل عمل ... نجیب در مقابل همه داشتید؟ و سوال اخر اینکه شما شخصا چی وقت از این سفر یا فرار نا فرجام آگاهی حاصل کردید؟»

فرید مزدک:

«متین گرامی، همانگونه که پیش از پلینوم ۱۸ زنده یاد کارمل در بیروی سیاسی تقریبین تنها بود. نجیب پس از آن بسوی تنهایی میرفت. در همان ماه های اول پس از پلینوم ۱۸ او در برخورد با شخصیت هایی چون نور احمد نور، سلطانعلی کشتمند، سلیمان لایق، کویانی و پسانتر ظهور برخوردار خشن و بدون رعایت داشت. او در دو سال اخیر حاکمیت خویش در انزوا بسر میبرد، همین رفیع که حالا از بیرقداران درجه یک داعیه نجیب است با داکتر روی مسایل شمال قهر کرد و کشور را ترک گفته به آلمان رفت. میشود گفت که او از همه نفرت پیدا کرده بود. کی مقصر بود و چرا چنان میشد بحث دیگری است؛ اما او باید همه را که به او " بیعت " کرده بودند رعایت و رهبری درست میکرد. کویانی در آنزمان در مقابل رعایت تناسب مکانیکی و غیر عینی ترکیب قومی کمیته های حزبی به ویژه کمیته مرکزی مقاومت میکرد که این کار مورد پسند نجیب قرار نمیگرفت.»

فرید مزدک:

«شیر جان عزیز، در هیچ جلسه بیروی سیاسی این مسئله مطرح نشده بود. گرچه فردای آنروز سیوان خاطر نشان ساخت که نجیب به او اطمینان داده که هیئت اجراییه

در آگاهی قرار داده شده بود. من نیمه شب آگاهی یافتم درست همان لحظه که مانع ورود او به داخل میدان شده بودند. از فرود گاه دو نفر پشت سر هم به من زنگ زدند و برایم آگاهی دادند.»

محمد رحیمی:

«مزدک گرانقدر! یک جهان سپاس از جوابات صادقانه تان به سوالات قبلی ام. سوال دیگرم در مورد خودکشی اسرار آمیز زنده یادیعقوبی میباشد! اگر ممکن باشد لطفاً درین زمینه اظهار نظر نمایید.»

کمال اعتمادی:

«محترم مزدک گرامی بعد از اینکه شما اطلاع حاصل نمودید که زنده یاد نجیب میخواست به قصد هندوستان فرار نماید و یا اینکه از قبل خبر داشتید و اما بنا بر مشکلاتیکه سر راه اش قرار گرفت به دفتر سازمان ملل متحد پناهنده شد، در آن لحظه چه احساس نمودید؟ ضمناً بعد از آن هم با آقای داکتر دیدار و یا کدام صحبتی داشتید؟ ممنون»

فرید مزدک:

«رحیمی عزیز در این زمینه تحقیقات همه جانبه توسط گروه تحت رهبری محترم حسین فخری صورت گرفته و من مطمئن هستم که تمام اسناد مربوطه در آرشیف های کابل وجود دارد. او بیش از هر کسی دیگری از اراده نجیب به برآمدن از کشور شوکه شده بود. داستان های که در رابطه با مرگ او ساخته شد همه اش برای بازار بود. او انسان پاک، متخصص فرهیخته و یک حزبی صادق بود.»

فرید مزدک:

«اعتمادی عزیز، همه میدانستند که نجیب به پایان رسیده و ما به پایان رسیده ایم، آنوقت بیشتر احساس بیهو ده گی میکردم. از پیش جز خود او از سفرش کسی دیگری خبر نداشت. پس از آن ما دیداری نداشتیم. چقدر خوب میشد که او میبود و با خانواده خویش خوشبخت میبود و حقایقی را که صرف او میدانست به مردم گفته میشد.»

یاد داشت: خواننده عزیز می تواند با کمی دقت، ارتباط پرسش ها و پاسخ ها را دریابد.

فرار - ۲۱

بخش پایانی پرسش‌هایی از فرید مزدک معاون حزب وطن:

لطیف نورزی:

«سلام عرض ادب به دوستان صفحه و شما مزدک گرامی! احساس بیهوده‌گی بر حزب و بقای حکومت دموکراتیک از نظر شما بر اساس حوادث روزها و ماه‌های اخیر و ناامیدی بر پروژه گویا ملل متحد بارز بود و یا حزب بعد از روی کار آمدن گریباچف و سفر هایش به کشور های سو سیالیستی وقت بدان باورمند شد که دیگر بقای وجود نخواهد داشت؟ حرمت»

فرید مزدک:

«نورزی عزیز، ببینید حزب از روزیکه به قدرت رسید پیش نرفت، فرو رفت و در پایان ما همه خود را غرق شده احساس میکردیم.»

لطیف نورزی:

«محترم مزدک صاحب گرامی سوالی دیگر در ذهنم از سالها دارم و خوش وقتم موقع آن مساعد شد: لست ۴۵ یا ۳۵؟ نفری از اشخاص گویا شخصیت‌های بانفوذ اروپایی برای تحقق مصالحه و سهم فعال‌شان در زمینه زمزمه و شنیده میشد. آیا این افراد طور جمعی و یا انفرادی سفرها به کابل داشتند؟ آیا با مقامات حزبی، دولتی دیدارها و گفتگو شفاف داشتند؟ آیا از طرف تنظیم‌های هفت‌گانه و هشت‌گانه مورد تایید قرار گرفته بودند؟ و در صورت امکان از یکی دوشخص ان اگر نام ببرید منت میگذارید.»

حشمت رستگار:

۱ - موسسان ح.د.خ.ا و برخی کادرهای نسل‌کنگره‌ی اول عامل اصلی کشمکش‌ها و انشعاب و کشاندن ح.د.خ.ا به نظام‌گیری و کودتاها اند. این جریان سیاسی در عمر خود تفکر و ایدولوژی‌اش را در هیچ نشریه و حوزه‌ی حزبی نقد نکرد.

۲ - نسل‌سال‌های نیمه‌هشاد فارغ‌های جوان و تحصیل‌کرده و بخصوص کادرهای س.د.ج.ا که در رده‌های بالا در حزب مصروف شدند، چنانچه استعفای سلطان

علی کشتمند از حزب و دولت در یک بُرهه نه‌ایت اساس و خطیری از تاریخ افغانستان چه نظر دارید؟ علی الرغم اختلافاتی که فرموده شما داکتر نجیب الله با ایشان داشتند.»

شاهپور شکسته پهماس:

«در این ویدو کلیب‌ها اگر آواز بی‌شرمانه و دروغین‌گوینده، پاک و خاموش شود؛ بجای آن با آواز دل‌نشین در مورد دفاع مردم کابل و ح.د.خ.ا علیه نوکران پاکستانی و واقعت‌ها صدا انداخته شود، فکر میکنم یکی از جالب‌ترین ویدو‌ها خواهد بود.»

فرهاد بارکزوی:

«شکایت نیست، حکایت است. بیست سال بیشتر است که صفوف در انتظار این مناظره بودند و استند! من به این باورم که حزب ما هنوز هم رده‌بندی و جدا ساختن مسایل مبرم را از غیر مبرم درست‌فرا نگرفته است، در غیر آن تا اکنون ما به نتایج خیلی بیشتر ازین نایل می‌آمدیم که اکنون بدست آوردیم. به قول معمول باید غم صفوف زودتر خورده میشد تا بعد از ۲۰ و اندی سال انتظار. تنها نظر من است.»

فرید مزدک:

«متین عزیز، من در یکی از بحث‌ها نظر خویش را در زمینه ابراز کرده بودم. من مخالف استعفا بودم، مخالفین استعفای وی در آن بالا زیاد بودند. گرچه مناسبات میان نجیب و کشتمند به‌گونه وحشتناک خراب شده بود؛ اما میشد یک راه حل درست پیدا کرد. بیاد می‌آورم که محترم وکیل به نجیب پیشنهاد کرد تا هرچه زودتر نزد کشتمند برویم و او را قناعت دهیم تا استعفای خویش را پس بگیرد. اگر اشتباه نکنم آنروز پنجشنبه بود. زنده یاد نجیب گفت: بگذارید جمعه هم بگذرد، روز شنبه کاری خواهیم کرد؛ اما نشریه میهن پیش از موعد نشر شد که متن استعفا را باخود داشت. شنبه رسید ولی کار از کار گذشته بود. در آنزمان فکر میشد که ممکن است نجیب برای جلب باور آنهایکه کشتمند را بنا بر دلایل گوناگون نمیخواستند، دوری وی را از خویش مفید میدانست.»

محمد رحیمی:

«مزدک گرامی! مدتی پس از سقوط، یک عده از پرچمی‌ها به شمول بعضی از اعضای رهبری، در تشکیل شورای هماهنگی تحت رهبری گل‌بدین که منجر به تخریب کابل و کشتار هزاران تن از کابل‌نشینان بی‌گناه گردید سهم فعال و اساسی

داشتند؛ اما حالا انکار میکنند! لطف نموده بفرمایید که واقعیت از نظر شما درین زمینه چیست؟»

فرید مزدک:



«بارکزوی عزیز، من با شما همدرد و همفکرم. در احزاب چون ح.د.خ.ا صفوف همان بدبخت ترین و بیچاره ترین بخش را تشکیل میدهند، که وظیفه بی جز اجرای وظایف سپرده شده ندارند. در احزاب دموکراتیک و وظایف صفوف سیال و دگرگون شونده اند و در جریان مبارزه برای خواسته ها و اهداف ویژه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تغییر میپذیرند و شکل میگیرند. پس از فروپاشی نظام و حزب همه احساس بی حالی و

گمراهی میکردند و کادرها هم پر از نفرت و کینه بودند. با تعداد زیادی که امروز میتوانم گپ بزنم در سال ۹۳ مقابل شده نمیتوانستم. همه همدیگر خویش را خاین فکر میکردیم. در پایان سالهای ۹۰ و قتیکه ظاهر طنین برنامه " افغانستان در قرن بیستم " را از رادیو بی.بی.سی پخش میکرد به من مراجعه کرد و گفت که: پرچی ها حاضر نیستند که در برنامه سهم بگیرند و ما در پایان صرف خلقی ها را خواهیم داشت. این درست نخواهد بود. من به تعداد از سر سپیدان پرچی مراجعه کردم اما آنها حاضر نبودند که گپ بزنند و دیگران را نیز منع میکردند. به همین سبب سهم پرچی ها در آن برنامه ضعیف است؛ اما از آن زمان تا حال کتاب ها و مقاله های زیاد نوشته شد. مصاحبه ها صورت گرفت و سخن زده شد. ما افغانها همیشه پسان متوجه میشویم، دیر میکنیم و ناوقت میپردازیم، خودم شرمنده ام که چنین کرده ام.»

فواد پامیری:

«مزدک عزیز، دست مریزاد. بنازم به شهامتت!»

فرهاد بارکزوی:

«مزدک عزیز، با خواندن این حرف ها ناگزیرم بنویسم که:

- اول در سطح شما تا اکنون هیچ حزبی بی جرئت و شهامت نکرده تا با چنین سوال ها روبرو شود و با حوصله مندی و استقامت جواب بدهد.

- دوم با این شفافیت کسی در چنین مناظره ها داخل نشده، بجز نوشته ها در مقالات و نشر آن در تارنما های دلخواه.

- سوم نیروی نسل جوان امروز یکبار دیگر به نمایش گذاشته میشود که انعطاف پذیر تر و نوپذیر تر و انتقاد پذیرتر است. لذا پس خواننده گی های ما درست بوده اند، چون جوانان تحصیل کرده این قواعد در مورد اختلاف و کار مشترک نسل ها خوانده و حتا از آنها امتحان داده اند.

- چارم ما بالاخره باید بیاموزیم که بقول معروف عقب آب رفته بیل نگیریم و متوجه آینده باشیم. احتمالا از صد بار بیشتر در نوشته ها و یادداشت هایم تذکر داده ام که از سر باید از جوانان شروع کرد و نیروی خود را در آنجا به مصرف رساند. آینده در آنجاست.

- پنجم هر انسانی از خورد شروع میکند و بزرگ میشود. تعداد زیادی از ما ها توانایی آنرا دارند تا درین راستا کار کنند تا از خورد شروع کنیم. جامعه به باور من بدون آدم نمیشود و برای کار محموله فراوان است. تنها باید دلسوزانه و با نگرش به آینده به پیش رفت.

هدف اینکه برای آغاز کار همین حالا نیز ناوقت نیست.

من در موارد دیگر سوالهای از شما دارم که آرزوی جواب های زلال را مانند این بار از شما توقع میبرم. آنچه کمتر به آن تا حال تماس گرفته شد، و در مورد نظرات شما را بدانم؛ اما موکول میکنم به نقطه نزدیک به اختتام بحث حاضر.

در اخیر میگویم که من موافقم که: هر سخن جایی و هر نقطه مکانی دارد. احتمالا حالا وقت آن رسیده تا سکوت را بشکنیم و با تعقل پیش برویم.»

لطیف نورزی:

«با تأیید حرفها و نوشته های محترم مزدک گرامی، که خیلی صادقانه و با شهامت پیرامون موضوعات، بی الایش و شفاف تماس خردمندانه گرفتند، نهایت خرسندم نوشته های رفقا و دوستان گرامی را مطالعه نمایم. بنده از مدت ها، درست زمانیکه این ویدیو به بازار بوتوپ و فیسبوک - منحیث تحفه مغرضین پیشکش شد - همیشه خواهش و این تقاضا را کرده که: محترمین داشته های ویدو پیام های ضد و نقیض و خصمانه را در

بر دارد که بر بنیاد خرد و واقعیت های ان ایام تهیه نگردیده اند. جز ریختن اب به آسیاب دشمنان قسم خورده حزب پیامی دیگری نخواهد داشت. حتی با کسانی بر خورده ام که عضویت غورخنگ ملی را دارند و کشور را قبل سقوط و این روزگار ترک گفته بودند و کوچگترین چشم دید نداشتند. ولی قضاوت شان متاسفانه بر یک اصل استوار بوده که شخصا از بیانش خجالت میکشم (سمپتی های سمتی) استفاده از زبان ادبیات شامل ویدیو دور از اخلاق اجتماعی است چه انسانی و حزبی! ادامه دارد.»

لطیف نورزی:

«اینکه ویدیو نمونه چند دیگری به سلیقه، توسط و فرمایش کی ها تهیه، متن گزارشی، قیچی کاری و سرشکاری گردیده است از نظر دوستان و رفقا پنهان نیست ولی بر اساس اندیشه و باورمندی رفقا که روزی حقایق جای خود را میگرد در مقابل خاموشی راترجیح دادند که متاسفانه تجربه نشان داد بر علاوه اینکه آنها متوجه اشتباهات خویش نشدند این روند چرندیات شیوه جدید و شدیدتر گرفت تا سر حد مداخله به زندگی شخصی افراد، دشنام های کوچه و بازار. ساختن کارتون های بچه گانه به رهبری حزب توهین و تحقیر و... ادامه دادند. نکته مایوس کننده بر حال صاحبان این سلیقه ها آنست که موضوعات شامل و اضافه صفحات فیسبوکی شان گردیده و لی خاموشی اختیار میکنند. اگر از ایشان تقاضای مباحثه دوستانه مبتنی بر چشم دید ها و واقعیت نمایید ذریعه افراد و اشخاص دیگر که سر و گله شان بلاخره از گردن گلبدین ویا اعضای بد نام باند امین جلال بیرون میاید بر میخورید، با تاپه زدن ها، دشنام ها قناعت میکنند و بلاخره خذف صفحه شان میشوند. بعضا این افراد و اشخاص در جا ها و صفحات دیگر خویشرا انقدر انسانهای پاکدامن و حزبی شریف معرفی و شروع به نصیحت اتفاق و یگپارچی میکنند که انسان حیران چشم سفیدی ها دورغ شاخدار و بی سرحد شان میگردد.»

فرید مزدک:

«به جواب رحیمی عزیز در مورد شورای هماهنگی، با تاسف یک بخش از پرچمی ها شریک شورای هماهنگی بودند. در حقیقت شورای هماهنگی از هماهنگی مسکو، اسلام آباد، تاشکند و تهران بوجود آمده بود. امریکایی ها هم مخالف آن معلوم نمیشدند. همه میخواستند یک "کله شیخ و گپ ناشنو" را از سر راه بردارند. من یکبار تذکر دادم که میان مسکو و حکمتیار یک گونه پُسپسک وجود داشت. شبی که عملیات شورای هماهنگی شروع شد. من، کاویانی، نور احمد نور، زنده یاد محمود بریالی، انور فرزام و انجنیر نعمت در منزل برهان غیائی در مسکو بودیم این دیدار به ابتکار

نور احمد نور بر پا شده بود و هدف هم " اشتهی " من و کاویانی با بریالی بود. آنشب احساس میشد که تعدادی از رفقا منتظر خبر های خوش از کابل اند. بنا بر خواهش بریالی غیائی رادیو را روشن کرد تا بی بی سی را بشنویم. بی بی سی برای رفقا اخبار خوش نداشت. مهمانی ما برهم خورد و همه رفتیم به خانه های خویش. اگر شرکت یک بخش از پرچمی ها در شورای هماهنگی در ست باشد این دیگر یک اشتباه وحشتناک بوده و دلیل آن صرف ادامه پیروی از مسکو بود.»

لطیف نورزی:

«محترم مزدک صاحب گرامی ضمن تشکر از کلام شفاف شما دیدم که محترم مسوول صفحه گویا تعیین وقت و ضرب العجل سولات را از شما اعلان صفحه داده اند و محدود ساختند بخاطریکه شاید دیگر این جانس را نیابم این سوال خدمت شما: بار ها شنیده ام که داکتر صاحب نجیب هیچگاه در اصل و واقعیت خوشبین به عودت قطعات شوروی به خاک شان نبودند و تلاش های زیاد کردند تا انها. مسکو را به گونه متیقین سازد که ان نیرو ها به کمک شان ادامه دهند اگر این معلومات درست است پس روز نجات ملی یعنی چه؟ حرمت»

فرید مزدک:

«این هم لیست آن ۲۲ نفر:

- ۱- داکتر یوسف
- ۲- صمد حامد
- ۳- جنرال حکیم کتوازی
- ۴- پرو فیسور اصغر خان
- ۵- روان فرهادی
- ۶- جمعه محمد محمدی
- ۷- ستار سیرت
- ۸ - هاشم مجددی
- ۹ - شمس الدین مجروح
- ۱۰ - کاظم فاضل

- ۱۱ - صمد سلیم
- ۱۲ - جلیل شمس
- ۱۳ - عزیزالله واصفی
- ۱۴ - یحیی نوروز
- ۱۵ - داکتر عبدالوکیل
- ۱۶ - عبدالسلام عظیمی
- ۱۷ - محمد یعقوب لعلی
- ۱۸ - عبدالغنی غوثی
- ۱۹ - عبدالفتاح نجم
- ۲۰ - عبدالرحیم کروخی
- ۲۱ - عبدالجبار ثابت
- ۲۲ - صباح الدین کشکی.»

امین متین:

«آغای مزدک ارجمند بالاخره در مورد چند و چون سو قصد علیه سلطان علی کشتمند اندکی پس از استعفا یش اگر معلومات بدهید خوش میشوم.»

امین متین:

«چراکه در رابطه افواهاات زیادی پخش گردیده است»

فرید مزدک:

«به جواب نورزی عزیز، براستی هیچ کس فکر نمیکرد که شوروی ها افغانستان را ترک میگویند. نمیدانم چرا چنین بود. نجیب و وکیل مطمئن بودند که آنها میروند و زنده یاد حیدر مسعود میفهمید که آنها میروند و باید بروند.»

نجیب در منزل خویش اعضای بیروی سیاسی را مهمان کرد تا برایشان بگوید که " دوستان " براستی میروند. دسترخوان شاهانه پهن کرده بود. خوردیم، نوشیدیم و گپیدیم. بعد از صحبت های او همه یخ شده بودند - ببینید ما چقدر غیر جدی بودیم. محترم

کشتمند اولین سخنران پس از نجیب بود. ایشان گفتند: پس ما نمیتوانیم ادامه دهیم. بهتر است هسته های حزبی را به خارج انتقال دهیم. خودشان برای رفتن به سوریه به حیث سفیر ابراز آماده گی کردند تا آنجا پناهی باشند برای هسته های حزبی.»

فرید مزدک:

«داکتر تا آخر کوشش کرد، که شوروی ها تعهدات خویش را عملی کنند؛ اما شوروی ها تعهدات کلان تر داشتند، که داکتر را در آن ساحه توان مداخله نبود. داکتر باید بر جانب مقابل شوروی ها اثر گذار میبود که نبود. داکتر چند چیز را از شوروی ها میخواست.

۱ - برای نجات کابل باید شاه راه بگرام - حیرتان توسط نظامیان شوروی تامین امنیت شود.

۲ - پیش از خروج شوروی ها باید به حساب مسعود برسند، نیرو های او را تار و مار کنند و ساحات تحت کنترلش را به آتش بکشند.

کوشش نجیب برای بقای یک بخش از نظامیان شوروی، در مسکو از حمایت شورد نادره برخوردار بود.»

فرار - ۲۲

در مورد این که در برابر داکتر نجیب الله واقعاً کودتای نظامی صورت گرفته باشد، صاحب نظران بی طرف و غیر وابسته ، نوشته اند که هیچ اثری از یک کودتای نظامی در شب ترک گفتن خود سرانه آن مرحوم دیده نشده است. همه از عجم گرفته تا عرب و از گبر گرفته تا ترسا معتقدند که در آن شبان روزان شهر آرام بود و حتی همان فیرهای پراکنده ء همیشه گی شبانه نیز به نسبت کمبود مهمات به ندرت شنیده می شد. از جمله این نویسنده گان جناب مهر الدین مشید ، پژو هشگر مسایل سیاسی نگاهی دارد به گفته های فقیر محمد ودان:

فقیرمحمودان عضو شورای مرکزی حزب وطن و از پرچمی های هوادار نجیب الله عزیمت وی را در رفتن بسوی فرودگاه تکذیب می کند و از رفتن وی در آن شب به وزارت امنیت دولتی سخن می گوید: «محمداسحاق توخی دستیار رئیس جمهور بعد از آن بنا بر هدایت تیلیفونی رئیس جمهور از منزل خویش به دفتر سازمان ملل متحد آمده با او ملحق می شود، نجیب الله بعد از ورود به دفتر ملل متحد ذریعه تیلیفون دفتر مذکور با نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل در امور افغانستان آقای بینن سیوان که در آن وقت در اسلام آباد بود تماس می گیرد. انکشاف جدید و مسئله پناهنده شدن خویش به دفتر نمایندگی سازمان ملل را برایش اطلاع میدهد. بینن سیوان به دوکتورنجیب الله اطمینان میدهد که ساعت یک شب به میدان هوایی کابل خواهد رسید، مگر قوت های دوستم و شورای نظار که کنترول میدان هوایی را بدست داشتند طیاره بینن سیوان را بعد از نشست محاصره نموده به او اجازه پایین شدن از طیاره را نمی دهند»

خوب دیگر عالم و آدم می دانند که رییس جمهور با همین اسحاق توخی و خانم و فرزندانش به میدان هوایی رسیده بود و بینن سیوان هم از پشاور ذریعه طیاره کوچک ملل متحد به کابل رسیده و انتظار وی را می کشید. اما این ودان به گفته استاد عظیم بابک «تق» منکر است. و توخی هم، زیرا درهیچ مصاحبه و نوشته اش نخوانده ایم که حرف های ودان را تکذیب کند و از پیوستنش با خانم و فرزندانش در رکاب نجیب سخن بگوید.

مهر الدین مشید به ادامه می نویسد:

ولی فلیپ کاروین برخلاف ادعای فقیرمحمد ودان از رفتن وی(نجیب الله) بسوی فرودگاه غرض خروج از افغانستان صحبت می کند. کاروین می گوید که در آن شب من را «عونی بوتسالی

“Avni Botsali معاون بینن سیوان با خود به اقامتگاه نجیب الله (قصرنمبر یک در محوطه ارگ کابل) برد و در آنجا با ژنرال توخی رئیس دفتر وی بر سر بیانیه استعفای رئیس جمهور کار کردند. سپس با عونى، دان کویركى Dan Quirke کارمنداداری ملل متحد، “پیتر بایر” Peter Beier افسر دنمارکی ملل متحد در سه موتر مربوط به دفتر ملل متحد با نجیب الله، برادرش، توخی که همه ۹ نفر می شدند بسوی فرودگاه کابل رفتیم: «بینن با طیاره ملل متحد در میدان هوایی نشسته و در داخل طیاره انتظار ما را می کشید. من فکر می کنم (میکردم) که با خود ۱۵ نفر اعضای شورای بیطرف را آورده است. پلان اولی این بود که او آنها را در همین طیاره ایکه نجیب پرواز میکند با خود بکابل بیاورد. با این کار انتقال قدرت دست به دست صورت می گیرد. هنگامیکه به پوسته (محل بازرسی) آخری رسیدیم توقف داده شدیم. سربازان محافظ ما را اجازه عبور ندادند. نام شب را که با آن از چندین پوسته گذشتیم دفعتاً باطل شد

چند سطر پایین تر جناب مشید چنین می نویسد :

در این تردیدی نبود که نجیب الله در آن شب ۲۶ حمل ۱۳۷۱ - ۱۶ اپریل ۱۹۹۲) تصمیم به خروج از کابل گرفته بود تا با هوا پیمای ملل متحد از فرودگاه خواجه رواش پرواز کند . اما نکته مورد پرسش این است که آیا نجیب الله توافق خود با ملل متحد را که در ازای استعفا، خروج محفوظ او از افغانستان تضمین شده بود با سایر رهبران حزب و حکومت و حتا با نزدیکترین افراد خود در میان گذاشته بود؟ و آیا او زمان این خروج را از قبل با رهبران حزبی و دولتی فیصله کرده بود؟ سازمان ملل چه زمانی را برای خروج نجیب الله از کابل مشخص کرده بود؟ قبل از انتقال قدرت یا پس از آن ؟

پاسخ پرسش های بالا را هوا داران و مخالفان حزبی نجیب الله و حتا مامورین ملل متحد بگونه ی متفاوت و متناقض ارائه کرده اند. بینن سیوان یک روز پس از پناهندگی دکتور نجیب الله به دفتر نمایندگی سازمان ملل (۱۷ اپریل ۱۹۹۲) که در سفارت ترکیه در کابل صحبت میکرد گفت که در بین تمام

گروپ ها توافق نظر وجود داشت تا نجیب الله استعفا داده و از کشور خارج شود، اما فلیپ کاروین اظهار میدارد که «جیانی پیکو» Gianni Picco مسئول بخش افغانستان در دفتر ملل متحد در نیویارک مخالفت خود را به چنین طرحی ابراز داشته بود: «او (جیان پیکو) در برابر تصمیم ملل متحد در بیرون کشیدن نجیب از کشور تا آن زمانیکه یک حکومت با اعتبار به عوض وی بوجود نیاید، مخالف بود. او می نویسد در اثنای یک کنوانسیون از بین پرسیدم اگر نجیب از کابل خارج شود چه کسی به عوض او قدرت را در دست خواهد گرفت؟ پیکو ادعا می کند اگر بین نجیب را از کشور بجای دیگر اعزام کرده نتواند «راه گریز ندارد». بین خودش از این صحبت انکار می کند که گاهی اتفاق افتیده باشد.»

در اعلامیه ی آمادگی رئیس جمهور به انتقال قدرت که در هژدهم مارچ از سوی نجیب الله در حضور بین سیوان بیان شد از خروج وی قبل از تشکیل اداره انتقالی و تحویل دهی قدرت صحبت نشده بود. در مصوبات و اعلامیه های هیئات اجرایی شورای مرکزی حزب وطن، وزیران و ژنرالان ارشد قوای مسلح، دادگاه عالی، سارنوالی (دادستان کل) و رهبران احزاب سیاسی که در حمایت از اعلامیه رئیس جمهور انتشار یافت نیز از خروج نجیب الله قبل از انتقال قدرت سخنی نبود. از سوی دیگر تمام اعضای رهبری جناح های مختلف حزب حاکم پس از پناهندگی نجیب الله به دفتر سازمان ملل نجیب الله را متهم کردند که او برنامه خروج خود را از آنها مخفی داشته بود. حتا سلیمان لایق از هواداران نجیب الله در شورای مرکزی حزب وطن یا همان دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق که در آخرین اجلاس رهبران حزب پس از پناهندگی نجیب الله به دفتر نمایندگی سازمان ملل رهبری مؤقت حزب را در اجلاس بدوش گرفت، نجیب الله را متهم به ترک وطن بدون اطلاع حزب و رهبران دولت کرد. او در این اجلاس به بین سیوان گفت: «چیزیکه شب گذشته حینیکه می خواستید او (نجیب الله) را از کشور به خارج انتقال دهید، اتفاق افتید تأسف آور بود.

مخصوصاً که او توانست ملل متحد را شامل سازد. عملی را که نجیب الله انجام داد تا مانند یک دزد کشور را در نیمه شب ترک گوید، تأسف آور است. زیرا او نه با حزب و نه با دولت مشوره کرد . «

حالا که قضاوت را به خواننده عزیز می گذاریم ، ببینیم جمعه خان صوفی



۱۹۸۶ میکروریون منزل نجیب، ولی خان، صوفی، افراسیاب ختک، نجیب، بی بی فتانه

داماد جناب سلیمان لایق که روابط بسیار بسیار نزدیک بین او و نجیب از سال ۱۹۶۷ موجود بود و هفته ها در منزلش زندگی کرده و برایش انگلیسی و اردو یاد داده است.

در مورد این فرار نا فرجام چه می نویسد : جمعه خان صوفی در صفحه ۶۱۱ کتاب خویش با عنوان “گل برای درمسال” چنین مینویسد:

« برای من از کابل تلفون شد که بیا و غم فامیل خود را بخور. من فرصت نداشتم اما به کمک نجیب الله مجددی (خواهر زاده خسرش یعنی سلیمان لایق) از جمله مجاهدین از راه سرکانی به جلال آباد و سپس به کابل رفتم. من که رسیدم در همین شب داکتر نجیب حین برآمدن از کابل در میدان هوایی متوقف و او مجبورا داخل دفتر ملل متحد شد. من بسیار عجله داشتم. وضع بکلی خراب بود. حکومت تقریباً از بین رفته بود... پس از غیب شدن نجیب، طرفدارانش نیز آزرده و خفه بودند. خارج رفتن او بدون صلاح و مشوره و طرفداران خویشرا به کام مرگ رها کردن، سر هیچکس خوش نه خورده بود»..

فرار - ۲۳

نگاه خلقی ها به مسأله فرار :

زنده یاد میر صاحب کاروال عضو بیوروی اجراییه حزب وطن درصص ۲۳۷ - ۲۴۰ کتاب «درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان» درباره سقوط حاکمیت و فرار نا فرجام رییس جمهور پیشین دوکتور نجیب الله گزارش درازدامنی با استفاده از کتاب اردو و سیاست نوشته است که بخش هایی از آن تقدیم می شود: (گفتنی است که این نوشته بدون هیچ گونه تصرف در املا و انشای آن نقل شده است)

«... نجیب الله در یک جلسه قوماندانان قوای مسلح ج.د.ا از آنها خواهش می کند که به حکومت ائتلافی که در آینده ایجاد میگردد همکاری نمایند. درچنین حالت در حزب و دولت دو گرایش و دو فعالیت بوجود می آید: ۱ - طرفداران نجیب الله کاملاً روحیه خویش را از دست داده و در صدمه معامله سیاسی و آمادگی برای فرار میگردند. ۲ - گرایش دومی که قدرت در دست شان است تحت رهبری محمودبیرالی، وکیل، کاویانی و مزدک فعالیت های خویش را تشدید می نمایند. پلان اولی آنها این بود که اگر شود با احمد شاه مسعود جمعاً میانه رو ها یک حکومت ائتلافی را بوجود بیاورد ولی بعد از سقوط پروان و بگرام و سقوط سایر ولایات کشور که روحیه پانیک در درون حزب، قوای مسلح ج.د.ا و جامعه مسلط میگردد و سقوط رژیم نجیب الله (فرار او)



زنده یاد میر صاحب کاروال

صورت میگیرد. بناتطبیق پلان اولی امکانات خویش را از دست میدهند و پلان دومی صرف بخاطر اینکه جناح پرچم را حد اقل از ضربه اولی اپوزسیون نجات دهد به حزب جمعیت اسلامی (احمد شاه مسعود) به توافق میرسد و اوعبارت از ین قرار بود که: اینها طوری مسالمت آمیز قدرت سیاسی را به احمد شاه مسعود تسلیم می نماید و احمد شاه مسعود باید عفوه عمومی را اعلان نموده و شرایط برای بیرون رفتن اعضای

رهبری پرچمی ها را تضمین می نماید. این توافق میان عبدالوکیل وزیر خارجه و احمد

شاه مسعود بعداً در چاریکار صورت میگیرد. نجیب الله پلان فرار را بدون مشوره هیأت رهبری حزب، وزراءقوای مسلح ج.د.ا و حتی با نزدیک ترین دوستان دیروز خود تا اخرین لحظه فرار افشا نمی کند... هم چنان نجیب الله در همان شب فرار به جنرال های قوای مسلح از جمله نبی عظیمی، آصف دلاور و سید اعظم که نزد او رفته بودند نیز پلان خویش را افشاءنکرده است و به آنها چنین ابراز نظرمی نماید. "نبی عظیمی: در کابل شایعه است که شما قصد خروج از کشور را دارید، اگرچنین قصدی داشته باشید، خواهش میکنم قبل از هر کس ما را در جریان قرار دهید تا خدای ناخواسته کدام حادثه سویی رخ ندهد و ازطرف دیگر ما نیز تکلیف خودرا بدانیم و طبق رهنمود های قبلی شما عمل کنیم" داکترنجیب الله: "رفقا به شایعات بی اساس مردم باورنکنید، من تاآخرین مرمی دفاع می کنم و تا هنگامیکه پلان ملل متحد تطبیق نشودبه هیچ جای نمیروم.»

در جای دیگر چنین می نویسد:

«نجیب الله ۲۷ حمل ۱۳۷۱ تصمیم میگیرد که از طرف شب به کشورهند فرار نماید و منتظر طیاره بینن سیوان میباشد که چه وقت طیاره او از پاکستان به افغانستان می آیدتابعداً پرواز نماید. ولی او خبر نداشت که همه پلانهای او قبلاً توسط عبدالوکیل افشاء گردیده است جنرال عظیمی در همان شب قبل از فرار نجیب الله او را ملاقات نموده و چنین مینویسد: "هدایت نجیب الله: بمجرد پیاده شدن سربازان "دوستم" آنها باید میدان هوایی را ترک بگویند. ضمناً گفت: حسین بوتسیال تکت گز مه گارنیزیون

ضرورت دارد زیرا که ممکن است سیوان بعد از قیود شب گردی به کابل بیایید...". خلاصه اینکه حسین تکت گزرمه را از جنرال عظیمی بدست می آورد. بدین ترتیب در حدود ۲ بجه شب، تاریخ ۲۷ حمل ۱۳۷۱ نجیب الله در موترهای ملل متحد جهت پرواز به میدان هوایی خواجه رواش حرکت می نماید ولی در چهارراهی میدان هوایی خواجه رواش و قرارگاه هوایی توسط سربازان دوستم توقف داده میشود. طبق گفته یکی از رهبران پرچمی ها که همه جریان را رهبری میکرد بمن چنین قصه کرد: "ما کاملاً از فرار نجیب الله اطلاع داشتیم بناً سربازان و گارد ملی وظیفه گرفته بود که مانع فرار نجیب الله گردد". قوماندان لوا گارد جنرال عبدالرزاق و معاون دوستم جنرال روزی سربازان خویش را وظیفه سپرده بود که هیچ کس را با شمول نجیب الله به میدان هوایی خواجه رواش اجازه داده نشود. او برایم گفت "وقتیکه موتر نجیب الله دریش گردید، یاور نجیب الله بنام جفسرکه دریشی عسکری بجانش بود از موتر می براید و دومیزند و می گوید که نمی بینید که داکتر صاحب است. سربازان و افسران که موتر نجیب الله را دریش نموده برایش میگوید که: ما به هیچ کس اجازه نمی دهیم زیرا او فرار میکند و مرا بدون سرنوشت ایله میکند" وقتیکه نجیب الله این حرف را شنیده و ارجحاً گردیده عوض اینکه به خانه خویش برود فکر میکند که او محاصره شده و ممکن او را از بین ببرد راساً به دفتر ملل متحد پناه میبرند. جنرال نبی عظیمی بعد از پناه بردن نجیب الله به دفتر ملل متحد چنین مینویسد: "که او بما تلیفون کرد و چنین گفت: "برای تو گفته بودم که افراد "دوستم" را از میدان هوایی خارج کن، چرا امر مرا اجراء نکردی" البته او بعد به جنرال نبی اعظمی وظیفه می دهد که سربازان دوستم را از میدان هوایی خارج کند ولی او غلط کرده بود که همه ضداو گردیده اند. جنرال نبی عظیمی بعد از فرار نجیب الله که در دفتر ملل متحد ملاقات می نماید چنین حکایت می کند: "من فرار نمی کردم، من برای پذیرایی سیوان رفته بودم خنده عصبی مانم را برید و از گفتن وجواب دادن باز ماندم. با خنده من که به هیچ وجه قصدی نبود در اعماق چشمانش اشک پنهانی، سوسو زدند و او با قدرت عجیبی مانع فرو ریختن آن گردید. من به شدت متأثر شدم. ولی چه کاری برای او انجام داده می توانستم."»

«در همان روز وکیل براساس مصاحبه ژورنالیستان خارجی و داخلی چنین اعلان میکند: بی بی سی: "نجیب الله بندی شده و جنرال یعقوبی خود کشتی نموده است و نجیب الله بحیث دیکتاتور و مانع صلح در افغانستان بوده است." بدین ترتیب نجیب الله به دفتر ملل متحد فرار نموده و رژیم او برای همیشه از بین میرود. این درست است که طرفداران ببرک کارمل قصد خویش را از نجیب الله گرفت ولی قابل تعجب اینست که نزدیک ترین دوستان او مانند سلیمان لایق، وطنجار و انجنیر نظر محمد در ارتباط

نزدیک با عبدالوکیل وزیر خارجه در سقوط نجیب الله نقش جدی را بازی می کند و سلیمان لایق بار اول بعد از فرار نجیب الله در پرده تلویزیون به آدرس او بدروود خویش را حواله میکند و وطنجار او را تائید می نماید.»

جناب دستگیر پنجشیری درص ۱۸۵ کتاب ظهور و زوال خویش نگاه کوتاهی دارد به این مسأله:

«... نجیب عملاً زیر نام و پرچم حزب وطن با تنظیم های تندرو، کند رو و میانه رو و سلطنت طلبان گفتگو های سازشکارانه را به شیوه های آشکار و پنهان آغاز کرد؛ و همان گونه که کهستانیان هندوکش بیدار در ضرب المثل های خود می گویند، داکتر نجیب مانند «مرغ زیرک به دو حلقه افتاد» قربانی سیاست زیرکانه، سازشکارانه و سودا گرانه خود شد و دوستان پشت پرده نجیب به این صورت اولاً قانون اساسی دوران مصالحه ملی را در ۸ ثور ۱۳۷۱ منسوخ اعلان کردند و ثانیاً آخرین میخ بر تابوت حزب وطن کوبیدند.»

جناب صالح محمد زیری که در آن هنگام در محبس پلچرخ بود، چنین می نویسد:

«آن روز بازم به اتاق اکبری رفتم. در تلویزیون گفته شد که رییس جمهور از طرف قوت های امنیتی دوباره بازگشت داده شده است. اکنون نجیب در دفتر ملل متحد در کابل پناه آورده است. از آن وقت دو گپ یادم مانده است. وکیل گفت که نجیب به صورت نامردانه اقدام به گریز نمود مگر از سوی قوت های بیدار امنیتی جلوش گرفته شد. لایق، نجیب را به این متهم ساخت که وی بین رفقا نفاق می افکند.»

اقبال وزیر رییس عمومی سیاسی اردو در زمان امین به حیث نماینده امینی های فلک زده، درست مانند برخی از کسانی که خود ها را هوا دار سینه چاک دوکتور نجیب الله می پندارد، در زمینه با ناسزا و بهتان در صفحه ۲۴۳ کتابش چنین می نگارد:

«... ق گنش ... اما ک گ ب از قبل در وجود گروه خاین کارمل بمنظور انتقال قدرت به دل شمال، کودتای آرامی را عملی کرد. جلو خارج شدن نجیب الله را گرفتند و مجبور شد که از میدان هوایی برگشت نماید و از روی اجبار به دفتر ملل متحد پناه ببرد.»

فرار - ۲۴

یکی از علت‌های استعفا از قدرت و فرار نافر جام دوکتور نجیب الله قطع کمک‌های تسلیحاتی و لوژستیکی ماسکو پس از به قدرت رسیدن یلتسن بود. در آن شبان و روزانی که دشمن از هرسو سر می کشید و سنگر های سربازان را زیر رگبار هزاران مرمی اسلحه گوناگون قرار می داد، قوای مسلح کشور به کمبود جنگ افزار، مهمات، روغنیات و تجهیزات نظامی مواجه شد. داکتر نجیب به صفت قوماندان اعلی قوای مسلح این همه را می دانست و می فهمید که سرباز نمی‌تواند بدون مرمی و غذا و حمایه توپچی و هوایی بجنگد. قطع این کمک‌ها در سال ۱۹۹۱ آغاز شد و تا سقوط رژیم ادامه یافت، ورنه نجیب الله هرگز چنین ارزان و چنین آسان قدرت را رها نمی کرد و کشور را مخفیانه ترک نمی گفت. البته نجیب الله تلاش های بسیاری کرد تا ماسکو را به ادامه حضور قوت های ارتش سرخ و تداوم کمک‌ها راضی کند. اما کارگر نیفتاد زیرا شوروی خود در بحران اقتصادی دست و پا می زد و در حال غرق شدن بود:

ستر جنرال قاریف (گریف)

گریف مشاور نظامی نجیب الله در صفحه ۱۹۳ کتابش زیر عنوان افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی در این زمینه چنین می نویسد:

«در ۱۹۹۱ نجیب الله نامه خصوصی عنوانی ادوارد شوارد نادره فرستاد و با درد نوشت: «... من نمی خواستم رییس جمهور شوم، شما مرا راضی ساختید و وعده حمایت دادید. حالا دیگر من و جمهوری افغانستان را به دست سرنوشت رها می کنید. چگونه می توان این مسأله را درک کرد.»

در صفحه ۱۹۵ می نویسد:

«نه وزارت خارجه شوروی و نه وزارت خارجه روسیه هیچ کاری برای آن که ایالات متحده و پاکستان سازشنامه های ژنو را تطبیق نمایند، نکردند. مهمترین اغماض در آن بود که سپاهیان شوروی بیرون شدند، پایگاه های نظامی مجاهدان در قلمرو پاکستان ماندند. کمک های نظامی اتحاد شوروی به افغانستان قطع گردید، مگر تحویلهای اسلحه و مهمات به مجاهدان ادامه یافت. از همین رو پرشسی مطرح می گردد که پس به خاطر چه اصلاً این مذاکرات دور و دراز با امریکا و پاکستان لازم بودند؟ سازشنامه های ژنو برای چه بود؟»

ستر جنرال وارینیکوف:

«وضع حکومت رئیس جمهور نجیب الله در کابل با افزایش بحران سیاسی در اتحاد شوروی، که در سال ۱۹۹۱ ارسال مواد سوخت و مواد غذایی را به رژیم کابل قطع کرد، روبه وخامت نهاد. برعلاوه در سال ۱۹۹۱ برخی رهبران مجاهدین، منجمله برهان الدین ربانی، جهت انجام مذاکرات به روسیه دعوت شده بودند. اکثریت " کمونیستان" افغان این رویداد را به مثابه خیانت مسکو به رئیس جمهور نجیب الله تلقی نمودند.»

شماری از سیاستمداران روسی که در مناسبات شوروی - افغانستان نقش مهم داشتند نیز به این امر که رژیم نجیب الله در نتیجه قطع صادرات از مسکو سقوط نمود، معتقد می باشند. جنرال ولانتین وارینیکوف سرپرست مقام رهبری گروپ اوپراتیفی وزارت دفاع اتحاد شوروی در افغانستان در سال های ۱۹۸۴-۱۹۸۹ در ماه مارچ امسال به مولف این سطور گفت:

«بلتسن گفت صادرات را قطع کنید و نجیب الله به ترک مقام خود مجبور گردید.»

* * *

آنتونیو جیو ستوزی "نویسنده و پژوهشگر انگلیسی به تغییر شیوه زعامت و مدیریت در اندیشه و عملکرد نجیب الله اشاره می کند که در صدد آن شد تا خود در این سیاست نقش شاه و جنگ سالاران ملیشه نقش رعایا را بازی کند. این نویسنده تلاش نجیب الله را برای ایجاد یک دولت نیرومند بدور رئیس جمهور

در وضعیت متفرق و متناقض درونی حزب حاکم ناموفق می خواند که به گسترش بحران فروپاشی منتهی شد: «حرکت نجیب الله به سوی ایجاد رژیمی که قطعاً بیشتر از همه مبتنی بر شخصیتش باشد، جدا از انگیزه های واقعی اش، همچنین واضحاً تلاشی بود برای رو یا رویی با چنین وضعیت متناقض. آیا او می توانست در نهایت به موفقیت دست یابد؟ البته شیوه کسب مشروعیت از سوی یک رهبر و گسترش آن موضوعی قابل بحث است. با ارزیابی واقعیت های تاریخی می توان چنین استدلال کرد که اگر وی می توانست پایه های دولتش را تقویت کند و برای مدت بیشتری دوام می آورد، به درجه ای از مشروعیت دست می یافت. قدرت در اغلب موارد اگر دوام و پایداری پیدا کند، خود سبب مشروعیت می شود. نجیب الله به خوبی دریافته بود که سیاست در افغانستان نه باحمایت توده های کارگری به سبک حکومت بلشویک ها تحقق می یابد و نه با توسل به شهروندان به سبک غربی، بلکه باید به سراغ بزرگان و ریش سفیدان رفت و افغانستان هم نوعی کشور فیودالی است که در آن می تواند نقش شاه را بازی کند و جنگ سالاران هم نقش عمده را دارا باشند.

* * *

برخی دیدگاه ها

کمال اعتمادی:

«البته من تمام پرسش ها و پاسخ های همه جانبه دوستان و جناب مزدك صاحب را خواندم؛ بدون شك، مانند همیشه برایم جالب تمام شد. چرا که من بیشتر علاقه مند مسائل حوادث تاریخی در گذشته هستم. بنابراین در ارتباط به کلیپ های که توسط دیگران به نفع شخصی خویش ساخته شده، میخواستم بگویم، اگر مبالغه نکنم شاید اولین کسی بودم آن کلیپ ها را در یوتیوب که توسط فرانسوی ها به نشر سپرده شد تماشا کردم. بعد کسانی آنرا با استفاده از تکنالوجی امروز، دست کاری نمودند و نامش را جنرالان کودتا چی مسمی نمودند. راستش مرا واداشت تا در باره کودتا بیشتر تحقیق و مطالعه کنم. مطالعه من نشان داد: کودتای که ارتش ترکیه بر ضد نجم الدین اربکان نخست وزیر انجام داد و منجر به برکناری وی گردید. کودتای که جنرال ضیاء در پاکستان بر ضد

بوتو انجام داد و ی را نخست خلع قدرت و سپس اعدام کرد. کودتای که ارتش مصر علیه مرسی انجام داد و ی را خلع قدرت و سپس زندانی نمودند. خوب اگر دور نرویم؛ کودتای که کمونیست ها و یا حزب دموکراتیک خلق در برابر محمد داوود انجام دادند منجر به کشته شدن و ی و اعضای خانواده اش گردید؛ و یا کودتای تنی و کودتای هماهنگی که هر دو ناکام شدند ولی خیلی زیان بار بودند. بنابراین آنچه در آن کلیپ دیده میشود، چیزی بنام کودتا وجود ندارد، اگر کودتای در جریان میبود، باید رئیس جمهور مانند سایر کشور ها؛ توسط جنرالان خلع قدرت می شد و سپس به زندان و یا دادگاه می رفت. پس رئیس جمهور ۵ سال مهمان در دفتر سازمان ملل بود و کسی با و ی کاری نداشت.»

حشمت رستگار

«در بخشی از جواب ها که مزدك قبلا جواب داده، مساله ی بدرستی توضیح نگردیده است؛ و آن در مورد سفر محترم سلیمان لایق به امریکا است. کی ها در این هیئت شامل بودند؟ هدف سفر چه بود؟ و هم در متن جواب چنین نگاشته شده که داکتر از نتایج سفر خشمگین بود. چه چیزی با عث خشم داکتر نجیب اله شده بود؟»

فرید مزدک:

«رستگار عزیز، آقای سلیمان لایق رییس جمهور را در امریکا باید نمایندگی میکرد. لایق از رهبری نمایندگی نمی کرد بل سفیر خاص داکتر نجیب بود اما ما همه می دانستیم که او برای ماموریتی به امریکا رفته است. هنوز آقای لایق برنگشته بود که داکتر نجیب در دیداری ناخشنودی خویش را از سفر او با سخنان زشت با من در میان گذاشت و گفت که لایق را امریکا فرستادم تا ما و مصالحه ملی را برای آنها معرفی کند اما بدبختانه او فقط مصروف یافتن یک کمپنی هالیوودی برای فیلم ساختن داستان خویش است. لایق داستان منظومی دارد که قهرمانش به تقلید از "دن آرام" یک مجاهد»

صفی الله صافی

«برای همه صفوف حزب که با قلب پاک و صادقانه می رژیمدند و جان می دادند و رنج می کشیدند و بر حرف های این رهبران باور داشتند و تا آخر بر تعهد خود در برابر مرام حزب خود ایستاده بودن و در اخیر هم تنها منانددند و هر کس به گونه بی تحقیر و توهین شد و رنج ها کشید و لیدران آنها در اینگونه زد و بند ها مصروف بودند متاسفم. بر خود متاسفم بر یکدیگ از رفقای خود متاسفم دیگر هیچ گونه باوری بر هیچ

رهبر که از افغانستان باشد و هیچ حزب نمیتوان اعتماد کرد، رفیق عظیمی گرانقدر باز هم از شما بابت معلومات که ذهن ما را از همه زوایای تاریک روشن ساخت ممنون.»

فرار - ۲۵

نامه های یلتسن و گرباچوف

این نامه ها به خاطری نشر می گردند که برخی از دوستان ورفقا در ارتباط با خروج نیرو های شوروی پیشین از افغانستان پرسیده بودند که آیا آن نیرو ها واقعاً به اثر طرح و تصمیم داکتر نجیب الله از افغانستان خارج شدند و زنده یاد ببرک کارمل مخالف این اقدام بود، یا خیر؟ با نگاهی به این نامه ها پاسخ پرسش های بالا را می یابید:

«سلیمان لایق و دستور حذف فزیکه ببرک کارمل (از نخال به دالبایوب یا از گرباچف به یلتسن)»

از نخال به دالبایوب یا از گرباچف به یلتسن نام مجموعه نامه هایست که دو رهبر دونمایه روسیه به همدیگر نگاشته اند و این اثر توسط سرگی ایوانف تحلیل گر مسایل تاریخی کریملین به وسیله بنگاه نشراتی امیر صغیر در شهر قلاب تاجیکستان نشر شده است. بخشهای این نامه ها مربوط به اوضاع وقت افغانستان می شود.

در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۵ نخستین گامها در بیرون رفت نیروهای نظامی شوروی از افغانستان درج برکه های دیپلوماسی پنهانی و ناگفته میان دولت های اتحادشوروی سابق و جمهوری دموکراتیک افغانستان گردیده است.

گرباچف نامه ی خود را مصاحبه زنده یاد ببرک کارمل مبارز آهنین و ابرمرد بزرگ سیاست و انقلاب آغاز می کند.

«ببرک کارمل به سنگیروف گفت:

در "پراودا" حقیقت وجود ندارد. نجیب الله دروغ می گوید که گویا من مخالف خروج قشون شوروی از افغانستان بودم، گویا من به گریباجف اعلام نمودم که هرگاه صد هزار عسکر را کنید، در آینده مجبور خواهید بود که در افغانستان یک ملیون سرباز برگردانید. این یک دروغ محض است. من، البته، باید این ادعا را رد کنم، اما با درنظر داشت اوضاع پیچیده در افغانستان و کشورشما، به این امر دست نخواهم زد....»

دیدار پنهانی هیأت عالی رتبه افغانی با مقامات بلندپایه ی اتحاد شوروی سابق به تاریخ ۸ سپتامبر سال ۱۹۸۵ و گفتگوهای داغ یکروزه در مهمانخانه های ویژه در تپه های لینن روی سرنوشت جنگ و صلح در افغانستان و برگشت نیروهای نظامی شوروی سابق از کشور، برنامه های ما در پاکستان سرپای برخورد رهبران تازه اتحاد شوروی در برابر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را دگرگون ساخت و در روشنی همان گفتگوها زمینه برای سبکدوشی زنده نام ببرک کارمل فقید از مقامات رهبری حزبی و دولتی هموار گردید.

بتاریخ ۸ سپتامبر سال ۱۹۸۵ هیأت بلند پایه افغانی تحت رهبری ببرک کارمل برای یک ملاقات محرم با رهبری اتحاد شوروی تحت رهبری میخایل گریباجف به مسکو فراخوانده شد. طی این ملاقات نخستین بار پیام تند رهبری شوروی مبنی بر بیرون رفت نیروهای نظامی آن کشور از افغانستان برای ببرک کارمل و همراهانش گوشزد گردید.

مضمون آن ملاقات محرم در هیچ آرشیف حزبی و دولتی خودی شوروی آن روز گار ثبت و نگهداری نه گردیده است.

“ کابل: ۱۶ میزان سال ۱۳۶۴ مطابق ۸ سپتامبر سال ۱۹۸۵ چهار روز قبل از سفر مسکو، رفیق ببرک کارمل پنج تن رهبران حزبی و دولتی ذیل را به مقر شورای انقلابی احضار کرد:

۱ - رفیق سلطانعلی کشتمند عضو بیروی و رئیس شورای وزیران ج د ا؛ نامزد پیشنهادی کابل و مسکو برای پست زعامت حزبی و دولتی.

۲ - رفیق صالح محمد زیری عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی رهبر فرکسیون خلق.

۳ - رفیق دکتورنجیب الله عضو بیروی سیاسی و رئیس خدمات اطلاعات دولتی.

۴ - رفیق نظر محمد عضو کمیته مرکزی و وزیر دفاع ج د ا.

۵ - سلیمان لایق عضو کمیته مرکزی و وزیر اقوام و قبایل ج د ا که از طرف نجیب الله برای کی جی بی معرفی شده بود.

نماینده ما در رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان بما اطلاع داد:

بیرک کارمل به اطلاع رفقا رسانید که شما پنج نفر به روز ۱۶ میزان ۱۳۶۴ تحت ریاست من جهت مذاکرات رسمی و تبادل نظر پیرامون مسایل مربوط به انقلاب و دولت با رهبری شوروی عازم مسکو می شویم:

«از شما خواهش می کنم من حیث پیچه سفید این حزب و مردم که در مذاکرات آنجا با رعایت آداب در حفظ فضای سالم مذاکرات متوجه باشید. مرا رعایت می کنید یا نمی کنید، اما منافع علیای ملی افغانستان و حزب را رعایت کنید. ما در وضع بی اندازه حساس قرار داریم. وقتی حرف میزنید چشم تانرا به من نه بلکه به نقشه و مردم افغانستان بدوزید و از ابراز نظرات بی مسئولیت و مغایر با منافع ملی خود داری کنید. اگر مجبور شدید، اجازه بخواهید و ما جمعی طرح مشترک خود را به گرجاچف می گوئیم. سلیقه های فرکسیون و حزبی خود و اختلاف نظرهای خود را در مورد ارقام و فاکتها قبل از مسافرت برطرف و تلفیق کنید و فقط و فقط بر مبنای منافع علیای افغانستان درین روزهای سرنوشت ساز نظر دهید. ما با شوروی ها رفاقت داریم؛ اما وطن و حزب خود را هم داریم. برادر با برادر، حسابش برابر.»

«رفیق ببرک کارمل گفت: دقیقاً تا کنون نه میدانم که چه کسی یا چه کسانی با در مسکومذاکره خواهند کرد و جریان صحبتها و آجندا چه خواهد بود، ما چند روزی در آنجا خواهیم ماند و در کجا خواهیم بود. لیکن یک حرف را می دانم و آن اینکه مذاکرات و سفرها محرم صورت میگیرد و به همین سبب ما بدون تشریفات و ایجاد سرو صدا از کابل به قصد مسکو پرواز خواهیم کرد. شما را به همین منظور اینجا خواستم تا آماده گی بگیرید و محرمانه را رعایت کنید.»

رفیق ببرک کارمل باز هم در اخیر اصرار و تکرار کرد که می باید اعتنا و حرمت گذاری اعضا به منافع عالیای افغانستان جداً از طرف اعضا رعایت گردد ولو این عمل ما موجب گردد تا جانب شوروی نتواند اعتماد خود را نسبت به هیأت افغانی کسب کند».

۹ سپتامبر سال ۱۹۸۵ جانبین روی میز مذاکره می نشینند و باب گفتگوهای طولانی، گرانجان و فیصله کننده باز میگردد. پس از گزارش زنده یاد ببرک کارمل، گرباچف عنان صحبت را در دست میگیرد و به نقد از فرآیند استقرار در کشور می پردازد:

«... چرا پروسه حکومت با این کندی پیش می رود؟»

زنده یاد ببرک کارمل می گوید: شما با تاریخ دولت سازی و شکل گیری دولت در افغانستان آشنایی ندارید. دولت ما اولین دولت به مفهوم واقعی در تاریخ کشور محبوب ماست.

-چرا سازماندهی قوای مسلح با این کندی به پیش می رود؟

چرا قابلیت آن هنوز پائین است؟

زنده نام ببرک کارمل صحبت گرباچف را قطع می کند و می گوید: ما در یک مدت کم قوای مسلح قهرمان و رزمنده ایرا ساخته ایم که با از خود گذری

در برابر دشمن محیل و بیرحم جانبازانه میرزمد. در چارچوب این قوای مسلح برای بار اول در تاریخ وطن محبوب خود قوای سرحدی توانمند ساخته ایم.

-چرا حکومت و دولت ج د ا بعد از گذشت شش سال مرحله ی دوم کمکهای بزرگ، هنوز قادر نه شده به صورت مستقیم با ضد انقلاب مبارزه نماید؟

بیرک کارمل به ما گفت: نه که از دل گرم تان گپ میزنید. حزب و مردم رنج دیده ما در برابر بزرگترین جنگ قهرمانانه مقاومت می کند. کمک های شما در مقایسه با کمک های امپریالیزم و شیخ نشینان عرب به کشور ما بسنده نیست.»

-چرا تا کنون بار سنگین مقابله با دشمن را قوای شوروی به دوش داشته باشد؟

زنده یادبیرک کارمل نیمه خشمگین می شود و می گوید: با وجود احترام به رزم و پیکار قوای انترناسیونالیست شما می گویم که بار اصلی جنگ را قوای مسلح، حزب و مردم شریف ما می پردازد و سخت قربانی می دهد.
من به بیرک کارمل گفتم:

-مردم شوروی و دولت شوروی به خاطر عدم احساس مسئولیت انترناسیونالیستی سرزنش شده نه می تواند، لیکن با صمیمیت کامل به شما خاطر نشان می سازم، با گذشت زمان تشویشی برای مردم شوروی پیدا شده و از ما سوال می کنند چه وقت قوای شوروی از افغانستان خارج می شود؛ زیرا تعداد قربانیان شوروی زیاد می شود. از این موقف اهمیت حل مسأله افغانستان مهم شده است. از اینجا ما دارای چندین مفکوره می باشیم که دولت افغانستان به تنهایی قادر به مبارزه با ضدانقلاب شود....

قواعد عمومی هم وجود دارند که تجارب شوروی آنها نشان داده است. تنها آن انقلاب کامیاب می شود که برخوردار از پشتیبانی اجتماعی میباشد. ارزیابی

اصولی رهبری ما این است که تمام پلانه‌های انقلاب شما در عدم چنین تکیه گاه است... مهم اینست که در این سمت اصولی کمترین گامها برداشته شده است. ما فکر می‌کنیم که نتیجه گیری بزرگ در همین نکته نهفته است... باید اعتراف کنیم که با وجود اعلان آزادی مردم، مردم چیزهای کم گرفته و دیده است. کتله های وسیع مردم هنوز هم اهداف انقلاب را نه میدانند. انقلاب از پشتیبانی مردم برخوردار نه می‌باشد....

زنده یاد بیرک کارمل داخل بحث می‌شود و می‌گوید: مردم از ما حمایت می‌کند و حزب ما نیرومندا است ما در یک جنگی قرار داریم که جانین ۴۲ کشور تحت رهبری آمپریالیزم آمریکا با بسیار بیرحمی برضد مردم بیچاره و رنج دیده ما می‌جنگند.

من در ادامه به بیرک کارمل گفتم:

رهبری شوروی با چنین موجودیت قوای شوروی در افغانستان موافقت کرده نه می‌تواند. از شما رفیق کارمل می‌خواهم که از صحبت‌های ما نتایج مطلوب گرفته شود. باید چنان تدابیر اتخاذ گردند که اردوی افغانی تا تابستان آینده به تنهایی وظایف خود را اجرا نماید...

پس از ردوبدل شدن چند حرف میان رهبران دوکشور روی واکنش‌های جهانی در قبال بیرون رفت نیروهای شوروی از افغانستان، بیرک کارمل به من چنین یادآوری می‌کند:

“من به رفیق اندروپف گفته بودم کاری نه کنید که باز مجبور شوید دوباره قوای شوروی را به افغانستان بفرستید!” او ادامه داد:

“ایران و پاکستان به معاهدات اعتنا نه خواهند کرد!”

گر باچف به استناد این ملاقات به یلتسن می‌نویسد:

من قبلاً پیشنهاد کی جی بی را مبنی بر حذف فزیک بیبرک کارمل تائید کرده بودم؛ اما پس از این ملاقات او را یک آدم آهنین و باور مند به آینده‌ها و وطنش یافتم. از رهبر قبیله ی جنوب سلیمان لایق بسیار بدم آمد.

پس از این ملاقات من دستور حذف فزیک بیبرک کارمل را لغو کردم و به رهبران افغان گفتم هنگام سبکدوشی او خدمت احترام و حرمت به شخصیت بلند او را مراعات کنید.

سلیمان به بهانه ی برانگیختن شورش قبایل پاکستان پولهای فراوان ما را حیف و میل کرد. او را شیطان و نجس یافتم. او و سایر رهبران احزاب دموکراتیک خلق بما زیاد دستبوسی و پابوسی می کردند و منافع مملکت شان برای آنها ارزشی نداشت.

از همین رو من به شما رئیس جمهور فدراتیف روسیه می نویسم که:

اکثر رهبران افغانستان را بسیار آسان می توان خرید.

نوت:

ترجمه بعضی اصطلاحات روسی:

نخال = چشم سفید

دالبایوب = لعنتی

پراودا = ارگان نشراتی حزب کمونیست

تپه های لینن = جای که مقامات قصر کرملین در زمان شوروی سابق زندگی می کردند.

ترجمه: عظیم بابک

فرار - ۲۶

به همین ارتباط یعنی مسأله خروج ارتش ۴۰ از افغانستان که به گفته داکتر نجیب الله، انگار ببرک کارمل به گرباچوف گفته باشد، شما مجبور خواهید شد تا بار دیگر یک ملیون سرباز را به افغانستان گسیل کنید، ولادیمیر سنیگروف ژورنالیست مشهور روسی مصاحبه‌ی دارد با ببرک کارمل فقید که اینک بخش‌هایی از آن تقدیم می‌شود:

ببرک کارمل: در پراودا حقیقت وجود ندارد. نجیب الله دروغ می‌گوید که گویا من مخالف خروج قشون شوروی بودم. گویا من به گرباچوف اعلام نمودم که هرگاه صد هزار عسکر را بیرون کنید در آینده مجبور خواهید بود در افغانستان یک ملیون سرباز را بر گردانید. این یک دروغ محض است. من البته باید این ادعا را رد کنم؛ اما با نظر داشت اوضاع پیچیده در افغانستان و کشور شما، به این امر دست نخواهم زد.

متن روسی این نامه‌ها:

در لینک زیر دیده می‌شود:

https://www.facebook.com/permalink.php?story_fbid=1760568184235904&id=100008482177015

برخی یاد مانده‌ها و دیدگاه‌ها:

داکتر حیدر عدل:

«رفیق عظیمی گرامی درود بر شما، زمام بخش‌ها را که زیر نام فرار با زحمات تهیه و ترتیب نموده و نشر مینمایند بطور دقیق مطالعه مینمایم.

درین بخش در مورد محو فزیک‌ی رفیق کارمل فقید بدستور رهبران فرومایه شوروی وقت دو مطلب را خدمت‌تان مینویسم.

اول، هنوز رفیق کارمل به شوروی یا روسیه تبعید نگردیده بودند و رییس شورای انقلابی بودند.

خبر رسید که محافظین خانه رفیق کارمل را تبدیل نمودند و همه افراد جدید هستند و بدون سلاح.

بادی گارد های رفیق کارمل هر یک رفیق رسول و رفیق حسین را که هر دو حیات دارند و شاهد هستند نیز خلع سلاح نموده اند.

من در دفتر کارم نشسته بودم که زنگ تلیفون به صدا در آمد. گوشی را برداشتم، زنده یاد رفیق امتیاز حسن خطاب به من گفتند عاجل به دفتر داکتر صاحب بیا. منظور شان دفتر شادروان داکتر صاحب اناهیتا بود. عاجل رفتم، هر دو رفیق صحبت داشتند. بمجرد دیدن من بصورت مختصر رفیق امتیاز گفتند. از منابع موثق اطلاع رسیده که قصد ترور رفیق کارمل را دارند. موثر رفیق X را که نمبر

پلیت وزارت را دارد میگیری و در ادرس های مشخص که برایم سپردند میروی و سلاح را در موتر گذاشته می اوری.

در طول چند ساعت سلاح ها جمع اوری گردید و انها را بطور مخفیانه از دیوار سازمان صلح و همیستگي به منزل رفیق کارمل رسانیدیم؛ و پنج نفر از جمله خود داخل خانه شدید و برای مدت یکماه شب و روز آنجا بودیم.

اطلاع بعدی یکی دو روز بعد رسید که پلان طوربیست که از کلینک کمیته مرکزی حزب که متصل منزل شادروان رفیق ببرک کارمل موقعیت داشت، شبانه چند نفر با لباس ملیشه بی بالایی رفیق کارمل حمله مینمایند و ایشانرا به قتل میرسانند.

در بیرون انعکاس ان طوری داده میشود که گویا ضد انقلاب دست به این توطئه زده و ایشانرا ترور نمودند.

در طول همین یک ماه چند بار دیده شد که از طرف روز بالایی بام کلینک افراد مختلف بالا شده و موقعیت خانه رفیق کارمل را ارزیابی مینمایند. ازینکه انها متوجه ما شدند و دانستند که افراد مسلح داخل منزل هستند و بیست و چهار ساعت همه جا را زیر نظارت دارند. اقدام به حمله ننمودند. زیرا میدانستند که با مقاومت ما روبرو شده و با صدای فیر ها همه پوسته های اطراف آنجا واقف میگردند.

به این شکل دومین پلان ترور رفیق کارمل خنثی گردید؛ و ما بعد از یکماه از منزل ایشان خارج شدیم.

در مورد ترور اول میخوام خدمت رفقا بنویسیم که اگر رفیق ما اجازه بدهند تا با ذکر نام ایشان همه جریان را بنویسم در ان صورت از اولین اقدام به ترور رفیق کارمل نیز خواهم نوشت.»

شیر صارم:

«در اینجا دانستن این مطلب هم بی ربط نخواهد بود. آخرین ملاقات زنده یاد رفیق کارمل با گورباچوف و رهبری شوروی وقت ملاقاتی که با خط دفاع خردمندانه و قاطع شادروان ببرک کارمل از منافع مردم و کشور اش و عدم موافقه به فیصله (معامله) یکجنابه با سرنوشت حیاتی مردم و کشور اش صورت گرفت برای گورباچوف و شرکای بین المللی اش ناقوسی بود که به صدا در آمد و همین بود که مشترک دست به کودتا سفید زدند. زشدند.»

<https://www.facebook.com/photo.php?fbid=1628301477412931&set=a.1410959855813762.1073741834.100006992824485&type=3&theater>

عظیم بابک

«یک چیز روشن است: خروج بی موقع شوروی ها از افغانستان محصول بازی ها بچگانه داکتر نجیب و رهبری بعدی انحلال گران حزب مانند لایق و رهبران خلقی بود. خروج فاجعه بود و تراژیدی های بعدی افغانستان پیامد همان خروج است. گروه انحلال گر و رهبران بعدی حزب وطن در برابر سرنوشت یک ملت و یک انقلاب با کودنی خیلی نازل برخورد کردند.»

درست است که گورباچف به اردوگاه سوسیالیزم و کشورهای سمتگیری سوسیالیستی خیانت بزرگ کرد، اما شوروی ها از قدیم با افغانستان روابط ویژه داشتند و اگر باند انحلال گر و خلقی ها مانند رفیق کارمل به ژرفای مسئله میاندیشیدند و نه به منافع آزمندانه ی خود شاید در رهبری شوروی دیدگاه ها در رابطه با خروج تغییر میکرد. رهبری شوروی برنامه خروج نداشت. وعده های کودتانه نجیب قدرت طلب مبنی بر دفاع مستقلانه دیدگاه شوروی را تغییر داد.

این رهبری کردن حزب وطن دفاع مستقلانه میگفت اما در زمان حاکمیت خود یک گام به نفع اردو و قوای مسلح نه تنها برنداشت بلکه بعضی ساختارهای آن مانند قوای سرحدی و قوماندانی دفاع انقلاب را از بین برد. اردو و قوای مسلح ج.د.ا به کمک

شوروی و با درایت سیاسی و زعامت با تدبیر ببرک کارمل ساخته شده بود و خیلی توانمند. نابود ساختن ساختار های حزب دموکراتیک خلق هم کودنی دیگر سیاسی حزب وطن بود.»

حشمت رستگار:

«چند نکته ی قابل توضیح!

چنین معلوم می شود که قبل از پلنوم ۱۸، فعالیت های فریکسیون و حزبی به اوج اش رسیده بوده که در سخنان شادروان کارمل قبل از سفر به مسکو با هئیت همراه مطرح می شود.

از جانب دیگر سخنان گرباچوف که به مخاطب افغانی خود می گوید که شما تکیه گاه اجتماعی ندارید، این ندارید و آن ندارید یکنوع بهانه و چنه زدن است، در حالیکه شوروی ها قبل از قیام هفت ثور، و بعد از آن همه چیز و سیر حرکت تحولات را با پرسونل بزرگی داشتند بخوبی می دانستند.

قیام در قبایل که پول های فراوان در آن سرازیر شد و تاکنون ادامه دارد چه نتایجی داشت؟»

فرار - ۲۷

"نافرجامی سفر نجیب الله به پاکستان!"

حمید محتاط معاون رییس جمهور نجیب الله در کتاب سقوط سوم، جمهوری دوم چنین می نویسد:

«... بعد از انکشافات سریع اوضاع سیاسی نظامی در شمال، داکترنجیب فوراً جهت خود را تغییر داد و به این عقیده رسید که به پاکستان سفر نماید. البته سازماندهی سفر به همکاری رهبران منتفذ قبایل ماورای سرحد و خاد صورت گرفت و قرار بود در اوایل اپریل عملی شود.

داکترنجیب سعی داشت در سفر قریب الوقوع، غلام اسحاق خان رئیس جمهور پاکستان و نواز شریف، صدراعظم آن کشور را ملاقات کند. در ترکیب هیئت عبدالوکیل وزیر خارجه، غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی و محمد اسحاق توخی،

دستیار رئیس جمهور شامل میشدند. در نظر بود که هواپیمای حامل رئیس جمهور و تیم او در یکی از میدانهای نظامی نزدیک اسلام آباد فرود آید. برنامه و سازماندهی این سفر با محرمیت نهایت و پنهان از انظار اعضای حزب و دولت صورت گرفت و از رهبری حزب و وطن، هیچ کس خبری نداشت و از جانبی هم رئیس جمهور از حضور وزیر خارجه در ترکیب هیئت خیلی ناراض بود. امانیتوانست او را کتمان کند! هدف اصلی سفرا جلوگیری پیشروی جبهه متحدشمال و خطراتی گویا که متوجه شکست انحصار حاکمیت قبایل پشتون میشد تشکیل میداد. داکتر نجیب الله میخواست به رهبران پاکستان گوشزد کند که منافع آن کشور در پرتو تشکیل جبهه متحدشمال به خطر مواجه است؛ اما سرانجام این برنامه محرم افشا شد و سخت زیر فشار رهبران حزب و وطن قرار گرفت که میخواستند این اتحاد نامقدس داکتر نجیب در جهت برآوردن اهداف شوم تشکیل شود و حکمتیاری به حمایت مستقیم سازمان استخباراتی پاکستان با نجیب وارد معرکه سیاسی افغانستان گردد. از این رو برنامه خطرناک از درون خنثی گشت و بکس های سفری در میدان هوایی ماند و هواپیما جانب پاکستان پرواز نکرد.

پس از تحریم سفر نافر جام، داکتر نجیب درسراسیمگی و وحشت زده ی بسرمیرید و مذاکرات خود را بانمایندگان حزب اسلامی حکمتیاریتاریخ نهم اپریل آغاز کرد. درسازماندهی این مذاکرات شخصی بنام فردوس خان مهمند نقش اساسی بازی کرد. در جلسه برنامه عمل مشترک، هنوز هم در حالیکه ستاره اقبال اوافول کرده بود از تلاش در جابجا کردن کادرهای حزب اسلامی در کرسی های حکومت دست نبرداشت، تصمیم اتخاذ شد. برنامه مساعی مشترک، پاسخی به اتحاد نیرومندوروز افزون شمال پنداشته میشد. تلاشهای نافر جام از جانب طرفداران داکتر نجیب مانند طارق والی پروان، معلم فتح و معلم فرید کوهستانی مربوط حزب اسلامی صورت گرفت که از پیشروی نیروهای احمدشاه مسعود جلوگیری به عمل آورد. بتاریخ هشتم اپریل، فرمانده مسعود با نیروهایش وارد گلپهار شد و طی یادداشتی، تقاضا کرد تا اسامی افسران فرقه دوم جبل السراج را معرفی و در تفاهم و تساندن بآنها، برنامه پیشروی مشترک را طرح ریزی کند. اسامی ۳۱ نفر افسر اعضای حزب در فرقه دوم جبل السراج، هدایت داده شدند تا تأمین امنیت خیابان سالنگ بانیروهای مسعود تشریک مساعی نماید. این تشریک مساعی در ده سال جنگ افغانستان سابقه نداشت که دو نیروی متخاصم از خصومت دست می بردارند و باهم در فضای برادری امنیت منطقه را تأمین می نمایند.

داکتر نجیب سخت کوشید تا از بهبود اوضاع و پیشروی نیروهای نظامی در شمالی جلوگیری کند تا فرصت داشته باشد و برنامه های خود را پیاده سازد. ولی انکشاف اوضاع در جهت مخالف ارمانهای او حرکت میکرد و بساعت دویجه نهم اپریل از آخرین

فیر راکت زمین به زمین سکا به استقامت قرارگاه مسعود دریغ نورزید و خوشبختانه که راکت مسیر خود را تغییر داد به هدف اثابت (اصابت) نکرد و آسیبی بمیان نیاورد.

داکترنجیب باهم پیمانان حزب اسلامی اونا کام شدند. طارق والی چاریکار با طرفداران داکترنجیب در آن ولایت توسط حزب اسلامی نجات و به پاکستان انتقال یافتند. چاریکار و میدان هوایی بگرام به روز پنجشنبه نهم اپریل در تحت فرماندهی نیروهای مسعود درآمد. در همان روز رابطه گارنیزون بگرام با کابل قطع شد و رئیس جمهور نمیدانست که چه تدابیری را در پیش بگیرد؟

جلسه شورای اجراییه حزب وطن تحت قیادت داکترنجیب در نیمه شب روز پنجشنبه دایر گردید تا بطور مشخص اوضاع پروان را تحت بررسی قرار بدهد.

رئیس جمهور به این تصمیم رسید که برای آخرین بار اهداف را زیر ضربات نیروهای هوایی قرار دهد و جلوی پیشروی سریع را بسوی کابل بگیرد.

جنرال وطنجار، وزیر دفاع ملی در جلسه گزارش داد که ساعت دو بجه دیروز نیروهای مسعود به میدان هوایی بگرام دخول را انجام دادند و اکنون بگرام مکمل تحت کنترل فرمانده مسعود قرار گرفته است.

آنگاه رئیس جمهور پرسید:

“ جنرال مصطفی قوماندان میدان هوایی بگرام کجاست؟”

وزیر دفاع پاسخ داد که جنرال مصطفی با مسعود است.

بعداً رئیس جمهور محل اقامت صنغت الله آمر میدان هوایی بگرام را جویا شد.

بالاخره وزیر دفاع گفت:

“ رفیق نجیب! از سرباز تاجنرال کسی حاضر نیست بیشتر از شما دفاع کند. راه بیرون رفت موجود نیست به جز انتقال قدرت!” دو ساعت مانده بود که روشنایی شفق به باشندگان شهر نوید روز پر آشوب بعدی را هدیه کند، باز باشندگان شهر در ابهام و گمراهی نفس تازه کنند. لیکن برای داکترنجیب یکی از روزهای تلخ بود که خود را در حالت تنهایی و بدون دفاع یافت و اشک از چشمانش جاری شد. و آماده گی خود را برای انتقال قدرت اعلام نمود و از دیگران خواهش کرد تا روی روند انتقال قدرت کار کنند. اعضای شورای اجراییه حزب وطن بهت زده و بانگرانی ها جلسه را ترک نمودند. و ساعت سه بجه صبح بود که وزیر خارجه برایم تلفونی تماس گرفت گفت:

“ آقای محتاط! بالاخره داکتر نجیب آماده انتقال قدرت است چون فیصله کرد. حالاً هبری حزب مستقلانه برنامه انتقال را دنبال می کند ما میتوانیم بدون سهم او قدرت را به حکومت موقت مجاهدین انتقال بدهیم.»

فرار - ۲۸

نامه های زمربالی پسر وکیل نیک محمد شوهر همشیره نجیب الله در مورد مامایش دوکتور نجیب الله رییس جمهور پیشین افغانستان نوشته جیلانی گلشنیار در باره مصالحه ملی دوکتور نجیب الله

بخش نخست:

«اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان از خود می پرسند، چه واقع شد که مصالحه ملی زمان حاکمیت شان به سردرگمی و عدم موفقیت مواجه گردید و سرانجام به ابتدال سوق داده شد. برای پاسخ به این سوال نخستین مراجعه هر عضو حزب به سایت پیام وطنی ها که خودها را هواداران داکتر نجیب الله رئیس جمهور پیشین افغانستان و مبتکر طرح مصالحه ملی می پندارند، صورت می گیرد. سایتی که متأسفانه آگنده است از دشنام و فحش به آدرس کسانی که مصالحه را بادید دیگر و از نگاه دیگری نگرند.

سوگمندان که گرداننده گان این سایت تا همین اکنون به جز این که با شعارهای تکراری و نوشته های عاطفی طرح ناکام مصالحه ملی را یک طرح کارا معرفی کنند و ازبام تا شام درباره دستاورد های ناچیز آن سخن بگویند و هرکسی را که یک کلمه حرف درباره چون و چرای آن مصالحه نامنهاد بر زبان آورد، دشمن مردم افغانستان، جاسوس، خاین و وطنفروش معرفی و حتی برخلاف اصول و عرف و سنت های پسندیده انسانی به بسته گان و خویشان نویسنده توهین و اهانت روا دارند و بدین سان زبان حقیقت را ببرند، کار متمر دیگری انجام نداده اند. این ها اگر درگذشته یاران نیمه راه داکتر نجیب بودند و دردشوارترین شرایط وی را رها کرده و رهسپار دیار غرب شدند، اکنون نیز باین گونه موضعگیری های دگم و تعصب آمیز و با به کار بستن دشنام های بازاری که افزار های ناپسندی اند برای ترور شخصیت ها، به داکتر نجیب نیز رحم نکرده و باعث می گردند تا قضاوت عوام الناس در مورد شخصیت خود وی و تیم همکاری از بنیاد تغییر کند.

مثلاً اگر همان نویسنده محترمی که به اجداد یک شخص که حالا در میان ما نیست نمی‌تواند از خود دفاع کند، تجاوز کرده است، می‌دانست و این قدر فهم می‌داشت که اگر پاسخ دشنامش را با ذکر حقیقتی که بارها درباره آن سخن زده شده است، مثلاً بنویسند که اختر محمد خان پدر نجیب هم یک انسان رشوه ستان بود و برای اندوختن ثروت نامشروع در وکالت تجاری پشاور بارها به منافع ملی مردم افغانستان خیانت کرده و اسنادی هم ارائه کند یا مثلاً صدیق برادرش نسبت توهین و تحقیر و زخم زبان حق و ناحق نجیب به احمد شاه مسعود پیوست و کتاب صدیق را از طریق انترنت به دسترس جهانیان قرار دهد و یا بنویسد که داکتر نجیب با یکی از نزدیکترین خویشاوندانش قبل از ازدواج روابط جنسی داشت و اسنادی هم ارائه کند، چه به روی این دوست نادان داکتر صاحب باقی می‌ماند؟ گذشته از این اگر از همین سایت وطنی‌ها بررسی که اگر این قدر به دوکتور نجیب محبت دارید و اشک‌هایی که می‌ریزید حقیقی اند نه اشک‌های تمساح پس چرا گذاشته‌اید که قاتل داکتر نجیب به صورت آزادانه در شهر کابل زنده‌گی کند؟ آیا حتی یک مقاله پژوهشی و یا کدام رساله بی‌مانند رساله با ارزش رزاق مامون در مورد وی نوشته‌اید؟ آیا در طول این همه سال کوچکترین پژوهشی برای به میدان کشیدن چهره اصلی قاتل و شرکای جرمش انجام داده‌اید؟

به هرحال منظور من این بود که درباره مصالحه ملی زمان داکتر نجیب الله از دید دیگر مطالب زیادی در سایت‌های حزبی‌ها موجود نیست ولی در سایت‌هایی که خود‌ها را بیطرف می‌پندارند، بارها در این مورد مطالبی نوشته شده است و یگانه علت ناکامی این پروسه را عدم صداقت جانب شوری و دست نشانده‌اش یعنی کسی که خرد و ایمانش را به گریباف فروخت و به زور وی توسط کودتای حزبی خود را رئیس جمهور ساخت دانسته‌اند. و همچنان برخی‌ها ناکامی این طرح را در ارائه آن از موضع ضعیف و انمود کرده‌اند نه از موضع قدرت.

آری مصالحه باید از موضع قدرت صورت گیرد تا مخالفین به آن گردن نهند، نه از موضع ضعف و با عذر وزاری. این گفته همان تضرع و الحاحی را به یادمان می‌آورد که داکتر نجیب از احمد شاه مسعود برای ابراز پست و زارت دفاع افغانستان انجام داده بود؛ و در واقع همان زمانی را به خاطر مان‌تداعی می‌کند که چندین بار آقای عبدالحمید محتاط را برای راضی ساختن مسعود به پنجشیر فرستاد و چندین بار محبوب الله کوشانی را مجبور ساخت تا رخت سفر بربندد، رنج سفر بر خود هموار کند و به نزد احمدشاه مسعود برود و وی را راضی سازد برای اشغال این پست در آن شرایط حساس سیاسی - نظامی کشور؛ اما از زبان همین دوشاهد زنده گفته می‌شود که مسعود به خاطر آن به این تقاضا جواب رد داده بود که او هم سخت هوشیار و تیز فهم بود و نجیب

را در عملکردش صادق نمی پنداشت و این عمل وی را یکی از شگرد های تکتیکی - اوپراتیوی ک. جی. بی به خاطر بدنام ساختن و شعله ور ساختن آتش نفاق بین مجاهدین و درنهایت به جهاد مردم افغانستان تلقی کرده بود.

اما نقاط ضعف مصالحه را روس ها نیز پس از فروپاشی اتحاد شوروی به میدان کشیده اند. چندسال پس از فروپاشی شوروی بسیاری از تحلیلگران، خاطره نویسان و اشتراک کننده گان درجنگ افغانستان که به نام "افغان" ها خود ها را نامیده اند و افتخار هم می کنند، در مورد مصالحه ملی آن زمان دیدگاه های خویش را بیان کرده اند. یکی از آن ها زمروفسکی (منظور زمریالی است) در مقاله خویش نوشته تحلیلی ژرفی ارائه داده است از مصالحه آن زمان:

- "بنده به این معتقد است که نجیب و تیمش به (کمپلکس نظامی - صنعتی) شوروی وابسته بود و همیشه نماینده مستقیم منافع این کمپلکس در افغانستان بوده است. - ناکامی نظامی شوروی در افغانستان، رکود درزندهگی اقتصادی و اجتماعی جامعه شوروی، نابسامانی و هرج و مرج زائیده شده از وضع اقتصادی در مردم... و سرانجام رهبری جدید، شوروی را به این متقاعد ساخت که نمی تواند به شکل سابق و با دیکته نظامی منافع خود را درجهان امروزی حفظ نماید؛ بنابراین از جانب گریباچف در شوروی سیاست باز سازی اعلان گردید که در همه عرصه ها با خود دگرگونی هایی را همراه داشت. این تغییرات و دگرگونی ها منجمله در عرصه سیاست خارجی شوروی نیز پدیدار گردید. از اثر همین سیاست بود که گریباچف و تیم باز سازی اش به این نتیجه رسیدند تا از افغانستان عساکر خود را خارج نموده و خود را نجات بدهند؛ بنابراین و روی همین ملحوظ رهبری وقت رژیم کابل یعنی ببرک کارمل را با نجیب تعویض نمودند و با روی کار آوردن نجیب سیاست جدید یعنی "مصالحه ملی" را که از باز سازی و طرز تفکر نوین سیاسی در شوروی منشاء می گرفت، اعلان نمودند.

با اعلان این سیاست و توافقات ژنیو، شوروی ها عساکر خود را از افغانستان اخراج نمودند ولی با خروج عساکر شان از افغانستان منافع معین شان در افغانستان باقی ماند. - بعد از سال ۱۹۸۵ با تغییراتی که در نتیجه (باز سازی) در شوروی بوجود آمد؛ سه جریان به سه موضعگیری مشخص در مورد باز سازی در حاکمیت شوروی بوجود آمد:

۱- موضع گریباچف و دیپلوماسی شوروی که در آنوقت در رأس دیپلوماسی شوروی ادوارد شیوارد نازری بود و طرفدار باز سازی و تغییرات در همه عرصه ها بودند.

۲ - موضع نظامی ها: نهایت محافظه کارانه بود زیرا آنان طرفدار تغییرات اساسی در جامعه نبودند و صرف منافع نظامی شان را محافظت می کردند.

۳ - موضع حزب کمونیست: این حزب در قبال مسایل افغانستان به دوگروپ تقسیم می شد:

گروپ نخست طرفدار گرباچف و باز سازی همه جانبه بودند و گروپ دیگر کسانی بودند که از طرح های نظامیان حمایت و از آن ها پیروی می نمودند که شعارشان باز سازی به شیوه تدریجی و محتاطانه بود. این سه موضع و جریان مختلف در شوروی در مورد خروج عساکر ایشان از افغانستان و تعویض رهبری در کابل هم نظر بودند؛ ولی در مورد نحوه و طرق پیاده نمودن سیاست مصالحه ملی و همچنان صداقت و یا عدم صداقت به این سیاست نظریات متفاوت بوجود آمد:

-ادوارد شوارد نادزی: که از جمله اساسگذاران سیاست طرز تفکر نوین سیاسی و باز سازی در شوروی بود، عقیده داشت تا سیاست مصالحه ملی همانطوری که از نامش پیداست باید یک هدف و استراتژی باشد و طرق و نحوهء تطبیق آن همچنان باید انسانی باشد. سفرهای شیوارد نادزی در آغاز به قدرت رسانیدن نجیب به کابل به منظور توضیح و تشریح این سیاست بود. وی پیوسته به نجیب هشدار می داد که به عناصر اساسی ذیل که برقراری صلح را در افغانستان تأمین کرده می تواند، توجه نماید:

-انصراف از انحصار قدرت. - قطع سلاح های ثقیل از جانب شوروی به کابل. - آتش بس یک جانبه. - دیالوگ با اپوزیسیون. - رهایی همه زندانیان سیاسی - و سرانجام و در تحلیل نهایی انتقال قدرت سیاسی به اپوزیسیون به شکل مسالمت آمیز و متناسب به نتایج مذاکرات. با چنین موضعگیری، شیوارد نادزی از جانب نظامی های محافظه کار شوروی زیر فشار قرار گرفت و نظامی های شوروی نماینده خاص خود و بکتور پتروویچ پولینیچکه را به حیث مشاور خاص نجیب به کابل فرستادند و نظریات نظامی خود را توسط وی به نجیب که از اینقرار اند، انتقال دادند:

-سیاست مصالحه باید یک تاکتیک باشد نه یک استراتژی. - بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان در اختیار حکومت کابل باید سلاح های کشتار جمعی تیپ " سکا " و " اورگان " داده شود. - مصالحه با دشمن ضعیف مطرح است نه با دشمن قوی. - در آغاز باید با سلاح های قوی تیپ اسکا که از جانب شوروی به کابل فرستاده می شود، دشمن ضعیف و ضعیفتر گردد و بعداً به آنها دست مصالحه دراز گردد. - ائتلاف با دشمن ضعیف مواضع حاکمیت رژیم کابل را مستحکم می سازد - در سیاست خارجی و تبلیغات، سیاست مصالحه ملی یک استراتژی و هدف خوانده شود و وفاداری به آن

رکلام گردد. نجیب که طرح های نظامیان مسکو نشین را به نفع خود دید، نه تنها از آن حمایت نمود، بلکه به اشاره نظامی های شوروی با شیوارد نادزی روابط خود را تیره ساخت. این دو موضوع مختلف و متضاد با هم در شوروی سرانجام به سبکدوشی ادوارد شیوارد نادزی از پست وزارت خارجه انجامید؛ زیرا نامبرده از جانب نظامی های محافظه کار شوروی به جرم سازش با امریکایی ها در مورد مسأله خلیج و افغانستان نیز محکوم بود.

عدم صداقت نجیب به سیاست مصالحه و دوام جنگ و خونریزی در افغانستان او را در تاریخ مجرمتز و مسؤولتر نسبت به اسلافش (ببرک کارمل، امین و تره کی) قلمداد می نماید. او که همیشه با لحن آرام کنار رفتن از قدرت سیاسی را فریاد می کشید، به معنی آن نبود که به آرمان صلح وفادار بود، بل این ناگذیری و جبر زمان بود که به وی نشان داد چگونه حمایت گران نظامی وی در مسکو سقوط نمودند و ماشین نظامی - صنعتی در ماسکو چگونه رو به فروپاشی رفت.

* * *

و اما اگر چه می دانم که با نشر این نوشته خاطر عاطر کودتاجیان نهم ثور آزرده خواهد شد ولی مهم نیست. فقط در اخیر این حقیقت را بیان باید کرد که اگر این رئیس جمهور "باتور" ما که می گفت سر را می دهیم و سنگر را نمی دهیم، سنگر را رها نمی کرد و نیمه شب بدون این که هیچ گونه خطری وی را تهدید کند راه فرار را در پیش نمی گرفت و در عوض به قوای مسلح خویش اعتماد می کرد، نه کسی دروازه های کابل را به روی اشرار بی فرهنگ می گشود و نه دروازه های شهرهای دیگر این کشور بی در و پیکر را، و ای چه بسی که زندهگی تقدیر دیگری برای این مردم تیره بخت ما رقم می زد؛ اما حیف که او با عدم صداقت خود مصالحه را بی اعتبار و در نهایت بدنام ساخت. دیگر چه بگویم: بهتر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران (مولانا)

این نامه را با ضمائم دیگر آن چندی پیش یکی از هموطنانان فرزانه که دوستدار حقیقت است و دشمن دروغ و ریا برایم فرستاده بود تا در مورد نشر و پخش آن اقدام نمایم. نامه بی از نزدیکترین خویشاوندان مرحوم دوکتور نجیب الله رئیس جمهور پیشین افغانستان در مورد حقیقت مصالحه ملی.

نویسنده نامه که در متن رویداد های آن زمان قرار داشته در حالی که نزدیکترین عضو خانواده رئیس جمهوری است، در عین حال یکی از نزدیکترین چهره های مورد اعتماد طراح مصالحه ملی نیز به شمار می رفته است؛ زیرا از میان صدها چهره سرشناس و با نفوذ برای پیشبرد حساسترین گام های اعتماد سازی و انجام دیالوگ

سازنده با یکی از اقوام کشور انتخاب و فرستاده می‌شود. او در این نامه افشاء می‌سازد که چگونه رئیس جمهوری به تحقق این سیاست از طریق صلح آمیز (دیالوگ و تفاهم) بی‌باور بود و چگونه آن را یک تکنیک می‌پنداشت نه یک طرح کارا و اساسی و ستراتیژیک. در حالی که در اسناد منتشره در دومین کنفرانس سراسری ح.د.خ. افغانستان چنین آمده بود: "دومین کنفرانس سراسری ح.د.خ.ا. مصالحه ملی را به حیث مشی ستراتیژیک حزب اعلام داشت." آری در آن زمان همه ما تصور می‌کردیم که مصالحه یک هدف ستراتیژیک است، یعنی هدفی که در دراز مدت از طریق ابراز حسن نیت، ایجاد زمینه‌های تماس و نزدیکی و به وجود آمدن فضای اعتماد و باور با مخالفین آغاز می‌شود و پس از فراهم شدن زمینه‌های دیالوگ بارهبران و فعالان و منتقدین طرف مقابل و ارج‌گزاری به آن پیشنهادات ایشان که بامناف ملی کشور در تقابل و تضاد نباشند، راه‌های رسیدن به قطع جنگ، تحکیم صلح و تأمین زمینه‌های عینی برای جلوگیری از بازگشت عوامل مخاصمت و جنگ و برادرکشی بررسی می‌شود. نامه راخواهر زاده نجیب الله آقای زمربالی برای یکی از دوستان خود جناب شفیع الله نوشته است.

زمربالی پسر نیک محمد خان وکیل دوره دوازدهم شورای ملی افغانستان (شوهر همشیره داکتر نجیب) است. او در سال ۱۹۶۱ در شهر کابل تولد شده و در سال ۱۹۸۰ از لیسه استقلال فارغ شده و در سال ۱۹۸۱ برای تحصیل در رشته روابط بین‌المللی به شهر مسکو اعزام شده است. بعد از ختم تحصیل و گذشتاندن دوره یک ساله خدمت عسکری در سال ۱۹۸۸ در وزارت خارجه ماموریت خویش را آغاز کرده است. زمربالی پس از مدتی کار در وزارت خارجه بار دیگر جهت تحصیل - اخذ دکترا - به ماسکو می‌رود و بعد از ختم تحصیل به وطن برنگشته و به سوئیس می‌رود تا به حیث پناهنده سیاسی قبول شود. طوری که از محتوای نامه‌ها برمی‌آید آقای زمربالی در آغاز تحت تأثیر مامای بزرگش داکتر نجیب الله بوده و نه تنها در سازمان دموکراتیک جوانان عضویت داشته است؛ بل عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بوده است؛ ولی بعد از آن که مامای دیگرش صدیق الله در تضاد اندیشه‌یی با برادر بزرگش قرار گرفته و کتابی درباره خصوصیات اخلاقی او نوشته و با خانمش ثریا بهاء به پنجشیر رفته و به احمد شاه مسعود پناه می‌برد، زمربالی نیز با داکتر نجیب الله قطع مراد کرده و هنگامی که پناهنده می‌شود، حقایق فروانی را نیز در مورد افکار و کردار مامایش به نشر می‌رساند که برخی از اظهاراتش در آن موقع در رسانه‌های غربی بازتاب گسترده می‌یابند.

از فحوای نامه‌های او این امر نیز برمی‌آید که این آقای زمربالی شخص با سواد و با دانشی است که گهگاهی تحلیل‌های سیاسی با اهمیتی در مسایل آن زمان کشورش

داشته است. اینک بخش هایی از این نامه که درحقیقت طنز تلخی است از تاریخ معاصر کشورمان تقدیم خوانندهگان ارجمند می‌شود تا چه درنظر آید؟ البته در این ماجرا بنده بی دخل است و هیچ تبصره بی جز در موارد بسیار ضروری نمی‌کند؛ زیرا از یک سو این نامه به اندازه بی‌گویا است که به هیچ تبصره بی‌نیاز ندارد و از سوی دیگر نگارنده این سطور می‌ترسد تا پیام وطنی‌ها (کودتاجیان چهاردهم ثور ۱۳۶۵ خ) باردیگرتوان شنیدن حقیقت را از دست داده خشمگین شوند و این بارنیز با تمام لا و لشکر دروغ، باد و بخارشان را بیرون ریخته نویسنده این سطور را هدف گرفته و اگر بتوانند دمار از روزگارش به در آورند.

برای کوتاه ساختن نامه از تعارفاتی که آقای زمیریالی برای دوستش در آغاز نامه نوشته است، صرف نظر می‌شود - جای تأسف است که این نامه مزین با مهر وزارت خارجه افغانستان نیست و امضای آقای زمیریالی نیز درپایش دیده نمی‌شود و به همین سبب شاید مورد قبول کودتاجیان واقع نشود، ولی از آن جایی که نامه به خط و قلم آقای زمیریالی است و در عین زمان کست آواز وی نیز به دسترس قرار دارد، بنابراین جای نگرانی نیست. - گفتنی است که نقل این نامه به معنی تأیید تمام محتویات نامه از سوی نگارنده این سطور نیست. - این نامه مطابق اصل است و مو به مو بدون هیچ تغییری در املا و انشای آن تایپ شده است. فوتو کاپی نامه درپایان این نبشته تقدیم است: اینک شما و نامه بی‌که درحقیقت مشتکی است از خروار درباره حقیقت مصالحه ملی و صداقت طراحان آن نسبت به عملی شدن این طرح.»

فرار - ۲۹

نامه زمیریالی

قسمت دوم:

«درست سه سال و چهار ماه قبل، زمانی که من آخرین ماه مکلفیت عسکری ام را درگردیز سپری می‌نمودم، از جانب نجیب الله مامایم، با یک بخش از قوم منگل به دیالوگ مؤظف شدم. در رأس این بخش نور احمد خان و اسماعیل خان که از (۲۰۰۰) نفر مسلح نماینده گی می‌نمودند، قرار داشتند. هدف از این دیالوگ متقاعد ساختن آنها به سیاست " مصالحه " و انصراف از جنگ مسلحانه بود. بعد از ملاقات اول با آنها درگردیز؛ با آنها قرار گذاشتیم تا در (۲۰) عقرب همان سال با نجیب الله در کابل ملاقات نمایند، و هر دو جانب شرایط خود را پیش نموده تعهدات خود را عملی نمایند.

بالاخره، این ملاقات در تاریخ قبلاً تعیین شده در مقر ریاست جمهوری به اشتراک خودم صورت گرفت. من که تا این زمان به سیاست مصالحه به مثابه یک هدف می نگریستم، عقیده داشتم که این سیاست یگانه راه معقول حل معضله افغانستان بوده می‌تواند، و چنین دیالوگ‌ها می‌توانند نقش مثبتی را در این امر بازی کنند. در این ملاقات هردو جانب شرایط معین را پیش کشیدند. جانب قوم منگل در رأس اسماعیل خان طرح نمود: ۱- هر زمان که آخرین عسکر شوروی از افغانستان خارج شد، آنها از جنگ مسلحانه دست می‌کشند. ۲- قوم منگل به مانند "زرم‌ت" از وجود عناصر دولتی تخلیه شود و در اختیار آنها تیپ "خود مختاری قومی" داده شود، تا آنها به شکل عنعنوی انتخابات محلی را سازمان دهند. ۳- بعد از تدویر انتخابات محلی، آن‌ها مسئولیت مصونیت راه‌ها را گرفته و نمی‌گذارند سلاح‌های متنوع از پاکستان به داخل خاک افغانستان داخل گردد. ۴- تعیین معاش برای تمام دو هزار نفر مسلح، در نتیجه گرفتن مصونیت راه‌ها در منطقه قوم منگل "پکتیا".

نجیب با آنها در دادن خود مختاری موافقه ننمود و استدلال می‌نمود که برای چنین "خود مختاری" هنوز کاملاً وقت است. ولی ماهانه برای هر فرد مسلح به دادن (۳۰۰۰۰) افغانی موافقه نمود. بهر حال چون مسئله نهایی نشد، ملاقات برای یکماه بعد به تعویق افتاد و فقط همین دونفر اسماعیل خان و نور احمد خان، وظیفه گرفتند تا شرایط حکومت کابل را با افراد خود مطرح سازند. بعد از ختم مجلس و خدا حافظی با آن‌ها، نجیب از من خواست تا آنجا با وی باشم. بعداً نجیب به مشاورش ویکتور پتروویچ تیلیفون نموده، وی را نزد خود خواست. او که به زبان دری کمتر بلد بود، مرا به ترجمانی دعوت نمودند. من از صحبت آنها چنین دانستم که قبل از دیدار نجیب با نماینده‌های قومی مشاور نجیب به وی نظریات خود را در این زمینه گفته بود. نجیب از من خواست تا جریان ملاقات قوم "منگل" را به لسان روسی بازگو نمایم.

من جریان ملاقات را به وی نقل نمودم. بعد از آنکه او مرا شنید، از من خواست تا نظریات وی را همچنان به مامایم ترجمه نمایم. او گفت که: "او موافق نیست تا از این بیش با نماینده‌های این قوم تعهداتی صورت گیرد، چون آنها از لحاظ قوت نظامی ظرفیت بیشتری دارند و در منطقه حساس جغرافیایی کشور واقع شده‌اند. بعقیده وی عملیات نظامی وسیعی که در اواخر ماه قوس در استقامت جنوب کشور مطرح بود، برای بار اول از سلاح‌های کشتار جمعی تیپ "سکاد" و "اورگان" استفاده بعمل می‌آمد و دشمن بعقیده وی در آغاز با قوت نظامی ضعیف ساخته شود و بعداً با آنها دست مصالحه دراز گردد. بخاطریکه موجودیت دشمن ضعیف در ائتلاف بعدی پایه‌های حاکمیت کابل را تقویه میسازد.

همچنان "مشاور" بخاطر صحت نظریات خود از چهره [های] نظامی شوروی مانند "کریچکوف" و "وارینیکوف" یادآوری نمود که با آنها در این مورد تماس تلفونی داشته و آنها با عملیات نظامی وسیع قبل از برآمدن عساکر شان از خاک افغانستان تأکید بعمل آورده اند. به شخص خودم این مسئله کاملاً چیز نو و شنیدن آن غیر منتظره بود. من به لسان روسی با مشاور استدلال نمودم: که مصالحه یک هدف اعلان شده است و به فکر من باید برای تحقق این سیاست شیوه ها و طرق های انسانی در پیش گرفته شود و شما فکرنمی کنید که عملیات نظامی مسئله را هنوز هم بغرنج و بغرنج تر خواهد ساخت؟ چنین استدلال از جانب من در این لحظه برای هردو ناخوشایند و حتی غیر قابل تحمل بود. مامایم با عصبانیت زیاد بمن گفت: "که من صرفاً یک ترجمان هستم و حق ارائه نظر شخصی خود را ندارم و به زعم مامایم با داشتن چنین اندیشه کاملاً خام هستم.

بعد از خداحافظی و تشکری از مشاور، نجیب رو به من نموده گفت: "تو چگونه می توانی چنین بیندیشی، در شوروی تحصیل نموده ای و از همه اول باید به دوستان شوروی عقیده داشته باشی، آنها هیچگاه به ما غلط نمی گویند. حق بآنهاست. من که می خواستم باز هم از دلیل قبلاً گفته شده خود دفاع نمایم، مامایم با عصبانیت از من خواست تا اتاق کار او را ترک گویم. بار دیگر با نماینده های قوم منگل نبینم. با آمدنم به خانه مسئله را به پدرم باز گو نمودم، پدرم که دوست نزدیک اسماعیل خان بود، توسط حاجی راز محمد منگل از وی خواست تا از دوام ملاقات با حاکمیت خودداری نماید و همچنان از عملیات نظامی هم غافل نماند.

من، بعد از اخذ ترخیص در ماه عقرب سال ۱۳۶۷ نظربه رشته تحصیل ام در وزارت امور خارجه در شعبه ویزه خارجی بحیث مامور مقرر گردیدم. شروع ماموریتم در وزارت خارجه، با شروع تغییرات در اندیشه هایم همراه بود. من دیگر سیاست "مصالحه" را یک تکتیک دروغ فکر می نمودم و نجیب را یک غلام حلقه بگوش نظامی های شوروی. همچنان دیگر نجیب مرا به زعم خودش آدم نا مطلوب می پنداشت و به وزیر وزارت ما و افراد وابسته فامیل ما، مرا یک فرد مشکوک معرفی نموده بود. در چنین حالت و فضای نامساعد ایجاد شده از جانب مامایم من برای خود ادامه کار در وزارت خارجه را ناممکن دانسته و به این معتقد شدم تا به نحوی از انحاء از افغانستان خارج شوم. برای من که اختلافات درونی حزبی و دولتی روشن بود، با استفاده از این اختلافات از دوکتور "عبدالرحیم"، آنوقت رئیس انستیتوت علوم اجتماعی برادر عبدالوکیل وزیر خارجه یک بورس "دوکتورا" در رشته خود به شهر مسکو اخذ نمودم. در مدت زمانی سه سالی که من در ماسکو نبودم، شوروی در مجموع و شهر ماسکو به شکل اخص دستخوش تغییرات مهمی گردیده بود. جنبش دموکراتیک به

رهبری " ایلتنسن " اوج گرفته بود، وسایل اطلاعات جمعی تیپ رادیو، تلویزیون و روزنامه ها تغییرات کیفی نموده بودند. من بااستفاده از این فضا، رهنمای علمی خود را از جملهء دموکرات های روس به نام " انا کوزمینو... " انتخاب نمودم و درمشوره باوی تزرس دوکتورای خود را تحت عنوان (مصالحه درافغانستان یک تکتیک است، نه استراتژی) انتخاب نمودم. من درمدت یک سالی که درماسکو بودم تقریباً (۷۰٪) تیزرس خود را نوشتم.

"همچنان باید تذکر داد که دراین مدت که درماسکو بودم، کتاب مامای دیگرم صدئیق الله " راهی " تحت عنوان " آیا نجیب را می شناسید؟ " به دستم رسید. برای یک بخش از تیزرس دوکتورای خود از آن نیز استفاده بعمل آورده ام و همزمان این کتاب را با پول شخصی تکثیر نموده ودربین محصلین افغان پخش نمودم. ازعنوان تیزرس دوکتورای من بخش کلتوری سفارت افغانی درمسکو اطلاع حاصل نموده بود. مسؤل بخش کلتوری ... [مامایم] آگاهی یافته بود. از سفارت افغانی درمسکو خواسته بود تا تحصیل مرا قطع نموده وپاسپورتم را بگیرند و مرا دوباره به افغانستان بفرستند.»

نویسنده: زمریالی

گزینش: جیلانی گلشنیار

فرار - ۳۰

نخستین پلان ترور ببرک کارمل فقید توسط کودتاجیان ۱۴ ثوری

داکتر حیدر عدل:

«من هفته قبل در کمنت خود در رابطه به ترور فزیکي شادروان رفیق ببرک کارمل، برای شما بزرگواران وعده داده بودم تا در ارتباط به طرح پلان اول ترور زنده یاد ببرک کارمل برای شما همه ای جریان را بنویسم.

درین مدت چند روزبا برخی از بزرگواران در زمینه صحبت هایی داشتم که در نتیجه فیصله گردید تا جریان را بصورت مفصل بازگو نمایم، ولي از افراد نام نگیرم

بدین لحاظ از شما عزیزان نیز تقاضا دارم تا از من نخواهید که نام ان اشخاص را

بنویسم



دلیل اولی و اساسی ان اینست که انها از لحاظ امنیتی شاید مصونیت نداشته باشند و مورد لت و کوب و حتی به قیمت جان خود شان شاید تمام شود؛ و من شخصا به صفت انسان متعهد و آگاه، هیچ ارزو ندارم تا با نوشتن این حقیقت باعث مرگ و یا آزار جسمی انها گردم میدانم و باور دارم که بعضی از انها عضو همین صفحه در گستره زنده گی هستند و اگر نیستند، از طریق رفقا و دوستان شان حتما آگاه میشوند؛ و زمانیکه جریان را بشنوند، اطمینان دارم که عرق سرد از پیشانی شان خواهد ریخت و وجدان های شان انها را ملامت خواهد کرد. زیرا دست به چنین جنایت زدن و مجری برنامه ترور فزیکي رهبر خود شدن، انهم بخاطر رتبه گرفتن و تقدیر شدن و یا کدام پست مهم را بدست آوردن، کار هیچ انسان با وجدان و متعهد نیست به باور من مرگ هزار بار بهتر بود برای انها ازین جنایت کرده. ولی میدانم که امروز از کاری که کرده اند شاید بعضی از انها نادم و پشیمان باشند.

بر میگردم روی اصل پلان ترور

طوریکه رفیق عظیمی گرامی در ارتباط به نامه های گرباچف و ایلسن و هدایت ناجوانمردانه ترور فزیکي شادروان رفیق ببرك کارمل را در مبحث پیشین نوشته اند، این حادثه در روزهایی اتفاق می افتد که رفیق کارمل از رهبری حزب برکنار شده اند؛ ولی رییس شورای انقلابی هستند؛ و همزمان در همین روز ها چند محفل و مراسم نیز در شهر کابل از جانب رهبری حزبی و دولتی برگزار گردیده است.

در یکی از روز های خاص و از قبل پلان شده، سه نفر از اعضای بلند پایه حزبی و دولتی موظف میگردند تا ترور را با همکاری یک خارجی که از مسکو هدایت داشت انجام دهند

انها پلان را ترتیب و در منزل آقای صوفی زاده تاجر معروف که همان وقت یکی از مهمانخانه های وزارت امنیت دولتی بود، جابجا میشوند

منزل آقای صوفی زاده را همه میدانند که نزدیک سفارت ایران و منزل نعیم خان موقعیت دارد که خانه رفیق کارمل نیز در همان نزدیکی ها بود. یعنی متصل خانه نعیم خان.

زمانیکه موتر حامل رفیق کارمل در مقابل خانه صوفی زاده میرسد. راه بندان مصنوعی یا ساخته گی که از قبل آماده گی داشتند ایجاد میگردد. تا نشان زن با خاطر آرام از داخل منزل، کارش را انجام دهد. قسمی که در بالا تذکر دادم و تکرار مینویسم که، نشان زن یا سنابیر ماهر خارجی با تفنگ مخصوص ساخت ایتالیا همانجا با سه فرد دیگر حضور دارند، سه نفر که یکی شان قبلا وفات نموده و دو دیگر زنده هستند، زمانی که این حادثه را با جزئیات ان که من مینویسم و میخوانند. باور دارم که هر لحظه مو بر اندام شان راست میگردد. همه باور داریم که حقیقت هیچگاه پنهان نمی ماند و روزی آفتاب میگردد و رسانه یی میشود. ولی انها همان لحظه مست چوکی و قدرت بودند و این روز را بخواب هم نمیدیدند.

موتر رفیق کارمل در محل از قبل تعیین شده توقف داده میشود و بهانه هم راه بندان است. از قضا و از خوش چانسی رفیق کارمل و بد چانسی گرباچف قاتل و گروپ ترورش، در همین لحظه و بر حسب تصادف یکی از رفقای مسؤل در وزارت امنیت و ادم با قدرت در ان زمان و از ارادتمندان خاص رفیق کارمل و مخالف پلینوم هجده تصادفا در محل میرسد و زمانیکه متوجه میشود که موتر رفیق کارمل در راه بندان گیر مانده با سرعت موترش را پهلوی موتر رفیق کارمل ایستاد میکند و خودش با بادبگارد هایش تلاش مینماید تا راه بندان ساختگی را رفع نمایند. حقیقت هم همین است که این رفیق اصلا از پلان ترور آگاهی ندارد. فقط معجزه یی او را برای رفیق کارمل فقید میرساند؛ و ایشان از تیر رس ان نشان زن دور میشوند. با این تصادف پلان نافرجام و ناجوانمردانه گرباچف با گروپ جانب افغانی اش خنثی میگردد؛ و انها برای پلان دومی آماده گی میگیرند که مرتبه دوم را بطور خلاصه قبلا در صفحه گذاشته ام

ممکن چند بار دیگر نیز پلان کرده باشند که من و یا دیگر رفا از انها آگاهی ندارند

به هر حالت این حوادث از حافظه تاریخ پاک نمیگردد و کسی انرا فراموش نخواهد کرد. شاید نزد شما عزیزان سوال ایجاد گردد که این پلان با این اشد محرمیت اش چطور افشاه میگردد. در جواب باید گفت که هیچ جنایتی از چشم بیدار عدالت دور نمی ماند.

بازگو نمودن این داستان باز هم چهره واقعی این سه فرد را افشاه مینماید که من از ان صرف نظر کردم.»



فرار - ۳۱

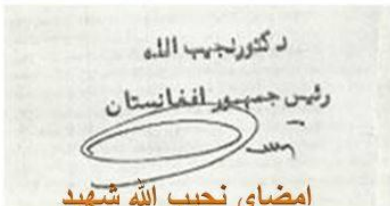
اتهام کودتا بر اعضای اصولی و متعهد حزب د خ ا بر ضد داکتر نجیب درنامهء بس از مرگ نجیب الله

مدت ها پیش نامه یی از نام داکتر نجیب الله نشر گردید که درمورد حوادث آخرین شب و روز زندهگی نجیب الله قلم فرسایی شده بود و درآن از وجود توطیه یی که گویا برضد وی صورت گرفته ووی را وادار به فرار ازکشور نموده باشد، سخن زده شده بود. راوی نامه داکتر نجیب الله. محل نوشتن آرامگاه مرده گان (قبرستان)، نویسنده یکی از حواریون وی که در قبروی داخل شده

روزگار خرابی است، نازنین



نامه پس از مرگ



امضای نجیب الله شهید
در پای حکم شماره (۷۰)

نجیب

امضای نجیب الله شهید
در پای نامه جعلی

و این نامه را از زبان وی نوشته است.

اگر چه در باره این نامه در سلسله یادداشت روزگار عجیبی است نازنین از این قلم مطلب دراز دامنی نوشته شده است، اما چون در بحث «فرار» به برخی از فراز های آن مبنی بر دروغ های شاخدار تیم یاوه سرای او اشاره کرد، بخش هایی از آن نوشته را این جا می گذارم:

در این نامه که نه عنوانی دارد و نه مقدمه یی و نه کدام سلامی و یا تعارفی و نه تاریخی، داکتر نجیب الله همین طوری راساً قصهء کودتا را برای حواریونش از آمدن چهار جنرال قوای مسلح به دفتر کارش شروع می کند و می نویسد که آنان گفتند که شما خود را به ما تسلیم کنید:

"... شما خود را بما تسلیم کنید که اوضاع خراب می شود و ما امنیت شما را نگاه می کنیم! از دفتر خارجشان کردم و خود را دست بسته به آنها تسلیم نکردم."

آری، از همین نخستین جمله برمی آید که این نامه را رییس جمهور پیشین افغانستان ننوشته بلکه نامه توسط همان چهار کلاه کم سوادى نوشته شده که تا هنوز نمی دانند امنیت نگاه نمی شود بلکه امنیت تأمین می گردد. وانگهی آیا امکان دارد که چهار جنرال قوای مسلح اینقدر ساده و ابله باشند که بدون هیچ مقدمه یی با دستان خالی به نزد رییس جمهور بروند و صاف و ساده از او بخواهند که خود را به ایشان تسلیم کند. و رییس جمهور هم آنان را از دفتر خود خارج کند و به ریش شان بخندد؟

رییس جمهور در جمله بعدی از جلسه یی که با افسران قوای مسلح پیش برده بود صحبت می کند. جلسه یی که انگار در روز یکشنبه دایر شده باشد؛ اما معلوم نیست که در کدام تاریخ و کدام ماه؟ البته منظور این نیست که چنان جلسه یی دایر نشده است، بل مراد این است که اگر این نامه را رییس جمهور در زمان حیاتش می نوشت، حتماً تاریخ آن را نیز ذکر می کرد.

... "هوش کنید که دست به کدام ماجرا نزنید و کدام کودتا را سازمان ندهید که اول خودتان می سوزید. یک بیانیه مفصل که ثبت شده است اما نشر نشد. بیانیه تاریخی که بعد شما خواهی دید. گوشهای شان را باز کردم زیرا از پلان ها آگاهی داشتم - شاید بگویید چرا پلان ها را خنثی نکردی؟ می توانستم این کار بکنم، ولی دوباره باید دست به شمشیر می بردم..."

حالا اگر به این گفتار دقت کنیم متوجه می شویم که رییس جمهور تمام افسران قوای مسلح را که در آن مجلس گرد هم آمده بودند اخطار می دهد که به کدام ماجرا جویی دست نزنند و کودتا نکنند؛ اما کسانی که در چنان یک جلسه بی حاضر بودند می گویند که چنین سخنان نا سخته یی را از زبان داکتر صاحب نشنیده اند. از طرف دیگر او چطور می توانست با گفتن چنان جملاتی که خطاب به تمام حاضرین جلسه بود، در آن شرایط بسیار پیچیده و حساس، همه را با یک چوب بزند؛ زیرا ا که اظهار این جملات به این صورت روشن و شفاف نما یانگر بی اعتمادی او نسبت به جنرالان و مسؤولین قوای مسلح بود، نبود؟ اما همه می دانند که داکتر نجیب الله مرحوم کسی نبود که از پلانی خبر داشته باشد و آن را برملا سازد. او آدم ساده یی نبود. گذشته از آن خصوصیت کاریش اجازه یی چنین کاری را به او نمی داد. واقعیت این است که اگر او می دانست که کودتایی در شرف انجام است، به خاطر دفع آن به هر کاری که از عهده اش برمی آمد دست می زد. حتادست بردن به شمشیر. وانگهی کجاست نوار آن بیانیه؟ اگر چنین جملاتی در آن بیانیه وجود می داشت حتماً به دسترس مردم قرار می دادند. دیگر این که مگر بیانیه را - حتماً اگر تاریخی باشد - می بینند یا می شنوند؟ در همین سطور نامه نویسی قلابی خط دیگری نیز مرتکب می شود که یقیناً دوکتور نجیب الله نمی توانست مرتکب شود. ببینید او می نویسد " می توانستم این کار بکنم " ولی اگر نامه را داکتر صاحب مرحوم می نوشتند چنین می نوشت: " می توانستم این کار را بکنم ". این را به خاطر آن نوشتم که او رییس جمهور یک کشور بود. و می دانست که

آنچه می نویسد باید فصیح و روان و قابل خواندن باشد. و البته همه می دانیم که در چنین مواردی او بسیار دقیق و حساس بود. نبود؟ با نیم گاهی به نامه یی داکتر نجیب الله که از دفتر سکاچ ملل متحد عنوانی سر منشی ملل متحد نوشته شده، این ادعا ثابت می شود. باری، من از این حرفهای بی سر و بی پا وبدون مبتدا و خبر که در این پراگراف کم نیستند میگذرم به خاطر کوتاه ساختن این مقال. ورنه آیا شخصی که دانشکده طب دانشگاه کابل را تمام کرده باشد و به هر دو زبان رسمی کشور خویش تسلط عام و تام داشته باشد چنین جمله گنگ و بی مفهوم می نویسد؟

... "در آنموقع ملل متحد هم با من نبود و دهها مطلب منفی دیگر مسوولیت در برابر مردم و تاریخ را چه جواب میدادیم در برابر جهان و ملل متحد چه جواب می گفتم ولی متأسفانه قبول نکردند".

خواننده آگاه بامن همداستان خواهد بود که حتا اگر نویسنده نامه، ضمایر مفرد و جمع متکلم و نکته گذاری را نیز مراعات می کرد باز هم فهمیده نمی شد که منظور او از قبول نکردند چه کسانی است؟

میگویند دروغگو حافظه ندارد. آری، درست و به جا گفته اند، چرا که نامه نویس در بالا نوشت که روز یکشنبه با افسران قوای مسلح جلسه را پیش برده است ولی حالا چنین می نویسد:

"فردا صبح روز چهارشنبه مزدک و کاویانی، سر خود به گارنیزیون کابل رفته و آنجا اعلان کردند که گویا ما تمام صلاحیت ها را دیشب از داکتر نجیب گرفتیم"

حالا باید از نامه نویس پرسید - نی از داکتر نجیب الله مر حوم - که فردای روز یکشنبه از چه وقت به این طرف روز چهارشنبه شده است که ما نمی دانیم؟ این مسأله نیز که گویا جنابان مزدک و کاویانی به گارنیزیون کابل آمده باشند و چنان حرفهایی گفته باشند، بیخی غلط است. آخر مگر به اصطلاح، شهر

هرت بود که هرکسی بیاید و یک چیزی بگوید و برود و گارنیزیون کابل قبول کند. نکته دیگر این که من در ساعت یازده بجه روز ۲۶ حمل همان طوری که در کتاب اردو و سیاست نوشته ام از دفترم به هیچ جای دیگر نرفته بودم. و این مسأله نیز که گویا من از داکتر صاحب خواسته باشم که استعفايش را به من تقدیم کند، به هیچ حسابی جور نمی آید. آخر مگر من رییس ارکان او بودم یا معاون او یا منشی کمیته مرکزی، که چنان حقی به خود قایل می شدم؟ از سوی دیگر باید گفت که در آن ساعاتی که نویسنده نامه از آن یاد می کند، آب از آب تکان نخورده بود و پادشاهی داکتر صاحب برقرار بود، پس چگونه و با کدام قدرت و صلاحیت به دفتر رییس جمهور می رفتم و می گفتم آمده ام که استعفاي تان را به من تسلیم کنید؟

در پراگراف بعدی، این نامه نویس فریب کار، در مورد طیاره هایی که به امر شخص رییس جمهور به مزار شریف پرواز کرده بودند و وظیفهء شان انتقال پرسونل جنرال دوستم به کابل بود، شرح بی موردی را از زبان رییس جمهور می آورد که به هیچ صورتی از صور باحقیقت مطابقت ندارد. در این مورد من در اردو و سیاست و یکی دو نیشته یی دیگر توضیحات کافی داده ام، در اینجا همینقدر یاد آوری می کنم که چون قوماندان هوایی ومدافعه هوایی دگر جنرال عبد الفتاح، از جمله افسران با دسپلین اردوی افغانستان بود، امکان ندارد که بدون امر شخص رییس جمهور یا وزیر دفاع وقت اوامر مقامات دیگر را از جمله بیروی اجرائیه حزب را در مورد پرواز طیارت به مزار شریف قبول کرده باشد؛ زیرا که او سلسله مراتب را که یکی از پایه های اساسی انضباط و دسپلین نظامی است همیشه مراعات می نمود. نامه نویس در همین جا می نویسد: "از قوماندان هوایی ومدافعه هوایی فتاح تیفونی پرسیدم، به امر کی این کار را کردی؟ گفت به امر بیروی سیاسی از کمیته مرکزی. گفتم سر قوماندان چی شد، دولت چی شد، که باز بیروی سیاسی عنان قدرت را بدست گرفت؟ فوراً طیاره ها را دوباره بخوای".

حالا اگر با نظر ژرف و دقیقی به این جملات نگاه کنیم، می بینیم که هم جنرال فتاح به عوض بیروی اجرائیه، بیروی سیاسی می گوید و هم رییس جمهور. مراد این است که بعد از تغییر اساسنامه حزب وطن، دیگر کسی بیروی اجرائیه را بیروی سیاسی نمی گفت، چه رسد به رییس حزب وطن که خود مبتکر آن دگر گونی ها در نام، اساسنامه و مرامنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود، پس چگونه رییس جمهور در نوشته هایش بیروی اجرائیه را بیروی سیاسی می نویسد نه یکبار بلکه چندین بار؟ نکته دیگر این است که همه می دانند که طیاره های حامل سربازان جنرال دوستم ساعت ۱۱ شب به کابل رسید؛ اما از این نامه پیدا است که طیاره ها در طول روز به کابل رسیده بوده باشند؛ یعنی پیش از شام. خوب دیگر، به این می گویند دروغ اوپراتیفی؟ اما دروغ های شاخدار دیگر هم هست در این سند!

نامه نویس درسطور پایین، می نویسد که که وکیل (وزیرخارجه) به دفتر رییس جمهور می رود، برای آشتی کردن و عفو خواستن:

... "در دل گفتم که نجیب یکی اش خو فیصله کرد که حساب توخو امشب تمام است. (ص ۶ نامه). در این میان وکیل پیوسته به خانه تیلیفون می کند که ما منتظر بین سیوان هستیم، آمد، نامد؟ اصلاً مرا چیک می کند که در خانه هستم یا نه ثریا خواهرش نیز لطف کرد دوبار تیلیفونی اطلاع مرا گرفت و احوالم را پرسید، اگر کدام امر و خدمتی باشد دیدند که من مانند سنگ در جای خود مستقر استم و بجای شور نخوردیم. نان شب را با توخی و احمد زی در دفتر خوردیم و به طرف خانه آمدیم تا در آنجا معطل آمدن و ملاقات با بینان سوان باشیم".

حالا اگر به این گفته ها اندکی توجه کنیم در همان جمله اول می بینیم که انگار کدام آدم او باشی قصه رندی ها و چالاکای هایش را برای دوستان کوچه گی اش با زبان بازاری حکایه می کند. وانگهی تناقض آشکاری هم در این گفته ها وجود دارد. از یک طرف او می نویسد که وزیر خارجه به دفترش آمده بود و از طرف دیگر می نویسد که به خانه اش تیلیفون می کرد که ببیند در خانه است

بیانه؟ حالا اگر از نامه نویس بپرسیم که خودت نوشتی که وکیل به دفترت! آمده بود، یعنی می دانست که در دفترت هستی و درخانه ات نیستی، پس چگونه پیوسته - نه یکبار نه دوبار - به خانه ات تلفون کرده می رفت؟

همچنان انشا و بافت نامه هم کاملاً با روش املائی داکتر صاحب مرحوم فرق دارد؛ و خواننده آگاه به یک نظر درک می کند که نویسنده این نامه با نویسنده نامه یی که برای سرمنشی ملل متحد فرستاده شده بود، آدمهای متفاوتی هستند. مثلاً در این جملات می بینیم که نویسنده حتا سواد کافی ندارد که نامه اش را از لحاظ گرامری درست بنویسد. به طوری که گاهی ضمیر جمع می نویسد و گاهی مفرد، گاهی زمان حال و گاهی ماضی مطلق و زمانی ماضی نقلی یا ماضی بعید: ". دیدم ساعت ۲ شب شد ۳ معاون بنان سوان درکابل دوسیاسی و یک نظامی وارد قصر نمبریک شدند وگفتند که بنان سوان بمیدان کابل آمده طیاره اش را محاصره کرده اند ویرا نمی گذارد که پیاده شود واصراردارند که دوباره پرواز کند- به تلفونها رفتم که همه قطع شده بودند بدون آن که معطل موتر خود شوم من وجفسر واحمد زی و توخی. سوار موترهای ملل متحد شده با معاونین آنها یکجا خواستیم به گار نیزیون بروم تا معلوم کنیم که چرا بینن سیوان را نمی مانند. در چهار راهی ما را ایستاده کردند. نام شب می دهیم کسی توجه نمی کند، خود را معرفی مینماییم، می گویند می شناسیم که رییس جمهور هستید. پس بگذارید برویم، اجازه نیست. دفعتاً همه پروت کردند و گیت های تفنگ ها را کشیدند و فضل خداوند که موتر ها از ملل متحد است."

بلی، بانداک توجهی به این جملات در می یابیم که نویسنده نامه تا چه حد دروغگو و عوام فریب است. مثلاً آدم حیران می ماند که چگونه رییس جمهور را که نام شب هم دارد در چهارراهی ایستاده می کنند ولی سه نفر ملل متحد آزادانه در نیم شب در شهر کابل چکر می زنند و کسی پرسان نمیکند که کجا بخیر؟ باز این موضوع نبودن موتررییس جمهور هم عجب جفنگی است، آخر چه کسی است نداند که موتر رییس جمهور و بادی گاردهایش بدون امر احمدزی مرحوم،

رییس ریاست دهم خاد حتا یک بلست هم دور نمی رفت؛ و شب و روز نوکریوال بود؛ اما واضح است که نویسنده گان نامه برای این که رفتن رییس جمهور و همراهانش را از طریق زینه یی که به دیوار دفتر اسکاب ملل متحد گذاشته بودند، ماست مالی نموده و توجیه نمایند این درامه را در ذهن خیال پرداز خود پرورانیده و به روی کاغذ آورده اند اما زهی خیال باطل. آخر مگر مردم کاه خورده اند؟ از سوی دیگر هر کسی اگر به این جملاتی که در زیر آن خط کشیده ام، نیم نگاهی بیفکند، به آسانی در مییابد که نویسنده نامه یا زبان دری را نمی فهمد و یا از قواعد و اصول دستور زبان فارسی آگاهی اندکی دارد. می گذریم از این نکته که رییس جمهور "گیت کلاشینکوف" را "گیت تفنگ" نمی گفت و لی چگونه می توان از این حرف گذشت که نامه نویس ادعا دارد که به گار نیزیون می رفتند اما در چهارراهی آنان را ایستاده کردند. نخست باید پرسید کدام چهار راهی؟ اگر منظور چهار راهی آریانا باشد، و پهره داران آنجا که از گارنیزیون کابل نبودند، رییس جمهور را متوقف ساخته باشند پس چگونه او و همکابانش توانستند به چهار راهی میدان هوایی خواجه رواش و قرار گاه قوای هوایی و مدافعه هوایی خود را برسانند. چراکه از همین نامه پیدا است که افراد جنرال دوستم تنها در حواشی میدان خواجه رواش جا به جا شده بودند یک سطر پایین تر می خوانیم:

... "با واکای تاکی به خیالم با گرنیزیون کابل تماس می گرفتند و اینها می گویند که موتر ها از ملل متحد است و از آنجا امر فیر نمیدهند که فیر بالای موتر های ملل متحد مسوولیت کلان دارد. بعد از معطل شدن چند دقیقه، دوباره برگشتیم. و چون تلفونهای خانه قطع بودند، تصادفاً آمدم دفتر ملل متحد در اسکاب که تلفونی با گارنیزیون کابل تماس بگیریم" ...

به ارتباط این سخنان دروغین، نخست باید گفت که با این دستگاه کوچک مخابراته، که واکای تاکی نام دارد گارنیزیون کابل هرگز با قوماندانی اعلی قوای مسلح ارتباط نداشت. از این دستگاه تنها غند ۷۱۷ انطباط شهری برای ارتباط

میان تولیهای خود استفاده می کرد و دو الی سه دستگاه آن به نزد تولی محافظ گار نیزیون کابل بود و پس. ارتباط مخابره با قوماندانی اعلی قوای مسلح توسط دستگاه محرم زاس و دستگاه های طاقت بلند بیسیم و همچنان تلیفونهای سیمدار وزارت مخابرات و سه نمره یی وزارت امنیت دولتی تأمین بود.

...و به اسکاپ که می رسند تلیفون می کنند به گارنیزیون که باز هم تصادفاً - عجب تصادف هایی - تلیفون را عظیمی برمی دارد و رییس جمهور برای عظیمی چنین وچنان می گوید و عظیمی هم می گوید که نمی دانم صاحب لُچک ها آمده اند و ... که صد البته دروغ محض است. چرا که در آن موقع رییس جمهور به تنها مسأله یی که نمی توانست ببیندش مسألهء مسولیت گار نیزون کابل در قبال نرسیدن بینن سیوان به دفترش بود. بلی همان طوری که در اردو و سیاست نوشته ام رییس جمهور برایم تلیفون کرد و گفت که غند ۷۱۷ را به میدان هوایی خواجه رواش بفرست تا افراد دوستم راز بین برده و خلع سلاح نمایند؛ اما من گفتم که شخصاً می روم و سعی می کنم بدون توصل به اسلحه، نماینده سرمنشی ملل متحد را به نزد تان بیاورم. پس آنچه این رییس جمهور قلابی نوشته بیخی غلط است. در همینجا، نامه نویس در صفحه نهم نامه اش می نویسد: "... (این ها می خواستند بنان سوان را از میدان رخصت کنند و بعداً با خاطر جمعی به داد بنده حقیر و فقیر برسند که بنده چیزی که هیچ در فکر ما نبود به آنجا آمده بودیم که گویا تلیفون بکنیم و برویم منتظر بنان سوان در خانه باشم) دیدیم که عظیمی وارد اسکاب شد و بنان سوان را با خود آورد رسم تعظیم بجا آورد و خواهش کرد که صاحب! بخاطر امنیت شما دو تانک و چند زرهپوش آورده ام تا شما اینجا مصوون باشید و خواهش می کنم که از اینجا خارج نشوید و به این ترتیب ما در اسکاپ باقی ماندیم".

عرض شود که نامه نویس خواسته است با جملات بی سر و ته یی که در بین قوسین گرفته است، رفتن و بعداً اعتکاف نمودن رییس جمهور را در دفتر اسکاب توجیه نماید. و صد البته که معشوق بهانه (قطع تلیفونها) است. عرض دیگر این

که نامه نویس همینقدر باید می فهمید که آوردن دو تانک و چند زرهپوش و یک قوت دردهن دروازه اسگاب ویا در اطراف آن به معنای همان کودتایی خیالی بود که اکنون با نوشتن نامه های پس از مرگ می خواهند آن را به واقعیت تبدیل کنند.

خواننده عزیز قبل از این که صفحات دیگر این نامه را بکشاییم وبه اباطیل دیگر مندرج در آن نظر اندازیم، بهتر است به طور نمونه دو صفحه از نامه های پیش از مرگ و پس از مرگ داگتر صاحب مرحوم را باهم مقایسه کنیم:

نامه یی که باخط و امضای رییس جمهور از دفتر اسگاب ملل متحد عنوانی بطروس بطروس غالی نوشته شده:

- ۹ -

تا بیزدن تا من بجوم . آدمم - رشاب و تنی ازینا بملفون
 کردم تعادنا عظیمی بود وقت بروزش گفتم که هر چه می کنید بفرمایید
 روی نایده سر منشی را در میدان حدودی مطلق بجهت داشته اید و اینک از دفتر من
 من با سر منشی از نام من بجوم مخصوصه مدد لیت و عواقب تمام مسائل از زبان
 سوزن بدتر نرسد بدوش تا خواهد بود . بودیم گفت که میدانم
 صاحب ایکه؟ آمده اند . نمی فهمم چه می کنند اینک من ددلا در میوم
 در بیان و ای آدمم (این) میخواستند بیان سوزن را از میدان اخراج
 کنند و بعد با خاطر همی . داد بده حقیر و فقیر برسند که بنده چیزی
 هیچ در مگر بنده . آنگاه آمده بودیم که تو با بملفون بگیم و بودیم
 فخر بیان سوزن در خانه با ششم) دیدیم که طرف ای بایچه مع
 عظیمی دور رشاب شد در بیان سوزن را با خود آورد . رسم تعظیم ای
 آورد و خواست کرد که صاحب خاطر امنیت شما در تانک و چند
 زره پوش و یک قوت با اطراف رشاب آورده ام تا شما در اینجا مهربان
 باشید و خواست می گفتم که از اینجا منو خارج نشود . در این ترتیب
 ما در رشاب باقی ماندیم

می بینید که تشنگی در اینجا را نیز ما دست دبا نکرده ایم
 حدود و در مقامات که خود را - آن سیرده بودیم ما را به اینجا می نند

- ۹ -

آیا در برابر سرودن این جنک، رخسارات و غنای تاکنون دست
 اسلامی افغانستان چه عکس العمل نشان داده است ؟
 - یقیناً که راپور عکس را با کورا همز او بشکر خاص عمل نموده اند
 امروز حقوق بنده، در مورد جنک ای اخیر در کابل و جوانب حقوقی سیاست ای دولت
 به مطالعه حد کتاب سیدیه است
 در جانب دیگر اینهاست که حالت دفتر عمل متدی با چشم جهان
 جهانی که در طول سال ای جنک از مجاهدین حمایت نموده است و اکنون
 نیز دولت اسلامی افغانستان به کفایت و حمایت عمل نموده صورت جدی دارد
 در مصیبت عمل متدی تمام دلائل حقوقی و قانونی را در اختیار دارد تا
 نه تنها رهبری دولت اسلامی افغانستان را قضاوت به حد بجه آنها بکنند
 سازد تا با فریبت مسون من به خارج میروند نماید .

حد کتاب کنم !

با در نظر داشت حقایق فوق که خاطر نشان گردید . علی الرغم صورت ای
 مستعد شما ، فراموشندم تا در زمینه خروج مسون ایشان از افغانستان
 در یکجا شدن با نامیل ، اقدامات صورت صورت گیرد .
 اجراءات خود را با در دیگر تجدید سید اوم .

با چشم
 کجیب


۱۳۷۱ هجری

۲۴ فروردین ۱۹۹۲

نامه پی که منسوب به داکتر نجیب الله است و گویا برای کدام دوستش نوشته شده
 باشد:

فرار - ۳۲

به ارتباط پلان ترور زنده یاد رفیق کارمل

نوشته رفیق جیلانی گلشنیار

«برنامه بار دوم ترور زنده یاد ببرک کارمل توسط گروپ اوپراتیفی نجیب الله! به تأیید از نوشته رفیق داکترحیدر عدل در رابطه به اولین برنامه ترور زنده یاد ببرک کارمل توسط گروپ اوپراتیفی نجیب الله، قابل یاد آوری دانسته می‌شود: دربرگهای (۴۶۵ و ۴۶۶) جلد اول کتاب ((از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان))، تألیف عبدالوکیل وزیر خارجه پیشین افغانستان، در این

(در این رابطه چنین آمده است:

"ازمانیکه نجیب الله به تاریخ ۴ ماه می ۱۹۸۶، در پلینوم هژدهم کمیته مرکزی حزب بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب انتخاب شد، توافق شده بود تا ببرک کارمل بحیث رئیس شورای انقلابی در رأس قرار داشته باشد. چنانچه ببرک کارمل تا تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶ در این مقام قرار داشت؛ اما موجودیت ببرک کارمل در کابل بحیث رئیس شورای انقلابی برای نجیب الله درد سر بزرگ بود؛ زیرا نمی توانست در موجودیت ببرک کارمل، از اتوریتیه لازم برای اجرای وظایف در ح.د.خ.ا و دولت برخوردار باشد. لهذا از همان روز اول انتخابش به سمت منشی عمومی کمیته مرکزی، تلاش کرد تا بهر قیمتی که میشود، ببرک کارمل را از سر راه خود دور سازد.

در اولین اقدام، چند تن از اعضای بیروی سیاسی، از جمله صالح محمد زیری، نور احمدنور، محمد اسلم وطنجار، سید محمد گلابزوی و اینجانب را نزد ببرک کارمل فرستاد تا از وی تقاضا گردد که به مسکو برود. در این ملاقات، ببرک کارمل ضمن آن که تقاضای ما را قاطعانه رد کرد، مطالبی در ارتباط تحولات در اتحادشوروی و اتخاذ سیاستهای گارباچف بیان نمود و گفت:

«من تمامی آثار مارکس و لنین را از سر ورق زدم و در هیچ جای آن به اصطلاحات پروسترویکه و گلسنوست "بازسازی و علنیت" برخورددم. اگر این سیاستهای گارباچف موفق شود گفته میتوانم که وی متفکر و نظریه پرداز بالاتر از مارکس و لنین خواهد بود. در غیر آن، طوری که من فکر مینمایم، گارباچف با این نظریات خود، هم اتحادشوروی و هم جهان سوسیالیستی و از جمله افغانستان و ما را با این سیاستهای خود، به نابودی و تباهی می کشاند».

در جریان این صحبت ها یک بار نوراحمدنور از سلطان علی کشتمند یاد کرد، ببرک کارمل با بسیار ناراحتی اظهار داشت: «زمانیکه اسم از کشتمند گرفته می شود، خاطر من از وی به شدت آزرده و دلم از رفاقت و دوستی سیاه می گردد؛ زیرا ما سالها دوست و همکار نزدیک بودیم و هرچه در توان داشتم برای ارتقای صلاحیتهای وی در حزب و دولت دریغ نه ورزیدم. توقع نداشتم که بالاخره در ضدیت بامن قرار می گیرد.» همچنان زمانیکه نوراحمد نور یک مرتبه در جریان صحبت اسم مرا با احترام یادکرد، ببرک کارمل فوراً برای نوراحمدنور گفت: «حال رفیق وکیل می گویند، بیاد دارید که در گذشته، زمانیکه وزیرمالیه بود، پیوسته پافشاری مینمودید که اعمال وکیل به یک عضو سی ای ای می ماند. این اتهام برای یک حزبی بدترین حرف است. خیر باشد، طوریکه من وکیل را می شناسم وی به آسانی از ویتنام نیامده، بعداً شما خواهید دید که چطور در مورد باشما برخورد می نماید.»

در اخیر صحبت ببرک کارمل رو به طرفم نمود و گفت: «توهم خوش نباش که وزیر خارجه و عضو بیرونی سیاسی شدی. چندی قبل زمانی که رفیق دوست وزیر خارجه نزد من آمد وگفت، که من از وزارت خارجه تبدیل می شوم، برایش گفتم: خوب است بگذار که بالای دیگرها پلانهای شوم خود را عملی سازد.» سرانجام ببرک کارمل، بالاچاره علیرغم خواست خودش، بنابر تقاضای مکرر و پافشاری نجیب الله، رهبری اتحادشوروی و شخص گارباچف موافقه نمودند که به مسکو فرستاده شود. حاجی محمد څمکنی یکی از شخصیت های غیر حزبی بحیث کفیل رئیس شورای انقلابی از تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶، تا تاریخ ۳۰ سپتمبر ۱۹۸۷، در این مقام قرار گرفت. بعد آنجیب الله بحیث رئیس شورای انقلابی اعلام گردید و حاجی څمکنی بحیث معاون شورای انقلابی برگزیده شد. سپس بزودی در لوی جرگه که بتاريخ ۲۹ و ۳۰ نوامبر ۱۹۸۷ دایر گردید، نجیب الله برای هفت سال بحیث رئیس جمهور افغانستان انتخاب گردید.

بعدآبه سرعت به تصفیه هواخواهان و طرفداران ببرک کارمل در حزب و دولت پرداخت. ابتدا محمود بریالی و دوکتوراناهیتا راتبزاد را در پلینوم ۲۵ میزان ۱۳۶۶، کمیته مرکزی، از عضویت در بیرونی سیاسی سبکدوش نمود. همزمان عده دیگر کادرهای سابقه دار را، از جمله، امتیاز حسن، یاسین صادقی، عبدالغفار لکنوال، ایوب کارگر، احمدشاه سرخابی، فدامحمد دهنشین، جنرال گل آقا، دوکتور غلام فاروق، محمد نسیم جویا، مجیدزاده، انجنیر نعمت الله، صمد پویا و خلیل کارگر را هم از عضویت اصلی و علی البدل کمیته مرکزی اخراج نمود.

بیوست به مطالب نقل شده از کتاب رفیق عبدالوکیل، یکی از محافظین رفیق بیرک کارمل که در حال حاضر در غربت زندگی را سپری می دارد، دریک صحبت تلفونی مطالب آتی را برایم اظهار نمود: زمانیکه فیصله بیروی سیاسی توسط نوراحمد نور، عبدالوکیل، صالح زیری، سید محمد گلابزوی و اسلم وطنجار، به رفیق بیرک کارمل انتقال داده شد. رفیق کارمل با لحن شدید با آنها صحبت نمود و گفت که هیچ گاه از وطن بیرون نمی شوم و در یک گوشه آن زندگی خواهم کرد. آنها با سرهای پائین از خانه خارج شدند. یک هفته سپری نشده بود که محافظین رفیق کارمل در نزدیکی بلاک، گروهی از افراد امنیت دولتی را مسلح با راکت اندازهای سرشانه ای توقف داده که می خواستند به سوی منزل نشینمن رفیق کارمل شلیک کنند لیکن برای آنها اجازه نزدیک شدن به بلاک داده نشد.

بار دوم همین افراد باز هم تلاش کردند تا خود را به بلاک نزدیک سازند. این بار بایک برخورد شدید لفظی خاتمه یافت و جریان موضوع به رفیق کارمل انتقال داده شد. رفیق کارمل تمام رفقای محافظ که در حدود ۵۰ نفر بودند نزد خود خواست و با آنان صحبت نمود و خواهش کرد که وی را تنها بگذارند و خود بروند تا از طرف گروپ اوپرتیفی نجیب الله صدمه نبینند و یا گشته نشوند. رفیق کارمل برای ما گفت که نجیب هر آنچه را که بخواهد عملی میدارد و از تحقق پلان خود دست بردار نیست. رفقا بطور قاطع حرفهای رفیق کارمل را قبول نمودند و گفتند هرگاه شما کشته شوید، باید ما هم همراه شما کشته شویم. بگذار که نجیب ما را همراه شما ترور کند. صحبت ما طول کشید و بالاخره محافظین، رفیق کارمل را تنها نگذاشتند. بعد از این رویداد رفیق کارمل از رفقا، خواهش نمود تا برایش قلم و کاغذ بیاورند. رفیق کارمل موافقه خود را به خارج شدن از وطن نوشت و به بیروی سیاسی فرستاد. در مدت چند روز مسایل مربوط به سفر رفیق کارمل به اتحاد شوروی حل گردید و ایشان عازم مسکو شدند. جیلانی گلشنیار»

فرار - ۳۳

بخش هایی از نوشته احمد بهار چوپان

«درپاسخی به اسحق توخی درباره شخصیت چند چهره داکتر نجیب الله

برگرفته شده از آریانا نت

...» شاید بد نشود اگر اندکی به عقب برگشته به شخصیت اصلی رهبر ملی شما آقای دکتور نجیب الله از دید افراد خانواده، رفیقان انترناسیونالیست و مشاورین ایشان نگاهی بیندازیم آنگاه مطلب را پی بگیریم، تا ببینم ایشان سجایا و ظرفیت های اخلاقی ایرا که شما خواسته اید برایشان دست و پا کنید دارا بوده اند یا خیر؟

حسن آغاز را با اظهارات برادر او " صدیق الله راهی " می نمایم که در مورد برادرش، پس از پناهنده شدن به ایالات متحده امریکا گفته بود: " نجیب علاقه فراوانی به موسیقی و فلم های هندی داشت. از همان دوره متعلمی در رفتار و لباس از هنرمندان فلم هندی تقلید میکرد و غرق در فساد اخلاقی بود. او در برابر اعضای فامیل با خشونت رفتار میکرد و بار ها مادرکلان، مادر و خواهرش را موردضرب و شتم قرار میداد. در میان اعضای فامیل نفاق و تفرقه ایجاد میکرد. مادر را علیه پدر، پدر را علیه مادر، برادر را علیه خواهر و یکی را علیه دیگری تحریک میکرد و همه را به جان هم می انداخت. یاران و هم نشینان او افراد بد اخلاق و بدمعاش بودند و جرایم و فساد اخلاقی را با آنها یکجا مرتکب می شد...»

شاید هیچ برادری مجبور به جعل اینگونه اکاذیب در حق برادرش نگردد، مگر اینکه واقعا شاهد همچو اعمالی از برادرش بوده باشد! رهبر ملی شما هنگامی که ریاست خاد را داشت، در آن کرسی دمار از روزگار مردم برآورده بود. خود در شکنجه های زندانبان سیاسی سهم میگرفت و زندانی را تا سرحد مرگ می کوبید. اعدام ها و کشتار مخالفین بدون محاکمه او تا به جایی رسید که دل جنرالان اشغالگر روسی را بدرد آورد. " باری جنرال "پترو خالکه " از جنرالان شوروی از کشتار صد ها نفر بدست نجیب الله در هرات در سال ۱۳۶۰ به سرمشاور نظامی شوروی در کابل شکایت کرد که نجیب ... در هرات دیوانگی را شروع کرده و به اعدام کردن بدون پرسان و محاکمه ادامه میدهد. سرمشاور نظامی جنرال (قارییف) به او گفت: " من خبر بودم که داکتر طب نجیب الله بسیار مرد سنگدل است. ولی با وجود این تصور هم نمی توانستم که بعد از پخش اوراق تبلیغاتی ما که در آن گفته شده بود: اگر دشمن تسلیم شود عفو میگردد، باز هم امر اعدام آنها داده شود. این مطلق حیوانیت است... همه این ها که هستند چوچه های ... هستند مخصوصاً این نجیب..."

شما با دلایل نا موجه خواسته اید از نجیب، مشی مصالحه ملی و طرح ملل متحد دفاع نموده، نجیب را شهید صلح خواهی و حسن نیتش اثبات کنید، اما اسناد و شواهد خلاف اینها را میگویند؛ زیرا او تنها زمانی از صلح صحبت میکرد که سوال حفظ خودش و حزیش بر اریکه قدرت مطرح میبود. در غیر اینصورت این مصلحت ها را پیشیزی هم نمی خرید.

بخشی از سخنان آن مبتکر مشی مصالحه ملی را که موفقیت آنرا در آتیه موفقیت های نظامی خود جستجو میکرد خدمت شما میارم:" ما باید چنان ضربات قوی بالای خوست وارد کنیم و چنان انتباه بدهیم که در خوست هیچ کس زندگی کرده نتواند. نباید اشرار حکومت موقت خویش را از پاکستان به خوست انتقال دهند. آنها نباید مصونیت احساس نمایند." * و شما که افتخار همراهی او را داشتید به یقین میدانید که این سخنان را رهبر شما هنگام سقوط خوست و زمانی که مجاهدین بر جلال آباد، پس از خروج قوت های روس، حمله نمودند ایراد فرموده اند.

از طرفی سخنان نجیب، طرح صلح و قران خوانی هایش، با توجه به پیشینه او و حزبش برای مردم و مخاطبین اعتماد آفرین نبود...

البته وابستگی به شوروی میراثی بود که از رهبر نابغه شرق، تره کی، که تنها سه صنف ابتداییه به مکتب رفته و مارکس و انگلس در خواب به او نازل گشته بودند؛ نسل اندر نسل برای رهبری حزب و دولت حزبی رسیده بود. ولی نجیب الله بیشتر از پیشینیان خود، سرش تا گردن زیر بغل روسها و کی جی بی بود به طوری که لقب کوچک نجیب الله نزد دوستان روسییش به قول "گنورگی کورنیکو" "فرزند موطلاپی کی جی بی" بود!

شاید این حرف به سیم آخر شما زده باشد و آواز های فریاد گونه تان را از همین حالا می شنوم ولی این هنوز کم است بیاید از قول همان ها رهبر ملی شما را که در پای تعهدش سر نهاد بهتر بشناسیم.

وابستگی و سر سپردگی ایشان را سرمشاور نظامی شوروی اینگونه حکایه می نماید "...نجیب الله در باره یک رشته مسایل نظامی پس از گفتگو با من (محمود قاریف) با نمایندگان کی جی بی گفتگو و آن را با ایشان به توافق میرسانید. رویهمرفته نجیب الله به عنوان کسیکه پیوند های نزدیکی با نمایندگان کی جی بی داشت به میزان زیادی تابع نمایندگان کی جی بی بود. نجیب الله میتوانست برای دیدار با رئیس ستاد کل نیرو های زمینی ارتش شوروی که از کابل باز دید می کند وقت پیدا نکند در حالیکه چندین شبانه روز پیهم با مامورین کی جی بی که از کابل باز دید میکردند، بسر میرد..."

سیاست مشی مصالحه ملی ایراکه دکتور نجیب در ۱۴ ثور ۱۳۶۵ هنگام تصدی ریاست حزب و دولت عنوان نمود، نیز با هدایت و رهنمایی مسکو طرح و اعلان گشت. جنرال گروموف درینمورد میگوید: "با گزینش نجیب الله به سمت دبیرکل حزب دمکراتیک خلق افغانستان، به یاری و کمک بلافصل مشاورین حزبی شوروی استراتژی تازه ای تدوین گردید که هدف آن زدایش رویارویی های داخلی در کشور

بود. این استراتژی در سراسرگیتی به نام مشی آشتی ملی (مصالحه ملی) شهرت دارد*.

نجیب الله، به هرترفندی بخاطر جلب اعتماد مردم و ماندن در محور حزب و دولت دست نشانده دست یازید، در روزهای آخر حاکمیتش به آیات و احادیث مبارکه متوسل شد و با ابتکارات سیاسی پیاپی کوشید حریفانش را در تنگنا قرار داده، وزمان کمایی کند. نجیبی که شما او را به عنوان "شهید راه صلح" و مرد آزاده معرفی می نماید در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ حین خروج آخرین دسته های قشون سرخ خطاب به سربازان و افسران متجاوز و اشغالگر گفت: "سربازان انترناسیونالیست بعد از اجرای وظیفه انترناسیونالیستی شان به وطن صلح دوست خود عودت می نمایند. این تصمیم از جانب رفیق میخائیل سرگیویچ گرباچف ضمن صحبت در ویلادی و استوک با توافق حکومت جمهوری افغانستان اعلان شده بود. شما در لحظات تاریک و دشواری برای انقلاب به کمک ما شتافتید. در آن زمان موضوع زندگی و مرگ انقلابی مطرح بود. شما دست کمک را بما دراز نمودید و در از بین بردن نا بسامانی ها کمک کردید. دوست در روز بد آزمایش میشود و دیگر هرکس بخوبی درک نموده که دوست ما که است؟ این مساله در نزد ما برای ابد و همیشه حل شده است. ما در برابر شما فرزندان شجاع کشور لنین به خاطر همه آنچه برای مردم افغانستان، برای انقلاب ثور انجام داده اید، به خاطر مردانگی و شجاعت و هم بخاطر مهربانی و انسانیت شما سرتعظیم فرود می آوریم*."

جناب رهبر ملی؟ در برابر لشکر متجاوززی سرتعظیم فرود میاورند که ورود شان کشور را مشتعل ساخت و شعله های آن تا هنوز زبانه میکشد، علی الرغم اینها بعداً روز خروج قوای شوروی را روز نجات ملی اعلان کرد؟!

او در دوام اینگونه تلاش هایش تقلا داشت تا از خود چهره ملی و قابل پذیرش بسازد. ولی نمیشود با لفاظی و چند چهره گی، ریا، سالوس و با توجه به پیشنهاد نا مطلوب به وجاهت ملی افزود. حرکات ضد و نقیض و دو روی او حتی برای اربابان و ولی نعمتانش نیز گاهی غیر قابل درک و شگفت آور بود. زمانیکه نجیب در جنوری ۱۹۹۲ به بهانه پنجمین سالگرد آغاز انفاذ مشی آشتی ملی اعلان کرد " آمدن سپاهیان شوروی علت اصلی قیام مردمی در افغانستان بود که منجر به تراژیدی گردید...*" جنرال لیاخفسکی بعداً نوشت:

"یک اصل کهن دو باره تمثیل میگردد. هنگامی که دزد خود بلند تر و رسا تر از دیگران فریاد میزند " دزد را بگیرید. «

فرار - ۳۵

اسحاق توخی و دروغ های شاخدارش در ارتباط با فرار داکتر نجیب الله:

بخش نخست:

ارزیابی و واکاوی در مورد نامه های پیش از مرگ و پس از مرگ داکتر نجیب توسط این خامه، سبب شد تا برخی از نزدیکان داکتر نجیب هم به خشم آیند و هم به حرف. از جمله اسحاق توخی که زمانی همدرس من بود.

بلي آقاي توخي سر انجام به حرف آمد، اما با اندک مایه گی و دست پاچه گی و بدزبانی فراوان. وما را ببین که از این محرم راز و یار غار و عقل کُل چه انتظاراتی داشتیم؟ مگر نه آن که اویار گرمابه و گلستان دوکتور صاحب بود و انتظار می رفت با برداشتن مهرسکوت از لپهای قفل شده اش، حقایق و حرفهای قابل قبول، قانع کننده، مستدل و مستند و غیر قابل انکار برای ما بگویند؟ به عوض این که برتابوت پندارهای از قبل تعیین شده، کلیشه یی و تخدیر شده برخی از مانیفست نویسان و ثنا گوینان و تقدیس گرانی که از برکت بهتان زنی و دروغگویی به آب و نانی رسیده بودند؛ چهار میخ آهنین بکوبد و خویشتن را در باتلاق گندیده یی که آنان دست و پا می زنند غرق بسازد. همه از او انتظار داشتند که در زمان حال زنده گی کند، از آسمان وریسمان حرف نزند، واقعیت را با شایعه و افسانه مخلوط نسازد. آخر مگر او یکی از رجال سیاسی آن زمان نبود و نیست و آیا توقع می رفت که او با این سطح پایین انتلکتویل سیاسی با مخالفان صحبت کند و ادب و تربیت ذاتی خود را به نمایش بگذارد؟

باری، جناب توخی از جایگاه رفیعی سخن گفتن خویش را آغاز می کند. انگار، هنوز هم پشت همان میز چند متره، پشت همان میزی که مشت می زد، امر می داد و تحکم می کرد نشسته است. و با زبان سخت و مستهجن، نویسنده این سطور را با این کلمات، بارها و بارها دشنام می دهد و تحقیر و توهین می نماید و البته معلوم نیست که به کدام حق؟ " ... دیده در، پُرروي،

معامله گر، توطئه گر، لجوج، خائن، وابسته به سرویسهای خارجی و. " و با همین اخلاق و ادب وارد بحثی می گردد که به یک مناظره آرام، منطقی و سازنده نیاز دارد؛ نه به جنگ و جدل و این طور عَزَبیده کشتی ها و لگد پرانی های فاضلانه! وانگهی جناب توخی باید بپذیرد که دوران لوده گی ها و مسخره گی هایش سپری شده، مردم به خود آمده اند و دیگر حاضر نیستند که به حرفهای هر دلقکی بخندند. آری توخی عزیز، آن سبو بشکست و آن ساقی نماند!

اما این تنها نیست! آقای توخی که حرف میزند، برای اثبات ادعایش چنگ به دامن دواثر فنا ناپذیری (!) میزند که تاکنون هموطنان ما بارها و بارها، آنها را از پرویزن انتقادخویش گذرانیده اند.

توخی می نویسد که نوشته های مرحوم عبدالقدوس غوربندی و آقای فقیر محمد ودان بر گذشته های تاریک ح. د.خ. ا. روشنی انداخته و سوالات زیادی را در مورد پس منظر و عوامل حوادث مذکور روشن ساخته است؛ اما اگر از توخی پرسیده شود که آن گذشته های تاریک در حزب. د. خ. ا. چه بود و کدام بود که آن جنابان می دانستند و خلائق نمیدانستند،

چه جوابی خواهد داد؟ آیا مردم این مسأله را که مرحوم غوربندی در نوشته اش، به صورت شفاف و روشن بیان نموده که حفیظ الله امین نه فاشیست بود و نه جنایتکار و نه دستانش به خون هزاران هزار هموطنان بیگناه ما آلوده بود؛ باور خواهند کرد؟ آیا اسحاق توخی متوجه نشده است که غوربندی؛ آن انسان آدمکش را به مثابه یک فُدس سره ستایش و تبجیل نموده است؟

جناب توخی گفته می تواند که در کدام صفحه کتاب غوربندی در باره این که چگونه امین سفاک؛ این شاگرد وفادار، رهبر و مؤسس ح. د. خ. ا. را به صورت وحشیانه خفه نمود حرف زده است؟ آیا همین است همان گوشه های تاریکی که غوربندی مرحوم آن را روشن ساخته است؟ یا این که نامبرده از قتل زنده یاد میر اکبر خیبر که به گفته بسیاری از آگاهان به وسیله دار دسته

امین و به رهنمایی شخص غوربندی انجام شده بود و بسیاری اعضای حزب نامبرده را - غوربندی را - قاتل میر اکبر خیبر می شمردند و می شمارند، چگونه با شگرد ها و ترفندهای ناشیانه و شناخته شده، طفره می رود و در عوض کسانی را متهم می سازد که خیبر شهید را از دل و جان دوست می داشتند و به وی احترام و محبت ژرفی ابراز می نمودند. آیا چنین عملی خاینانه نیست و کار کسانی نیست که با نوشتن این گونه نوشته های عاری از حقیقت فضایی بی اعتمادی را در میان اعضای حزب دامن میزنند. آیا این کار عوامل نفوذی نیست که با یک تیر دو نشان می زنند، یعنی هم وظیفه خود را اجرا می کنند و هم خود را بیگناه و معصوم جلوه می دهند؟ و البته تصادفی نیست که توخی با همان شیوه ها و ترفند های مضحک سعی نموده است تا برف بام خود را بالای بام دیگران بیندازد. ببینید که او چگونه از قتل شادروان ستر جنرال غلام فاروق یعقوبی خود را بی خیر نشان می دهد و نمی نویسد که به اشاره کدام کسی، آن زنده یاد را از بین بردند. امروزه بسیاری ها به این عقیده اند که امکان اصدار امر ترور یعقوبی مرحوم از پشت همان میزی که احکام و فرامین و مصوبه های حزبی و دولتی بسیاری از آنجا صادر می شد، کم نیست. چرا که آن مرحوم راز های فراوانی را می دانست و البته که نباید افشاء می شد.

بر می گردیم به کتاب غوربندی، آری، اگر جنرال توخی یکبار دیگر آن کتاب را می خواند و اینبار با دقت بیشتر، متوجه می شد که قضاوت های او در باره جناحین حزب چقدر جانبدارانه و غیر واقعی بوده است. همچنان در مورد حوادث مزار شریف که کمترین اطلاع را داشته و یابه مسأله سقوط حاکمیت و فرار نا فرجام رییس جمهور پیشین افغانستان، تا سطح خبر های سر چوک به افسانه سرایی پرداخته است. بنابراین از توخی بار دیگر می پرسیم که کدام نقاط تاریکی را غوربندی روشن ساخته بود که جناب شما و ادار شدید تا به تحسین و تمجید نامبرده بپردازید؟

درباره کتاب "دشنه های سرخ" فقیر محمد خان ودان که به نظر توخي تحليل هاي درخشاني دارد و مانند کتاب غوربندي تاریکي هاي بسياري را روشن ساخته است مکثي نمي کنم؛ زیرا که در آن باره در رساله "طامات تا به چند و خرافات تا به کي؟" حرفهاي خود را گفته ام؛ اما توخي به همین دو کتاب بسنده نمي کند و با خوشي فراواني مي نويسد که مشتري از اخوانيه و عناصر وابسته به بنياد گرا ها و تزوريستها هم کتاب (اردو و سياست...) را نقد کرده اند و با اسناد و دلايل منطقي (!) به آن پاسخ گفته اند و البته که توخي با چه سربلندي و غروري از اين موضوع سخن مي زند. ولي بايد گفت که اين نقد ها و ايراد ها بررغم ميل توخي صاحب، هرگز نتوانستند ارزش آن کتاب بکاهند. ورنه سه بار به چاپ نمي رسيد و لقب پر فروش ترين و جذاب ترين کتاب تاريخ سال هاي پسين را به خود اختصاص نمي داد. به قول افسح المتکلمين حضرت سعدي: جوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفيس است و غبار اگر به فلک رسد همچنان خسيس!

و اما محمد اسحاق توخي که فکر مي کند هرکسي که دستيار، پيشخدمت، قابچي، بقچه بردار و... ريبس جمهور پيشين باشد، حق دارد که ديگران را دشنام دهد و اهانت نمايد، نوشته اش را با اين کلمات دور از اخلاق و نزهت قلم آغاز مي کند: "... لطفاً توجه فرماييد که جنرال عظيمي تا کدام حد ديده درا و پر رو است؟" و حال بايد از او پرسيد که آيا به همین دليل که عظيمي ديد گاه هاي خود را در مورد نامه يي که دوکتور نجيب الله به قلم خود نوشته و امضأ کرده و به سر منشي ملل متحد فرستاده بود، بيان کرده و به نشر رسانيده است، ديده درا و پررو است؟ به همین دليل؟ پس آيا کسي که برخلاف نظر توخي و شرکأ در باره فرار نافر جام دوکتور نجيب و جناب توخي به سرزمين عجايب حرف ميزند و مي نويسد، بايد ديده درا باشد و پر رو؟ اگر اين طور نيست پس توخي که هم جنرال آزموده است و هم سياستمدار نخبه، چرا فحش مي دهد؟ آيا ناسزا گفتن همان طوري که سعدي مي گفت، مقتضاي طبيعتش است؟

به هر حال، از رکاکت طبع و سخافت کلام جنرال توخي که معلوم نيست به پاس کدام خدمتي مانند برخي ها واز پشت ميز تحرير در طي یک شب از رتبهء بریدمني به رتبهء جنرالي رسيد که بگذريم، مي رسيم به ايرادات او که لب لباب آن اين است که چون در برابر دوکتور نجيب الله کودتاي نظامي صورت گرفت، پس آن خدا بيمارز هيچ چاره يي نيافت تا بدون آماده گي قبلي کشور را ترک کند. بدینترتيب توخي از نخستين تا آخرين سطر نيشته اش از شاخي به شاخي مي پرد، به هر بيغوله وخرابه يي نول مي زند، خس وخاشاک جمع مي کند تا به افسانهء سي سانه، چهل مرغک در یک خانه اش، هيئت وانداز قابل قبول بپوشاند. او از آن شاهدان عيني يي صحبت مي کند که وجود خارجي ندارند. نام وکنيت وشهرت شان معلوم نيست و فهميده نمي شود که اين شاهدان عيني درکوران حوادث درکجا بوده اند. درپاريس يا درکشمير؟ او ريسماني از خيال وافسانه وحدس وقياس مي بافد، ريسمان را در کمر خود بسته مي کند وتصور مي نمايد که امير ارسلان رومي است و با اين ريسمان خيالي مي تواند کمند بيندازد وفرخ لقاي ماه پيکر را از برج بلند قصر پدرش بربايد. پس هر چه دلش مي خواهد مي گويد. عقده گشايي ولگد پراني مي کند. گاهي عقدههاي چرکين خود را بالاي جنرال نورالحق علومي مي گشايد وزماني بالاي عبد الوكيل وگاهي هم بالاي مزدک ومحمود بريالي و جنرال محمد آصف دلاور و جنرال فتاح و جنرال عظيم زرمي وديگران والبتة و صدالبتة که بالاي اين حقير سراپا تقصير بيشتري از ديگران؛ اما مولاي روم مي فرمايند:

عقده را بگشاده گير، اي منتهي عقدهء سخت است برکيسه تهي

در گشاده عقده ها گشتي تو پير عقدهء چند دگر بگشاده گير

فرار - ۳۶

توخی مدعی است که عده‌یی از اعضای هیئت اجرائیه شورایی مرکزی حزب وطن، دوکتور نجیب الله را مجبور ساختند که پیش از وقت استعفاء دهد و محمود بریالی بدون اجازه رییس جمهور به تاریخ ۲۵ حمل افراد شورشی جنرال دوستم را ذریعه طیاره به کابل انتقال داده و میدان هوایی پایتخت را در اختیار شان قرار داده بود.

در باره این که آیا اعضای هیئت اجرائیه حزب وطن به نزد رییس جمهور رفته باشند، به منظور گرفتن استعفايش؛ باید با تأمل فراوان برخورد کرد. زیرا اگر چنین امری به وقوع می‌پیوست حتماً گارنیزیون کابل در جریان قرار می‌گرفت. با برخی از اعضای هیئت اجرائیه نیز که در این سالهای حرام دیدار کرده‌ام و در باره صحت چنین ادعایی پرسش نموده‌ام، آنان چنان مراجعه‌یی را بیخی رد می‌کنند. پس با قاطعیت می‌توان گفت که چنین مراجعه‌یی صورت نگرفته و آنچه نوشته شده است زاده تصورات واهی کسانی مانند فقیر محمد ودان است که در آن موقع در جلال آباد بود و برای نفوذ دادن نیروهای گلبدین در شهر جلال آباد، جویان و کوشان و پویان!

در مورد این که سایر اعضای هیئت اجرائیه با استعفايي قبل از وقت دوکتور نجیب الله مخالف بودند، نیز جناب توخی با ابهام صحبت می‌کند و نمی‌نویسد که چه کسانی موافق بودند او پیش از وقت استعفا کند و چه کسانی مخالف. راستی این مخالفین استعفايي دوکتور نجیب الله که لاُبد به زعم خیال پرور توخی، الحاج راز محمد پکتین* ویا مرحوم اسلم و طنجار و زنده یاد غلام فاروق یعقوبی می‌توانستند باشند و تمام قدرت قوای مسلح نیز در دستان ایشان بود، چگونه گذاشتند که چند تا عضو هیئت اجرائیه با دستان خالی رییس جمهور را وادار به استعفا بسازند؟ عجیب نیست؟ و این نکته هم که مثلاً چه ضرورتی بود که دوکتور نجیب الله را که یکبار به میل و رغبت خود استعفا داده بود، بار دیگر وادار بسازند که استعفا بدهد؟

در باره این که طیاره ها را چه کسی امر داده بود که به مزار شریف پرواز کند، جنرال عبدالروؤف بیگی در کتاب گرانسنگ خویش "افغانستان بعد از انقلاب اسلامی تا سقوط شمال به دست طالبان (۱۹۹۱-۱۹۹۸)" می نویسد که جنرال دوستم طی ارسال قطعه شفری به کابل از آماده گی خود مبنی بر فرستادن یکتعداد پرسونل به کابل جهت حفظ نظم و تأمین امنیت منازل هیئت رهبری، اطلاع می دهد... وبعد از غور و بررسی کمیته نظامی، که وزیر دفاع رییس آن بود موافقه می شود تا پرسونل جنرال دوستم وارد کابل شود.

۱. در واقع هم این مسأله باید همین طور اتفاق افتاده باشد که جنرال بیگی می نویسد. چرا که نه محمود بریالی و نه هیچ یک از اعضای دیگر هیئت اجرایی حزب وطن- به استثنای وزیر دفاع- در موقفی نبودند که بتوانند حتی یک طیاره را هم برای انتقال پرسونل جنرال دوستم به مزار شریف اعزام بدارند. باید در همینجا به اطلاع توخی که مانند قدوس آغا از بشت میز به جنرالی رسید- معلوم نیست در ازای کدام خدمتی؟ - برسانم که صلاحیت امر و قومانده بر قوای هوایی و مدافعه هوایی را بعد از قوماندان اعلی، تنها وزیر دفاع کشور داشت و در صورت عدم موجودیت وزیر دفاع لوی درستیگز کشور.

اسحاق توخی در همین پراگراف با تلاشهایی نا موفق سعی کرده است که بایک تیر دو نشان بزند

یعنی هم از بیان حقیقت خود کشتی و یا قتل زنده یاد غلام فاروق یعقوبی طفره برود و هم وانمود بسازد که اگر دوکتور نجیب الله استعفا نمی کرد به وسیله کودتاچیان (؟) کشته می شد و قتل او را خود کشتی وانمود می کردند. او با قاطعیت می نویسد که ". و به طور قطع پلان شان چنین بود " ولی اگر از توخی پرسیده شود که دو روز پیش از خود کشتی و یا قتل زنده یاد یعقوبی، دوکتور نجیب الله از کجا می دانست که کودتاچیان (؟) یعقوبی را می کشند؛ چه خواهد گفت؟

آقای توخي! آیا با این تفنگ قدیمی دهن پُر در این روزگار غریب می توان به جنگ حقیقت رفت و آفتاب درخشان را با آن نشانه گرفت و یا خاک خشک را به دیوار چسبانید؟ باید به شما عرض کرد که اگرچه راز قتل و یا خود کشی زنده یاد یعقوبی تا کنون روشن نگردیده و هیچکس را نمی توان متهم کرد، اما هستند آگاهانی که با قاطعیت اظهار می دارند که سر نخ قتل او را مانند قتل زنده یاد جلال رزمنده باید از کاخ ریاست جمهوری پی گرفت.

جنرال توخي چندسטר پایینتر می پرسد که اگر رییس جمهور فرار نمی کرد و می توانست در کشور باقی بماند؛ آیا عملیه صلح ملل متحد تطبیق می شد؟ آیا از جانب کودتاچیان به شورای پانزده نفری اداره مؤقت اجازه ورود به کابل داده می شد تا قدرت را به دست بگیرند؟ عجب سوال های مضحکی! سوال هایی که هرکسی را به خنده وادار می سازد و از ژرفای ساده لوحی سوال کننده که خواسته است یک بحث جدی و تاریخی را به بازی بگیرد، پرده برمی دارد. عجب طنزی و چه عجیب مضحکه یی! اما در عوض به این جنرال صاحب اعزازی باید گفت که اگر دوکتور نجیب الله مانند سنگ سنگین درجای مقام خویش قرار می داشت و به قوای مسلح رهایی بخش افغانستان مانند گذشته اعتماد می نمود، حقایق را به آن ها و مردم افغانستان شریک می ساخت، پنهان کاری نمی کرد، از دست پاچه گی و اتخاذ تصامیم شتاب زده در برابر حوادث کار نمی گرفت؛ چه کسی جرأت داشت که در مقابل او امر او نافرمانی و یا گردنکشی نموده و از آمدن شورای پانزده نفری جلو گیری نماید؟

اسحاق توخي به همین ارتباط در قسمتی از نیشته اش؛ از یکطرف می نویسد که کودتاچیان، برضد عملیه صلح کودتا کرده بودند و از طرف دیگر می نویسد که اگر دوکتور نجیب الله کشور را ترک نمی گفت و استعفا نمی داد؛ کودتاچیان او را می کشتند.

ولی در سطر بعدی تمام حرفهای بالا را رد می کند و چنین می نویسد: "... بنابراین کودتا علیه کسی که خود را از قدرت و حتی خروج خویش را از

کشور پذیرفته بود، دلیلی نمی توانست داشته باشد. " یعنی چه؟ آیا معنای این حرف ها این نیست که چون دوکتور نجیب الله خود از قدرت کنار رفته بود بنابراین سوال کودتا نمی توانست مطرح باشد؛ و یاد مان نرود که نکته قابل مکت دیگر در این گفتار، این نکته می تواند باشد که مسأله خروج نجیب الله از کشور؛ مسأله بی نبود که در باره آن دفعتاً تصمیم گرفته شده باشد.

از مطالعه همین سطور برمی آید که جنرال صاحب در هنگام نوشتن این ایرادات در خلجان های روحی شدیدی دست و پا می زده و تمرکز ذهنی نداشته است؛ زیرا که اگر از یک طرف دلیلی برای کودتا علیه کسی که به میل خود از قدرت کنار رفته بود، نمی بیند؛ از طرف دیگری نویسد که تلفون های رییس جمهور را کودتاچیان قطع کرده و چنین و چنان کرده بودند و به همین سبب رییس جمهور بُر بُرد که کودتا شده و تصمیم به فرار گرفت. و البته که همین جناب به دیگران می گوید پُر رُو؛ یا جل الخالق!

جنرال درجای دیگری می نویسد:

"عظیمی باید به یاد داشته باشد که به تاریخ ۲۶ حمل ۱۳۷۱ در همان ساعاتی که ملیشه های دوستم ذریعه طیاره به کابل انتقال شدند، نگارنده (توخی) هم به دفتر رئیس جمهور حاضر بودم که راز محمد پکتین وزیر داخله از پیاده شدن ملیشه های دوستم به رئیس جمهور تلفونی اطلاع داد و رئیس جمهور از جنرال عظیمی، آصف دلاور لوی درستیز و جنرال عبدالفتاح قوماندان هوایی پرسید که کی به آنها اجازه داده است که وارد کابل شود (بخوانید وارد کابل شوند) رئیس جمهور به جنرال های مذکور هدایت داد تا آنها را که فرود آمده اند از میدان خارج و ورود بعدی شان را توقف دهند. چرا هدایت رئیس جمهور را اطاعت و تطبیق نکردند؟"

جنرال صاحب! سوگمندان باید گفت که من نه به خاطر دارم و نه واقف هستم که شما هنگام رسیدن اولین طیاره بی که قوتهای دوستم را به کابل انتقال داد در

کجا بودید؟ در دفتر رییس جمهور بودید یا در منزل تان. چرا که شاهدان عینی می گفتند که درب اپارتمان را به روی اغیار بست و مصروف شمار نمودن اسکناس های پشت سبز کاغذ پیچ و جا بجا ساختن آن در بیگ های سفری خویش بودید. در مورد این که الحاج راز محمد پکتین به رییس جمهور تلیفون کرده و از رسیدن ملیشه های دوستم برایش اطلاع داده باشد، نیز بی خبرم. این موضوع هم قابل تعجب است که انگار رییس جمهور برای اولین بار از زبان الحاج راز محمد پکتین خبر آمدن قوتهای دوستم را شنیده باشد، زیرا که صبح همان روز دوکتور نجیب الله مرا به دفتر خود فرا خواند و گفت که به اساس پیشنهاد کمیته نظامی هیئت اجراییه حزب وطن، تصمیم گرفته شده تا تعدادی از قوتهای جنرال دوستم به کابل انتقال گردند و امنیت رفقای هیئت اجراییه و اعضای کابینه دولت را به صورت مطمئن اتخاذ کنند. دوکتور نجیب الله از من خواست تا هنگامی که سربازان دوستم به میدان هوایی انتقال و پیاده شدند، مطابق پلان امنیتی گارنیزیون به جا های معینه در (چهار آسیاب یا قرغه) سوق و بعداً به وظایف امنیتی فوق استخدام شوند. ولی هنگامی که علایم تعجب شدید و آشکاری را در سیمای من مشاهده کرد، گفت که تو تشویش نکن، من تمام این مسایل را با هیئت اجراییه حل و فصل نموده ام و کدام مطلب مهمی نیست.

(این جریان را من در کتاب اردو و سیاست به صورت مفصل توضیح داده ام و برای ثبوت گفته هایم صدها نفر افسران و سربازان گارنیزیون کابل که در گرما گرم آن حوادث با من بودند و فضل خداوند زنده هستند می توانند در صورت لزوم شهادت بدهند و من در این مسأله شکی ندارم. از آن جمله اند: دگروال ولی، دگروال صابر، جگرن هشام دگروال سلیم، جگرن اشرف، جگرن کمال الدین، جنرال عبدالرزاق، جنرال عبدالحلیم، دگروال امین، جنرال جانباز، دگروال شریف، و دیگران که آوردن نامه های شان در این مختصر نمی گنجد.)

اما برگردیم بر سر موضع دالر های کاغذ پیچ! همان شاهدان عینی بی که جنرال توخی برای اثبات حرفهایش از قول آنان سخن می زند؛ می گویند که یک

هفته پیش از آن فرار نافرجام، عُمال جنرال صاحب بندل های بیشمار هزارافغانیگی را به سرای شازده (شهزاده عبدالعزیز) برده به دالر تبدیل نموده به منزل آقای توخی می بردند و جنرال توخی در همان شب و روز هیچ کار دیگری نداشت به جز از بسته بندی و سره کردن دالرها و چیدن آن ها در بکس های دیپلومات، که من با همین چشمان گنهکارم آن بکس ها را در کنار شما در دفتر اسگاپ ملل متحد دیده بودم. آیا این طور نبود؟ انکار نفرمایید، زیرا که در آن جا هم آقای بین سیوان موجود بود و هم جناب مجی کمار نندیار سفیر کبیر هند. و یقین دارم که اگر روزی به حرف آیند و به حرفهای وجدان خویش گوش دهند، حقایق فراوانی را در مورد بزه کاری های جنرال توخی از مال ملت؛ باز گو خواهند کرد. چنان که ستر جنرال محمود تابییف، سر مشاور نظامی دوکتور نجیب الله تاب نیورد و از فساد و بزه کاری جنرال توخی در کتابش یاد آوری نمود:

"به همین گونه مثالهای دیگری از فساد و بزه کاری همکار رییس

جمهور توخی و دیگران آورده شد

۲. در جای دیگری جنرال صاحب چنین می نویسد: "جنرال عبد الرشید دوستم از اوامر رییس جمهور و قوماندان اعلی قوای مسلح تمرد نموده بود. " این حرف را دوستم نیز می گوید و البته که کدام کشف تازه بی نیست اما سوال در اینجا است که توخی باید علت و انگیزه این تمرد را می نوشت. ولی توخی حاضر نیست اعتراف کند که سیاست های تعصب آمیز و غیر عادلانه کادری که توخی یکی از مجریان آن بود؛ باعث گردید که دوستم از اوامر مرکز اطاعت نکنند جنرال در قسمت دیگر مقاله اش می نویسد... "

پس با درک این که عملیه صلح ملل متحد توسط جنرال عظیمی و همدستانش عقیم ساخته شد و زنده گی او معرض (بخوانید معروض) به خطر گردید، حق داشت به دفتر اسگاپ ملل متحد پناهنده گی اختیار نماید. " مگر کسی اعتراض کرده که او حق نداشت که به دفتر ملل متحد پناهنده گی اختیار نماید؟ اگر

اعتراضی است به این سبب است که او حق نداشت به خود بیندیشد و در فکر نجات جان خود باشد. بلی امروز هزاران هزار عضو حزب می پرسند که چرا رهبران آن حزب- در راس دوکتور نجیب الله- نخواستند تا با عقب نشینی تاکتیکی حزب را از آن ورطه بیرون بکشند؟ آنان می پرسند دوکتور صاحب به کدام حق حزب را به حال خود رها کرد و چرا هیچ دستوری برای بقا و سلامت حزب صادر نکرد. بلی سوال اصلی همین است و همین خواهد ماند.

تاریخ گواه است که بسیاری از احزاب حاکم کشور ها در همین حالت بین مرگ و زنده گی قرار گرفته ولی هرگز رهبران این احزاب به خود نیندیشده و یا در صدد دفاع خویش نبوده اند. بلکه با تمام توان خویش در صدد آن بوده اند که با دادن رهنمود های سازنده، کشتی شکسته نهضت دموکراتیک حزب خود را به ساحل امن برسانند.

جنرال توخی در جای دیگر نبشته اش می نویسد که انتقال قدرت به شورای بیطرف؛ بعد از مشوره با تمام ارگانهای حزبی و دولتی و اخذ توافق آنها صورت گرفته بود و می نویسد که عظیمی هم اعلامیه ۲۸ حوت ۱۳۷۰ را تایید و امضا کرده است. توخی همچنین در باره این که عملیه صلح را تنظیم های مجاهدین نیز پذیرفته بودند و سبکدوشی معاونین رییس جمهور نیز در تفاهم و توافق با معاونین مذکور صورت گرفته بود، داد سخن می زند و اضافه می کند که این عمل بخشی بود از آماده گی برای انتقال قدرت به شورای مؤقت.

اما نمی دانم جناب جنرال در کدام سند، امضای اینجانب را دیده که در باره آن با چنین قاطعیتی سخن می گوید؟ زیرا در اسنادی که در کتاب های ودان و غوربندی منتشر شده است، امضای من وجود ندارد و باید هم وجود داشته باشد. زیرا که به تاریخ ۲۸ حوت ۱۳۷۰ خ، بنا به امر رییس جمهور مجبور به رفتن به شهر مزارشریف شده بودم و در مرکز نبودم که کدام سندی را امضاء کنم. این یک دروغ! و دروغ دیگر در این پراگراف این است که می نویسد سبکدوشی معاونین رییس جمهور در تفاهم با خود آنان صورت گرفته بود. در حالی که

چنین نبود و آن عالیجنابان راکه در روز های پس از فرار نافرجام ملاقات کردم، از این موضوع سخت ناراحت و برافروخته بودند و می گفتند که روح شان نیز از این موضوع خبر نداشته است. جناب... در مقاله اش که در همین سریال به نشر رسید با صراحت نوشته است که مثلاً جناب هاتف از سبکدوشی اش زمانی خبر شد که نجیب دست به فرار زده بود؛ و دروغ سوم در این چند سطر محدود این است که توحی می نویسد تمام تنظیم ها، طرح صلح ملل متحد را پذیرفته بودند و عظیمی نیز در آن موقع از آن آگاه بود و رییس جمهور می خواست که قدرت به تنظیم های مجاهدین انتقال نیابد.

نخست باید به آقای توحی پاسخ داد که آگاهی یا عدم آگاهی بنده از این که تنظیم ها طرح صلح را پذیرفته بودند یا نپذیرفته بودند موضوعی نیست که جناب شما از آن واقف بوده باشید. و با چنین قاطعیت در باره آن حرف بزنید. دوم این که اگر رییس جمهور واقعاً می خواست قدرت به تنظیم های مجاهدین انتقال نگردد، پس چرا گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی در کتابش چنین می نویسد:

((پنج روز قبل از استعفی خود نجیب، بار دیگر به حزب اسلامی پیغام فرستاد که: " حزب وطن بزرگترین حزب کشور است، پنجمصد هزار عضو دارد، قدرت عملاً در اختیارش است، نباید از ما توبهء دسته جمعی خواسته شود. ما مسلمانیم و میخواهیم مشکل کشور از طریق حکومت ائتلافی میان دو جناح اصلی بحران (حزب اسلامی و حزب وطن) حل گردد." نجیب در آخر تهدید کرده بود که اگر با طرح ما موافقت نکنید ما به کاری متوسل خواهیم شد که باعث ندامت شما خواهد شد. ما قدرت را به ظاهر خان یا به کسی منتقل خواهیم کرد که برای شما تعجب آور و مایهء بروز مشکلات زیادی خواهد شد که در آن صورت مسؤولیت به دوش آقای حکمتیار خواهد بود... نجیب تکراراً پیغام فرستاد که بهتر است قبل از آن که فرصت را از دست داده باشیم با آقای حکمتیار ملاقات بالمواجه صورت گیرد؛ که طی آن همه مشکلات حل

واختلافات رأی مرفوع خواهد شد. جواب حزب اسلامي همان جواب ثابت قبلي بود. رد حکومت ائتلافی و اصرار بر این که قدرت باید به صورت بلا قید و شرط به حکومت مؤقت مجاهدین منتقل گردد و طرفداران رژیم، فقط یک امتیاز خواهند داشت، یعنی استفاده از عفو عمومی.)) ۳

صد البته که تمام این سخنان حکمتیاری را که دست توحی را در دروغویی از پشت بسته است، نمی توان باور کرد ولی اگر در این سخنان حکمتیاری فیصدی اندکی هم از حقایق وجود داشته باشد، باز هم نمایانگر آن است که دوکتور نجیب الله بی میل نبود که حکمتیاری را در قدرت شریک بسازد و مسأله سپردن قدرت به شورای مؤقت را درگرو این معامله قرار دهد. مگر نه؟ همچنان با نگاهی به نبشتهء حکمتیاری که در پایین می آورم معلوم می شود که حزب اسلامي و یک تنظیم دیگر هیچگونه توافقی با طرح بین سیوان نداشته اند:

"... اکثر گروه های افغانی بر سر حکومت مؤقت موافقه کردند و لست اعضای حکومت را تهیه و به بین سیوان سپردند، دو تنظیم که از اصل توطیه یا بی خبر بودند و یا مؤظف (؟) با این طرح مخالفت اعلان کردند." ۴

البته خواننده عزیز می داند که منظور حکمتیاری از کاربرد واژه " توطئه " روشن است، زیرا که او طرح صلح ملل متحد و سپردن قدرت به حکومت مؤقت را توطئه می پنداشت و به همین خاطر با آن مخالف بود و آن را سبوتاژ نمود.

جنرال توحی در آن نوشته اش می پرسد که آیا نوشتن استعفاء نامه ها و ساز ماندگی ایجاد شورای نظامی (تعیین رئیس و اعضای شورای نظامی و ساختار وظایف آن) وقت و زمان به کار دارد؟ اما خواننده گران ارج هرگاه به سندی که خطاب به هیئت اجراییه حزب وطن نوشته شده، نگاه کوتاهی بیفکنند؛ به خوبی پی خواهد برد که نامه مذکور مدتها قبل نوشته شده و تایپ گردیده و به امضای رییس جمهور رسانیده شده بود، ولی بدون تاریخ. و سبب نوشتن تاریخ در پای نامه این بود، که روز و ساعت دقیق عزیمت از کشور در هنگام تایپ

این نامه معلوم نبوده است. ورنه دوکتور نجیب الله فراموش نمی کرد که تاریخ نوشتن نامه راما نند سایر نامه ها بی که می نوشت، در پای این نامه نیز بنویسد. نکته دیگر این که باید از توخی پرسید که چگونه این نامه، در آن فرصت تنگ یعنی پس از گرفتن تصمیم به ترک کشور نوشته شد؟ توسط کدام تالیست و در کجا؟

جنرال توخی در جای دیگر مقاله اش می نویسد که سازماندهی ائتلاف با یک مخالف سیاسی افراطی، وقت و زمان به کار دارد. شاید وی درست می گوید؛ زیرا در این گونه سازشها معامله گری ها، از روم گرفته تا پاریس و از پشاور گرفته تا چهار آسیاب و پنجشیر تجربهء فراوان اندوخته است و چه کسی هست که از این امر بی خبر باشد.

جنرال اعزازی در بخش دیگر نبشته اش از "بازی بزرگ" ۵ حرف میزند و این ناتوان را مسؤول برپادی نهضتی و تباهی ملتی می پندارد و به این ضرب المثل افغانی ما مصداق می بخشد: (بگیرش که نگیریت!) ولی توخی باید بداند که تاریخ بیرحم است و به این ساده گی و با بازی به کلمات، نمی توان آن را فریب داد و توخی چه خواهد چه نخواهد مردم، کسانی را که در شب تاریک با بکس های پر از دالر از کشور فرار می کردند و به تنها مسأله بی که نمی اندیشیدند؛ نجات همین نهضت و ملت بود، کاملاً می شناسند و هرگز نمی بخشند.

جنرال توخی، در قسمتی از نبشته اش می آورد که جنرال نورالحق علومی، بعد از آن که از جمهوری اتحادی آلمان با عبور از فانتز ماسکو (فانتز ماسکو یعنی چه؟) به کابل باز گشت، به هوتل انترکانتیننتال رفت و در برابر خبرنگاران چنین گفت و چنان کرد؛ زیرا که او در احتیاط (ذخیره) اردو بود. یعنی کسی که در احتیاط اردو باشد از نظر توخی حق سخن زدن و اظهار نظر کردن را ندارد. و نکتهء دیگر در این پراگراف این است که آیا جنرال توخی که دستیار رئیس جمهور بود و در تمام تقرر ها و برطرفی ها نقش کلیدی و اساسی را برعهده داشت می تواند بگوید که چرا جنرال نور الحق علومی و دهها جنرال

مجبرب، تحصیلکرده و براننده نظامی، در آن شرایط حساس و دشوار جنگی در احتیاط یا ذخیره ارتش قرار داشتند؟ آیا برای آقای علومی ودها جنرال دیگر که واجد صفات بالا بودند؛ در وزارت دفاع کدام مقام ویست مناسب پیدا نمی شد؟ در حالی که جنرالان یکشنبه تا پست دستیار رییس جمهور و رییس سیاسی وزارت دفاع و چه و چه بالا کشیده شده بودند.

همچنان توخی باید بگوید که چرا جنرال های فداکار اردو را در آن زمان با تحقیر و استخفاف دگروال می ساختند و دگروالان باعزت و با حمیت را دگرم؟ آیا همین سیاست کادری نادرست و به شدت تعصب آمیز شما و منوکی منگل و. باعث آن نشد که نهضتی برباد رود و ملتی تباه گردد؟

فرار - ۳۷

با اسحق توخی، بخش سوم

در جای دیگر می نویسد که پرسونل شورای نظار قبل از آن که دوکتور نجیب الله به دفتر اسگاب ملل متحد پناهنده شود؛ در زیر چترقوت های جنرال دوستم به کابل آمده بودند؛ اما چون دروغ می گوید، گفته نمی تواند که کدام قطعه نظامی شورای نظار، تحت فرمان چه کسی، به چه تعداد، از کدام طریق و به کدام ساعت روز یا شب به کابل آمده بود و در کجا مستقر شده بود؛ مگر می توان به شایعه ها باور کرد و حرف سر چوک رامعیاری برای یافتن حقیقت به حساب آورد؟ اما حقیقت آن است که در شبی که نجیب الله می گریخت، حتی یک نفر از قوت های شورای نظار در شهر کابل وجود نداشت.

بدین ترتیب، می رسیم به حرف مفت و یاوه دیگر از این یاوه سرای معروف! چرا که می نویسد مفکوره تأسیس و تشکیل شورای نظامی، مفکوره محمود بریالی بود و با خیره سری ادعا می کند که در دفتر اسگاب ملل متحد

در حضور داشت خودش، بین سیوان از مفکوره محمود بریالی در مورد شورای نظامی به دوکتور نجیب الله یاد آوری کرد و دوکتور نجیب الله در پاسخ او چنین گفت:

(... شورای نظامی بخشی از توطئه کودتاچیان است. اگر آنها به تطبیق عملیه صلح ملل متحد واقعاً صادق اند، بفرماید (بخوانید بفرمایند) پشتیبانی عام و تام خود را از تطبیق عملیه صلح ملل متحد بطور رسمی ابراز نموده و از همه مهمتر قوای مسلح افغانستان را غیرسیاسی اعلان نمایند. و این مطلب را در اعلامیه خود به صراحت اعلام بدارند که قوای مسلح افغانستان از حزب وطن و تمام تنظیم های مجاهدین فاصله مساوی خواهد داشت ... وقتی جنرال عظیمی به دفتر ملل متحد آمد، دوکتور نجیب الله این مطلب را برایش گفت... باید شورای نظامی شما قبل از همه قوای مسلح را غیر سیاسی اعلان نماید. او (عظیمی) ظاهراً سر تکان میداد، ولی اینکار را نکرد. از اینکه دوکتور نجیب الله در نامه اش عنوانی سر منشی ملل متحد از " چگونگی تأسیس شورای نظامی تذکر داده است منظورش از این مسئله که در مورد " چگونگی شورای نظامی " با نماینده خاص سر منشی ملل متحد مشوره نمود، همان غیر سیاسی ساختن قوای مسلح بود که بین سیوان گفته بود؛ نه تأسیس شورای نظامی که عظیمی آنرا عنوان کرده است.)

احسنت به این همه خیال پردازی و آفرین به این همه صحنه سازی و چیره دستی در قلب نمودن و وارونه نشان دادن حقایق؛ عجب دروغ های شاختاری! چرا که جنرال می نویسد که مفکوره تأسیس شورای نظامی را محمود بریالی با بین سیوان در میان گذاشته بود و در آن موقع نامبرده (توخی) هم حاضر بود. و بین سیوان این مفکوره را اولین بار یعنی پس از آن فرار نافر جام با دوکتور نجیب الله در میان گذاشت، یعنی در دفتر اسکاپ و در نخستین لحظات پناهنده شدن نجیب در آن دفتر. و این در حالی است که من و بین سیوان یکجا به دفتر ملل متحد آمدیم و البته که در مورد شورای نظامی حتی یک کلمه هم بین سیوان

صحبت نکرد وحتا نامی هم از محمود بریالی گرفته نشد. همچنان باید گفت که همین اکنون بین سیوان زنده است و درملل متحد مانند همیشه کار می کند. پس حیرانم که اگر روزی او ویا یکی از همکارانش به حرف آیند ویا اسنادی از آرشیف های آن سازمان را در باره این که مفکوره تاسیس شورای نظامی از چه کسی بود وچند روز قبل با نجیب الله در باره آن سخن گفته شده بودبه نشریرسانند؛ جناب جنرال در زمینه چه خواهد گفت؟

نکته دیگر این که اگر محمود بریالی سردستهء کودتایچیان بود و کودتا هم پیروز شده بود؛ دیگر چه ضرورتی بود تا شورای نظامی را به وجود آورد؟ برعکس، آیا او نمی بانیست قدرت رادر دستان خود متمرکز می نمود؟ همچنان فهمیده نشد که دوکتور نجیب الله در آن لحظات دشوار وحساس از کدام اعلامیه حرف می زد؟ زیرا که نه پیش از فرار ونه بعد ازفرارش کدام اعلامیه یی از طرف محمود بریالی پخش ونشر نشده بود. ولی آنچه در تلویزون دولتی پس از آن فرار رسوا نشر شد اعلامیهء دولت جمهوری افغانستان بود واز فحوای آن فهمیده می شد که در توافق کامل با کلیه اعضای هیئت اجراییه شورای مرکزی حزب وطن، معاونین رییس جمهورو صدر اعظم نوشته شده واننتشار یافته است.

این نکته هم گفتنی است که هنوز لختی از رسیدن من وجناب بینن سیوان به دفتر ملل متحد نگذشته بود که عالیجناب "مُنْجی کُمار نند یار" سفیر کبیر هندوستان در آن جا حضور یافت ومدت طولانی در چانه زدن با او گذشت که پس از این ابتدال دردناک؛ اگر دوکتور نجیب وهمراهانش در سفارت هند در کابل پناهنده شوند، به وی پناهنده گی سیاسی می دهند یا نی؟ و تنها هنگامی که او رفت دوکتور نجیب الله به یاد شورای نظامی افتاد و بیخی به یادم است که به شما جناب جنرال وظیفه سپرد که تیزس های صحبت اینجانب (عظیمی) را برای رادیو وتلویزیون بنویسید و شما هم درپشت میز بینن سیوان قرار گرفته یک صفحه کاغذ را سیاه نمودید وبه من سپردید. ومن آن کاغذ را همین که به

گارنیزیون کابل رفته به سید اعظم سعید سپردم و شنیدم که تا هنوز هم به نزد او موجود و محفوظ است.

در اینجا، یک مسأله دیگر نیز قابل تأمل است و آن این که تأسیس شورای نظامی یا به تعبیر توخی "چگونه گي شوراي نظامي" را با غیر نظامی ساختن قوای مسلح افغانستان چه کار؟ زیرا که به اساس آن مفکوره، قدرت الی رسیدن اعضای شورای غیر جانبدار؛ تنها برای دو سه روز محدود به شورای نظامی تعلق می گرفت که امنیت را تأمین و خلای قدرت را پُر می کرد. پس غیر سیاسی ساختن قوای مسلح افغانستان نه در صلاحیت شورای نظامی بود و نه در صلاحیت به اصطلاح توخی: کودتا چیان(!)

بلکه مربوط می شد به آن شورای پانزده نفری و دولتی که بر بنیاد آن تشکیل می گردید و در پرتو قانون اساسی آینده در زمینه ساختار و تشکیل قوای مسلح با کمیت و کیفیت نوین تصمیم می گرفتند.

این بود پاسخی کوتاه و فشرده به دروغ ها و افترا هایی که جنرال توخی؛ این تاریخ ساز رسوا در نوشته خویش علیه این ناتوان عنوان کرده بود. غافل از آن که تاریخ را نمی توان با این پینه دوزی ها سر از نوباز سازی کرد.

رویکرد ها:

*پیشوند الحاج را رادیوی فرانسه در مصاحبه خویش با راز محمد پکتین در ماه فبروری ۲۰۰۵ با تأکید و صراحت بسیار به کار برد گفت اینک مصاحبه ما را با احاج راز محمد پکتین ... می شنوید؛ اما این که جناب پکتین چه وقت به زیارت بیت الله مشرف شده باشد، چیزی نگفت

۱- نک به: افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال به دست طالبان (۱۹۹۱-۱۹۹۸) نوشته دگر جنرال ارکان حرب عبدالرؤف بیگی.

چاپ اول پشاور ۱۳۷۹ ص ۲۳

۲- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" نوشته ستر جنرال محمود قاریف مستشار نظامی دوکتور نجیب الله. چاپ اول ۱۹۹۸ ص ۸۲.

اما این تنها نیست. آگاهان بسیاری در همین زمینه نوشته اند که چشم‌دید های برخی از آنان در مطبوعات نشر شده و در جمله ضمایم این نوشته به عنوان مشتبه نمونه خروار خواهد آمد؛ اما در اینجا من حکایت شخصی به نام منصور را می آورم که از جمله مجاهدین مربوط به تنظیم گیلانی بود و مقیم امریکا که از طرف تنظیم خود مؤظف به تأمین ارتباط با حزب وطن و تضمین جناب جنرال توخی در آینده شده بود و چنین است آن حکایت:

راویان اخبار گفته اند که هنگامی که جنرال توخی از سفر ماسکو به کابل باز گشت نموده بود؛ منصور نام مذکور برای دیدنش به دفترش رفته بود. خدا می داند که چرا، جنرال صاحب دریشی اش را که تازه از مسکو خریده بود؛ از تنش بیرون کرده و در همان دفتر با ابرام و اصرار فراوان به تن منصور نام مذکور نموده بود. می گویند منصور مذکور با افتتاح حسابات بانکی در امریکن سیتی بانک نیو یارک و امریکن اکسپرس به اسم توخی، دالر های جنرال توخی را به آن بانکها واریز کرده بود. مردم می گویند که همین آقای منصور بود که با "المطبقاتی" سفیر عربستان سعودی در اسلام آباد روابط داشت و نامبرده فعلاً در سعودی نیز مالک کمپنی ها می باشد و به بزنس (تجارت) مصروف. مردم این را هم می گویند که جنرال توخی نیز قرار بود که به نیویورک برود؛ به منظور واریسی و کنترل پولها و بزنس هایش. ولی ناگهان حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ واقع شد و از محاسبه دولت مؤقت ترسید و نرفت. مردم این را نیز می گویند که توسط حزب نشنل پارتي وليخان بکس هاي ديپلوماتیک مملو از دالر که توسط کوریر های دیپلوماتیک سیاسی به بیگم ولی ویا خالق خان ارسال می کرد، جنرال توخی نیز حق می گرفت و فیصدی سهم او را به بانکهای امریکا و لندن انتقال می دادند. چنانچه بسیاری ها به یاد دارند که بعد از آن که شش لک دالر به نام کمک به حزب ولی خان از سرای شازده (شهزاده عبد العزیز) توسط عمال جنرال توخی خریداری گردید، ناگهان قیمت دالر به دو هزار افغانی صعود کرد و چه سرو صدا هایی که بلند نشد. این آقای منصور بعداً معاون

تشریفات وزارت خارجه شديعني معاون مرحوم عبدالله طرزي که در آن وقت رييس تشریفات وزارت خارجه بود. و همو بود که باعث شد تا توخي از چنگ طالبان رها شود، زیرا دوکتور نجيب الله باجه اش (آقاي احمدي) را در دهلي مقرر کرده بود، تا مسوول باز کردن بوجي ها وبسته هاي ديپلوماتيک باشد که توسط کورير هايي خاص جنرال توخي هریک " جنگي هود خيل " و " شعاع " انتقال مي گردید و اين در حالي بود که ديگر مامورين ارشيف وزارت خارجه از اين امتياز محروم بودند. پس ببينيد اي دوستان نازنين که مردم از چه رمز ها وراز هايي خبر دارند و خبر مي شوند. بنا بر اين آيا روزگار غريبي نيست نازنين؟

۳- نک به: "دسايس پنهان وچهره هاي عريان" نوشتهء گلبدین حکمتيار، چاپ اول ۱۳۷۹ ایران، صص ۷۳-۷۴

۴- همان کتاب همانجا

۵- بازي بزرگ " نام کتابي است که توسط " پيتر هاپکرک " نويسنده انگليسي نوشته شده و توسط محمد اسحاق توخي ترجمه و تلخیص شده است. اثر بسيار ارزنده که اگر جناب جنرال توخي با ترجمه ء بسيار ضعيف و تلخیص هاي غير مسؤولانه ء خویش آن را مثله نمي نمود؛ شايد مورد استفاده پژوهشگران بسياري قرار مي گرفت. ولي حيف و صد حيف که حالا ديگر کمتر کسي حاضر مي شود اثري را که یکبار ترجمه شده، بار ديگر ترجمه نمايد. نمونه هايي از همان صفحات آغازين مي آورم به حيث مشت نمونه خروار از اين ترجمهء ملال انگيز:

" - طي يکشب اين خوشنودي از وضع ناپديد گرديد، نظر به اينکه روسها خودشان براي پذيرفتن يک تهديد حاضر نبودند." ص ۸ پيشگفتار.

- "... همچنان در مکتب سیاست پیشروی افسران جوان جاه طلب اردوی هند و شعبات سیاسی در این تمرین جدید در بیابانها دره ها و معبرها ی ارتفاعات آسیا مصروف می گردیدند." ص ۱۱ پیشگفتار

- "... در این کتاب تاریخ روابط انگلیس و روسیه در این مرحلهء تاریخ نمی باشد." همان صفحه.

- "... در حقیقت عناوین امروز از قرنهای و زمانه های گذشته غیر قابل برجسته گی می باشد" ص. ۱۲ پیشگفتار

فرار - ۳۸

برخی یاد داشت های دوستان:

احد ترکمنی:

«سرور گرامی، دوستان عزیز. از دید من، آگاهی اجتماعی را افراد و گفته های تک تک شان نمی سازد، آگاهی جمعی مجموعه تجربه افراد است و در جو اندیشه از نسلی به نسلی منتقل می شود. جو اندیشه اجتماع، نیمی از باور های جهانی را تشکیل می دهند و نیم دیگر را نسل ها باید تجربه کنند، بیاموزند، اصلاح کنند و بر گذشته بیفزایند. هنگامی که از تبارز اندیشه مترقی، حاکمیت و فروپاشی آن گپ می زنیم، از صلاحیت قضاوت نسلی گفتگو می کنیم که با آن گام برداشتند و تجربه اش کردند؛ از این مکان پا فراتر گذارده نمی توانیم. آن تجربه که در افغانستان اکنون از صدارت شاه محمود تا امروز نزدیک به سه ربع قرن می گذرد، پاره ای از فرهنگ آشفته ماست، هر نمکی را فاسد می کند و پس از سه ربع قرن هنوز نقش پلیدش ادامه دارد. اکنون از آن رویداد تاریخی ده سال ندیشه جمعی ای داریم که همه محتوایش خیانت، جفا، ریاکاری و خود فروشی در برابر اراده مردم و نیت اجتماعی ملت آواره ای به نام افغان است. تغییری که هم از اراده و نیت توده ها برخاسته بود و هم با جریانات منطقه ای و جهانی هم آهنگ بود، فقط عده ای به کام ازدهای امپریال انداختند که کرکتر و همت شان ریا و فساد و خود فروشی بود. چنین افراد بودند که از پس اقتدار حزب مترقی، حتی پس از خوشبآوری صادقانه مردم و استقبال بی نظیر، به آتش و خون، تباهی و فروپاشی کشاندند و تباهی ملت و بنیاد یک قرنه اش را با سازماندهی دستگاه های بزرگ

جاسوسی امپریال، از درون و بیرون ممکن ساختند. توده‌ها را سیاه و سفید که ببینیم، دو دسته اند: مفید و مضر. در اندیشه یک قرن گذشته مردم ما و جهان این افراد حتی با نشر کتاب و داشتن دولتی که با صد ها میلیارد دالر می چرخد نیز نمی‌توانند سیاه را سفید بسازند. قضاوت در باب نقش افراد از این دسته با آن دسته را از میان اندیشه نسلی که از هشتاد ساله تا سی چهار ساله هم اکنون در جهان زندگی می‌کنند، نه کتاب آقای توخی و نه آن کتاب و این کتاب می‌تواند پاک کند. در آن اندیشه، سمیای مفید و مضر فرمولبندی شده است و محکی است که کردار و رفتار و نتیجه کارنامه هایشان با آن از آتش و از ته کوره بدر آمده اند. در آن مخزن بزرگ اندیشه اجتماعی نسلی که با این جریان‌ها آمدند، افرادی را که آقای توخی و یا چوانان شان می‌خواهند بیالایند، به روشنی قضاوت شده اند. ولی "هیچ صیقل نکو نداند کرد - آهنی را که بد گهر باشد"»

اعظم شاهین:

«جناب محترم و گرانقدر عظیمی صاحب! من با اینکه سخت مریض و توان زیاد خواندن و نوشتن ندارم اما مطالبی را که شما به تحلیل و تبصره عالمانه و در روشنی حقایق موجود انزمان جهت آگاهی بیشتر اعضایی که در دست نشر سپردید دقیق مطالعه نمودم، تا آنجا که معلوم است و من اطلاع دقیق دارم و میتوانم شاهد عینی بحساب روم تبصره جناب شما و صحبت های زنده یاد محمود بریالی که در دهلی در جمع تعدادی از اعضاء، کادر ها و خاصتا" جنرالها اردو و امنیت نیز حاضر بودند برای چند ساعتی غرض آگاهی و روشن شدن مسائل ذکر شده صحبت نمودند با تبصره جناب شما کاملا" موافقت دارد، بعضی از حاضرین که صحنه بر صحبت همه جانبه زنده یاد محمود بریالی گذاشتند و هیچ سوالی که آقای توخی (دهن جوال بگیر) مدعی است نشد.

من غرض ترجمانی به یکعده سفارتخانه های مقیم دهلی و ملل متحد میرفتم، مسئولین میگفتند که آنها اطلاع دقیق دارند که چه کسانی از رژیم سابق (دوران نجیب الله) چقدر اندوخته دالر دارند:

توخی. سید امان الدین. وکیل و دیگران، آقای توخی گفته میتواند و فتی به دهلی رسید در قصر چندین منزله زندگی میکرد ولی جفسر با فامیلش در عقب دروازه ملل متحد هفته ها را بر روی سرک بخاطر تعیین سرنوشت شان سپری میکردند اطفال معصوم شان به اثر پشه گزیدگی بدن شان پر از زخم شده بود.

شاید ادامه داشته باشد، یکبار دیگر احترامات صمیمانه و قلبی خویش را حضور عظیمی صاحب گرانقدر تقدیم میدارم.»

سعید سپهر:

«محترم عظیمی در رابطه با این بخش «سریال فرار» در نظر داشت چند مطلب دارای اهمیت زیاد است که آنرا چنین خلاصه میسازم:

• در ادعاهای رنگارنگ محترم اسحق توخی (با وجود همه راست و دروغش) این مطلب صراحت دارد که مرحوم مغفور داکتر نجیب تصمیم فرار را از کشور داشت و در شب ۲۶ بر ۲۷ حمل ۱۳۷۱ میخواست از کشور خارج شود. این مطلب تأییدی توخی صاحب بر واهی نویس دیگر، فقیر ودان خط بطلان میکشد که در اولین سیاه نوشته هایش کاملاً از فرار داکتر نجیب انکار و آنرا ساخته و پرداخته عظیمی و چند کسی دیگر میدانست.

• توخی صاحب امید است توضیح دهد که در آن شب فرار بر روی کدام دلایل شامل پروسه بیرون بردن یکجایی با رئیس جمهور شده بود؟ - کدام موقف دولتی و حزبی او، سبب شده بود که شامل این پروسه اپراتیفی بیرون کشیدن شود؟ - آیا از جمله ۲۵۰۰۰۰ هزار عضو حزب، توخی چه امتیازی داشت که با خانم و نورچشمی هایش از تنور داغ وطن بیرون کشیده شود؟ - آیا تنها حیات سکرتر/ رئیس دفتر حایز چنان اهمیتی بود که در طیاره مخصوص ملل متحد در پهلوی رئیس جمهور که گویا به خاطر صلح حاضر شده بود روی قول و قرار و سوگند خود پا نهد، جا داده شود؟

• اسناد اداره میدان هوایی کابل (ثبت و راجستر بیرون شدن و داخل شدن افراد از میدان هوایی) نشان دهنده این است که خانم محترم جناب اسحق توخی در طی سه ماه اخیر قبل از سقوط دولت چندین بار به هند سفر و برگشت نموده است و هر بار حین بیرون شدن از میدان هوایی کابل محموله های مربوط به او بیش از ده بسته بسیار سنگین بوده است. (شاهدان چنین رفت و آمدها که خوشبختانه تا هنوز زنده اند)، توخی صاحب میتواند در مورد این سفرهای متعدد غیرمتعارف و آن بسته های سنگین توضیح دهد. (میتواند مانند سایر موارد یک نی و صد آسان بگوید) اما اسناد و از جمله اسناد میدان هوایی دهلی را نیز باید در مورد در نظر داشته باشد.

• حوادث شب بیرون کشیدن داکتر نجیب شهید و برادرش از دفتر ملل متحد و سپس کشته شدن وحشیانه آنها باوجود سیری شدن بیش از بیست سال چنان در پرده ابهام گذاشته شده است که تنها با باز شدن زبان و قلم توخی میتواند صراحت یابد.

بر علاوه بدون حل و فصل چگونگی رفتن اسرار آمیز توخی به پاکستان (بعد از بدار آویختن نجیب شهید و برادرش) سبب میشود که تمام ادعاهای دیگر توخی در مورد چگونگی سقوط دولت زیر سوال قرار گیرد.»

یزدان ظفري:

«اظهارات آقای توخي واقعاً به مثابه دستيار ريس جمهور خنده آور است، گرچه جناب عظيمي صاحب گران ارج، در مقابل هر نظر وي جوابهاي نهايت مطبوعي داده است، من فقط به دو موضوع آن اشاره ميکنم.

اول اینکه او ادعا دارد که نجیب الله را اعضاي بيروي اجرائيه حزب مجبور به استعفا نموده، خیلی جالب است و قابل باور هیچ افراد ساده نخواهند بود، در حالیکه اکثریت از اعضاي بيروي اجرائيه از تیم خود ريس جمهور و علاقمند وي بودند، و اکثر شان در مقامهاي بلند دولتي قرار داشتند، مانند جنرال رفيع ريس ارکان قومانداني قواي مسلح، وطنجار وزير دفاع، پکتين وزير داخله، يعقوبي وزير امنيت دولتي، و تعداد ديگري مانند، جناب مزدك، وکیل وزير امور خارجه، سليمان لايق استاد ريس جمهور هيچ کدام آنها از کدام فشاري مبني بر استعفای ريس جمهور از اول تا اکنون حرفي بر زبان نیاورده اند، وبر عكس جناب وکیل وزير امور خارجه در طی کنفرانس مطبوعاتي اش وي را در مورد فرار بز دلانه اش محكوم نمود، وسليمان لايق نیز در حضور همه اعضاي بيروي اجرائيه دست ملل متحد را در فرار او با سيوان دخيل دانست و فرارش مانند يك دزد در نيمه شب خطاب نمود، مگر افرايکه بسيار ساده لوح باشند حرفهاي آقای توخي را قبول نمايد. در جاي ديگري توخي عملاً مهر تاييدي بر فرار ريس جمهور نجیب الله ميگذارد و ميگويد که اگر او وطن را ترك نميکرد، كشته مي شد، بر اين ياهو گويي هاي آقای توخي نیز بايد تاسف كرد، نجیب از جانب كي كشته مي شد؟ در حالیکه تمام قدرت نظامي وسياسي بدست خود ريس جمهور وتيم قدرتمند نظامي اواز جمله رفيع، وطنجار که همیشه به مثابه قهرمان انقلاب از آنها ياد ميگرديد، پکتين وزير داخله، يعقوبي وزير امنيت دولتي که قطعات گار خاص در تحت امرش بود، جنرال احمد زي برادر ريس جمهور که مسوليت رياست و قوماندانيت گارد خود ريس جمهور را داشت، توخي بايد اعتراف از بيكفائتي رهبري وتيم وي ميکرد که از رهبري حزبي و دولتي عاجز مانده و همه مسائل از نزد شان شاريده بود، زمانیکه نا تواني خود را در استمرار حاکميت ديدند. ترجيح دادند که راه فرار را در پيش گيرند، و همه بيكفائتي و ناتوانيهائشان را نا جوانمردانه و عاري از نوع رعايت اخلاقي بدوش ديگران وبخصوص رفقائش که عمري در يك راه روان بودند بي اندازد.»

کمال اعتمادی:

«ناب جنرال صاحب، من از یکی از قوماندان های "شورای نظار" در رابطه به اظهارات توخی پرسیدم، آن قوماندان گفت: اگر توخی به داکتر نجیب وفادار بود، پس چطور وی جان سالم بدر برد؟ و با بکس های پیسه صحتی و سلامت خود را به پشاور رساند؟ ضمناً گفت، آخرین بار به پهره دران مهمانخانه سازمان ملل پیشنهاد کردیم، داکتر را بیرون صدا کنید ما می خواهیم با وی خدا حافظی کنیم. داکتر بیرون شد بعد از احوال پرسی ما برایش پیشنهاد کردیم بیا همراي ما برویم! سرزمین های ما فراخ است، کسی با شما کاری ندارد، ما مردم مبارز هستیم، داکتر ما را در آغوش گرفت و گفت، من از شما خوش هستم سلامت باشید، بخیر بروید، کسی با من کاری ندارد، اگر شما هم با من میبایستید من از شما هم حمایت خواهم کرد. درست طالبان در مکروریان ها رسیده بودند.»

اکبر زمان سروری:

«هرگاه داکتر نجیب تصمیم به رفتن نداشت، چرا يك تعداد از اعضای فامیل خود را روانه یی هندوستان ساخته و خوب به یاد دارم که بتاريخ دوازدهم حمل همان سال من همراي خانم برای تحصیلات عالی یعنی من برای اخذ دوکتورا و خانم برای دوره ماستری عازم تاشکند بودیم در همان روز فاروق زرنگ و خانم شان با ما در يك پرواز بودند و بعدن دو سه کشور دیگر را تماشا کرده عازم انگلستان بودند و برای بدرقه شان روشن برادر داکتر در داخل طیاره آمده بود، در وقت خداحافظی برای فاروق زرنگ و خانمش گفت که شما بخیر بروید و من هم چند روز بعد بحیث دیپلومات به کشور هالند مقرر شدیم میروم، یا من انگلستان میایم و یا شما نزد من هالند، و من در ابتدا خانم زرنگ را تصور کردم که دخترش است، ولی بعد از تبادل صحبت ها فهمیدم که من اشتباه گرفته ام، چون ما، در عقب چوکی ایشان نشسته بودیم همه صحبت هایشان را به آسانی و ساده گی میشنیدیم.»

و کمره فلمبرداری همیشگی اش نیز نزدش بود که فلمبرداری را از میدان هوایی شاید هم قبل از آن آغاز کرده باشد شروع و بعد از پرواز تا مدتی زیادی نیز به فلمبرداری ادامه داد، این خود بیانگر آن است که زرنگ پلان شده و برای همیشه با وطن وداع میکرد و همچنان مجموع صحبت های داکتر را نیز با خود انتقال داده که این

خود مصداق حرف من و دیگران است، که بر آمد، برآمد قبلاً پلان شده بود البته در بین چند عضو فامیل و چند نفر طرف اعتماد.»

خلیل الله رووفی:

«بزرگ مرد اندیشه و قلم جناب عظیمی صاحب! درود بر شما که از حوادث ناگفته، با اسناد پرده بر میدارید. پس از آمدن گلبدین و عربده‌های خیالی او به دستور ولینعمتان خارجی، یک تعداد از کمین نشسته گان فرصت طلب از خوابهای زمستانی بیدار و در همسویی با حکمتیار، بحرکت درآمدند. یکی به اویبعت میکند و دیگری غیر مستقیم او را تائید و به سازماندهی های سیاسی و قومی دست به عمل میشوند. راستی عفت کلام جوهر ذاتی یک انسان است، وقتی مراعات نمیشود ارزش یک نویسنده را در جامعه بر حوضیض خاک می نشاند، معلوم نیست جناب توخی از گذشته ها چنین بد قلمی داشت و یا غم انگیزی روزگار او را به این اوصاف در آورده است.

خوب بیادام هست دریکی از جلسات وزارت، آقای تنی وزیر دفاع در بیانیه خود به شدت نا راحتی داشت و به وضاحت اظهار نمود: من در برابر حقوق شما منسوبان وزارت دفاع جداً کوتاه هستم، بخاطریکه هر پیشنهاد مبتنی بر حقوق کاری شما از طرف بوروی سیاسی مسترد میشود. چون در کشور دو وزیر دفاع داریم یکی تنی و دیگری توخی صاحب. هر آنچه توخی صاحب بخواهد بسرعت انجام می یابد. در دفتر و در قطعات افسرانی را می بینم که از دگر والی به جنرالی رسیده اند که به پیشنهاد من نبوده اند وقتی می پرسم دگر وال صاحب شما از کدام طریق به جنرال رسیده اید که من بحیث وزیر دفاع از ان خبرنگارم میگوید به پیشنهاد توخی صاحب و احکام رئیس صاحب جمهور. روی همین دورنگی ها و استفاده از موقف ها بود که کشیدگی های تبه کن بعدی»

فرار - ۳۹

یکی از دوستان از من پرسید که آیا کدام سندی در مورد دستبرد زدن رییس جمهور نجیب الله و دستیار و نزدیکانش از مال و دارایی دولت وجود دارد؟ اگر دارد لطفاً رایه کنید تا قناعت ما حاصل گردد که اوو حلقه یارانش پیش از اقدام به فرار ناکام از دارایی های عامه سوء استفاده کرده و مقدار زیاد پول را برای روز مبادا به خارج انتقال داده اند.

با دریغ باید گفت که بلی چنین اسنادی وجود دارند که به حیث مشتم نمونه خروار این مطلب از کتاب از پادشاهی مطلقه ... تقدیم می گردد:

دربرگهای (۸۷۰-۸۷۳) جلد دوم کتاب ((ازپادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان))، تألیف عبدالوکیل وزیرخارجه پیشین افغانستان، در رابطه به برخورد مسئولانه و وطنپرستانه مسئولین دولتی و حزبی در مقابل افراد سوء استفاده گر در آخرین لحظات فروپاشی دولت چنین آمده است: باید تذکر داد که بعد از اعلامیه ۱۸ مارچ سال ۱۹۹۲ دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان و انکشافات نظامی بنفع مجاهدین، اضطراب و نگرانی در میان بعضی اعضای رهبری حزبی و دولتی رو به افزایش بود. با وصف این که عده محدودی از مسئولین حزبی و دولتی، خود با فامیل های شان کشور را ترک نمودند و عده یی هم به بهانه های گوناگون در تلاش بودند هرچه زودتر از کشور بیرون روند؛ ولی اکثریت اعضای رهبری حزبی و دولتی به خصوص هیأت اجرائیه حزب وطن و اعضای کابینه حکومت جمهوری افغانستان به رهبری صدراعظم فضل الحق خالقیار و چهار معاونین رئیس جمهور، تا آخرین لحظات فروپاشی نظام، یک لحظه هم از زیر بار مسئولیت شانه خالی ننمودند. آنها، بنابر تعهدی که به مردم شان داده بودند، آنچه در توان داشتند، انجام دادند و از کشور خارج نشدند. در جریان حوادث ناگواری که در کشور رخ میداد، تلگرام عاجل و فوری از سفارت افغانستان مقیم دهلی به کابل توسط کارمندان وزارت امنیت دولتی آن سفارت به وزارت امنیت دولتی ارسال گردید که موجب نگرانی جدی مقامات آن وزارت گردیده بود.

نوت: در این تلگرام ها (نیومن) اسم مستعار سیدضمیر "میهن پور" رئیس اداره اول وزارت امنیت دولتی در نزد کارمندان سفارت افغانستان در دهلی بود.

این ها بودند آن تلگرام ها: تلگرام وارده ۱۷-۱-۱۳۷۱ شماره ۱۷۵ عاجل و فوری از دهلی به رفیق محترم نیومن: احمد سرور سفیر کبیر برای دو دختر و خوشویش ویژه آلمان غرب را اخذ نموده و از جانب دیگر، روحیه سفیر در قبال

تحولات اخیر برای دستیابی صلح نهایت ضعیف است که به اثر آن روز عید بصورت معمول توسط سفیر تجلیل بعمل نیامد. از طرف دیگر، برای اختلاس اموال و دارایی عامه نهایت بیرحم است. هراس موجود است که مبلغ ۳ لگ دالر و یک ونیم میلیون کلداسفارت را که به امضای خودش و واسع سکرتر دوم است با آن دستبرد زده نشود. بنأ پیشنهاد میگردد که با تفاهم با وزارت خارجه امضای مستشار سفارت به بانک معرفی شود. موضوع به تفاهم رفیق شعیب، آراین با درک مسئولیت حزبی و وطنی و اعتماد که به شخص شما بحیث رهبر حزب داریم تحریر نمودیم

"آراین" ۱۷-۱-۱۳۷۱ به گزارش مقام محترم رسانیده شد. مواظب مذکور باشید. من شک دارم که نامبرده فرار نکند. لطفاً تمام مساعی خویش را جهت حفظ دارایی های دولتی انجام و مرکز را بلاوقفه در جریان گذارید. موضوع به وزارت خارجه محترم و عبدالوکیل شفأء گزارش گردید. امضاء نیومن (سید ضمیرالدین میهن پور)

تلگرام وارده ۱۸-۱-۱۳۷۱ شماره ۱۹۵ از سفارت دهلی به مقام وزارت امنیت دولتی برای نیومن (سید ضمیرالدین میهن پور) به اساس اطلاع شنکر در بیور سفیر: شب جمعه بر شنبه ساعت یازده شب موتر لاری داخل منزل سفیر گردیده بکس های انتقال شده از کابل را در آن جابجا و پنج بکس اموال خویش را نیز در آن جابجا نموده توسط نعمت بادیگارد محترم داکتر صاحب به جای دیگر انتقال دادند. قابل تذکر است که سفیر ویزه آلمان به اعتبار سه ماه را اخذ نموده است. با احترام بریالی

آراین موضوع از گزارش مقام محترم وزارت گذشتانده شد هدایت دادند، محل که بکس ها منتقل گردید تثبیت شود. امضاء نیومن (سید ضمیرالدین)

تلگرام وارده ۲۰-۱-۱۳۷۱ شماره ۲۲۰ از دهلی برای رفیق محترم نیومن: شب ۷ اپریل ۳۲ بکس آهنی دیگر توسط نعمت الله به جای نامعلوم انتقال شد.

سفیر تمام لباس ها و اشیای زینتی اقامت گاه را بسته بندی نموده و هر لحظه امکان می‌رود که هند را ترک گوید. درچنین یک موقع ما چه باید کرد. مسئله دیگر چک بوک های دالری را نزدش خلاف مقررات اداری نگهداشته کارمندان سفارت که معاش نه گرفته اند نگران اند که چک ها بدون پشتوانه بانکی نباشد. "آرین" لطفاً به هر قیمتی که میشود از سرقت اموال دولتی بدون ماجراجویی جلوگیری شود. و جداً از نامبرده تقاضا گردد تا چک بوک های پولی سفارت را تسلیم نفر دوم نماید. نیومن (ضمیرالدین میهن پور)

تلگرام ۲۰- ۱- ۱۳۷۱ شماره ۱۵۰ عاجل و فوری از دهلی به رفیق نیومن یک روز قبل از آمدن دوکتور شیربهدار در دهلی به تعداد ۴۵ صندوق های آهن چادر به اندازه های مختلف از آدرس ریاست جمهوری به ریزرویشن سفارت برای سرور انتقال گردید. تاجاییکه معلومات بدست آمد این بکس ها حاوی ظروف قیمتی و اشیای دیگر بوده است. علاوه تا امروز به مبلغ سه ونیم میلیون کلداری پاکستانی از طریق احمد سرور برای رفیق شعیب و ولی الله و عبدالواسع جهت تبادل به کلداری هندی و بعداً به دالر تحویل داده شده که نمونه های آن نزد ما موجود است. قرار معلوم مقدار دیگری کلداری نیز نزد مذکورباقی است که آنرا از طریق اجنت های خارج از سفارت در بازار آزاد تبادل خواهد کرد. اطلاع موجود است که مهاجرین و گروپهای مخالف از آمدن بکس ها و تبدیلی شیربهدار اطلاع حاصل نموده اند و احتمال دارد بالای منزل سفیر غرض دستیابی به اموال حمله نمایند. ماسه رفیق اسناد اوپراتیفی را با اسناد شفری در محل مصنئون جابجا نمودیم. هرزمانیکه خطر جدی متوجه گردد آنرا حریق خواهیم کرد. لطفاً هدایت دهید ما در برابر این اقدام ناجوانمردانه آنها چه بکنیم. با احترام

به گزارش مقام محترم وزارت رسانیده شد. آنچه میتواند هدایت داد. توجه جدی نمائید تا اموال وارده تشخیص شود. ثانیاً با مذکور تماس و گفته شود آبرو و عزت جمهوری افغانستان را پایمال نسازند. ثالثاً توجه گردد تا مخالفین نتوانند

به سفارت جمهوری افغانستان دست به تجاوز بزنند. امکانات ما را در میان تنظیم های مخالف آگاه سازید. نه آن طوریکه گویا ما موافق هستیم بلکه سفارت و بخصوص اسناد اوپراتیوی ما از تعرض مصئون بماند. تن تن از رقفا مسئول اند تا از امنیت شخصی خود و اسناد اوپراتیوی نگهداری نمایند. من شخصاً با رئیس جمهور محترم نجیب الله صحبت خواهم کرد تا با این افتضاح خاتمه دهند. (از جانب محترم وزیر امنیت هدایت حاصل نمودم تا توجه شما را برای نظارت دقیق به اعمال احمد سرور متوجه سازد. نیومن (ضمیرالدین میهن پور)

از تلگرامهای فوق ملاحظه می شود که یک عده افراد بسیار بسیار محدود طفیلی و تصادفی بنابر ارتباطات فامیلی و شخصی که در مقامات حزبی و دولتی جابجا شده بودند، دیده می شود که چگونه در این زمان بحرانی از خود ضعف و ناتوانی نشان دادند. ولی در مقابل از اوامرو عملکردهای رهبران و مسئولین بالا رتبه دولتی و حزبی مشاهده می شود، که آنها چطور در آخرین روزهای عمر رژیم باز هم مسؤلان و وطنپرستانه برای حفظ دارای های کشور که یک امانت بزرگ برای آینده بود عمل می نمودند و می اندیشیدند؛ زیرا احساس مسؤلیت و تعهدی که به خاطر حفظ عزت و اعتبار جمهوری افغانستان و پاکیزه نگهداشتن نام ح.د.خ. داشتند یک لحظه هم غفلت ننمودند. چنانچه باهمین روحیه در پایان عمر دولت جمهوری افغانستان تمام دارایی های مالی و پولی، منقول و غیر منقول کشور در داخل و خارج کشور با کمال امانت داری حفظ و تحویل دولت اسلامی افغانستان گردید. البته طوریکه همه هموطنان ما می داند و شاهد بودند که بعداً همه چیز چطور بیرحمانه مورد غارت و چپاول تنظیمهای جهادی قرار گرفت.

فرار - ۴۰

جناب فرید اشرفی در ارتباط به مطالب بخش ۳۹ این زنجیره یاد داشت ها چنین نوشته اند:

«رفیق عظیمی

شنیده بودم که یک تجار و صراف مشهور بنام (عمری زی) رابطه تنگاتنگ با رئیس جمهور نجیب الله داشت و حتی بعضی اوقات که پول در بانک نمیبود، آن تجار معاش منسوبین اردو را به دوش میگرفت!

این صراف کی بود، و کجا شد و چه شناختی با نجیب الله داشت؟

ممکن است کمی روشنی اندازید و یا کدام رفیق دیگری که از قضیه با خبر باشد!

ممنون از لطف تان «

* * *

در صفحه ۵۴۲ کتاب اردو و سیاست در این ارتباط چنین آمده است:

...داکتر نجیب شبی که جبل السراج سقوط می کرد، مرا مهمان کرد. در آن شب سخت متأثر و مغموم بود. او جام های زیادی را پر و خالی کرد، درست مانند بغض هایی که در ذهن و قلبش جا گرفته بودند و باید برای کسی می گفت تا دلش خالی شود. او از هر دری سخن گفت و حکایت او به حکایت مرد پاک باخته یی می مانست که دیگر چیزی برای پنهان کردن ندارد.

در این میان نمی دانم چرا به یاد بصیر عمر زی افتاد و چنین گفت: ایا تو گاهی از خود پرسیده ای که پول هایی را که برای تقدیر منسوبان قوای مسلح برای تو وسایر قوماندانان می دادم از کدام مدرک بود؟ این پول ها از همان پول هایی بود که توسط طیارات شوروی به کابل می رسید. او گفت از مجموع این پول ها دو فیصد آن به حساب مخارج و مصارف اوپراتیفی رییس جمهور اختصاص داده شده بود. این پول ها را به توخی می سپردم که به نزد معتمد وی ذخیره می شد و بنا بر امر من، توخی به قوماندانان توزیع کرده و بعد از ارایه سند مصرف به خرج قوماندانان مجرا می شد.

از جمله این دو فیصد، یک فیصد این پول ها را برای بصیر عمر زی می دادم که بالای آن بانکداری و تجارت کند و مفاد آن را ذخیره کرده، هر روزی که حزب به آن ضرورت داشت و افس تادیه نماید.

در مورد دادن یک مشت بول برای تشویق سربازان و افسرانی که در میدان های داغ نبرد می جنگیدند، البته که تجویز خوبی بود و از این موضوع بدون تردید اعضای بیوروی اجراییه و معاونان حزب خیر داشتند. برای من که دو سه بار یک مقدار از این پول ها در عملیات های تنگی واخجان، جنگ جلال آباد داده شد، پس از بازگشت اسناد مصرف آن که با امضای گیرنده پول مزین می بود، به شخص توخی یا معتمد وی تسلیم داده می شدند که یقیناً سایر قوماندانان نیز چنین می کردند؛ اما در مورد آن فیصدی پولی که به بصیر عمر زی داده می شد، تا همین اکنون به جز همین قلم کسی حرفی نزده است. در حالی که یک فیصد یک طیاره مملو از نوت های پنجد و هزار افغانستانی باید ده ها کارتن پول می شد که به جناب عمر زی داده می شد. پرسش نی، پرسش های بسیاری وجود دارند که آیا اعضای بیوروی اجراییه حزب، معاونین منشی عمومی دارالنشا، کمیته اجراییه از این جریان خبر داشتند؟ آیا پس از فرار رییس حزب کسی در فکر آن شد که از بصیر عمر زی پرسان کند و به قول شاعر حساب پس و پیش را بخواهد؟

* * *

برخی رسانه های آزاد نیز این موضوع را دنبال کردند. از جمله کابل پرس چنین نوشت:

«... زرد و بندهای پنهانی بعضی از تاجران باحکومت داکتر نجیب الله.»

نویسنده: عطاخیل

«اردو و سیاست تألیف جنرال محمدنبی عظیمی را شاید بتوان از معدود کتاب های نامید که بعد از سقوط حکومت دکتور نجیب الله بعنوان یک کتاب جالب و خواندنی بدست علاقمندان شناخت اردو و سیاست در افغانستان قرار گرفت.

درین روزها که بازار دشنام به مجاهدین سابق و متهم ساختن آنها به چور و چپاول دارائی های عامه خیلی گرم است نویسنده گان و قلم بدستان ما از افراد و اشخاص که در زمان حکومت داکتر نجیب الله به دزدی و اختلاس و انتقال پول های شان بصورت غیرقانونی به بانک های خارج اقدام نمودند هیچ حرف نمی زنند.

من خواستم که از خلال نوشته های جنرال عظیمی این سوال را مطرح کنم که آن پولهای که قسمت از آنها دکتور نجیب الله به تاجر معروف افغانی محترم عبدالبصیر عمرزی بخاطر تجارت اختصاص داده بود و حزب شما به شکل مضاربت در نفع و ضرر آن با تاجر شریک بود آن پولها چی شد؟

زیرا آقای عبدالبصیر عمرزی که در ایام حاکمیت داکتر نجیب یک دکان عادی صرافی را در سرای لطیف مارکیت داشت ولی اکنون جناب شان مالک بزرگترین فابریکه تولید کاغذ در دبی بوده و نیز صاحب بهترین ولوکس ترین تعمیرهای شخصی ایکه همه را به کرایه داده است میباید بر علاوه تمام اولادهايش در امریکا و دبی مصروف عیاشی هستند. فریدون احمدزی که پسر کاکای داکتر نجیب میشد و یکی از کارمندان دفتر آقای عمرزی بود فعلا در ایالات متحده امریکا زندهگی میکند.

قرار اطلاعات موثق عبدالبصیر عمرزی قبل از سقوط حکومت داکتر نجیب الله همه پولهای خویش را بصورت رسمی به اجازه رئیس بانک وقت آقای پکتیاوال (البته که این پکتیاوال قوماندان امنیت کابل منظوم نیست) پولهای خویش را به بانک امارات متحده عربی انتقال داد.

داکتر نجیب الله هم زمانیکه باجه اش احمد سرور در هندوستان سفیر بود توسط خانمش فتنه و شیر بهادر وزیر صحت عامه حکومتش مقدار زیاد پول را به هندوستان انتقال دادند.

چرا درین موارد نویسنده های ما سکوت اختیار کرده اند؟

شخص عبدالبصیر عمرزی همراه فریدون احمدزی در سال ۲۰۰۳ از طرف مقامات دبی به جرم عدم پرداخت مالیات و کفالت یا sponsorship که برای کفیل عرب باید پرداخته شود بندی گردیده و بعدا بوساطت سفارت افغانستان در ابوظبی و سفارش شخص جناب رئیس جمهور از حبس رها گردیدند.

درین موارد باید مقامات بانک مرکزی افغانستان و هم جناب شخص جنرال نبی عظیمی که در کتاب خویش ادعای شراکت اعضای حزب برسر اقتدار وقت را با عبدالصیر عمرزی نموده است روشنی بیندازند خیلی ممنون خواهیم شد...

خوب دیگر بانک مرکزی افغانستان هرگز این قضیه را پی نگرفت و من نیز که معلوماتم در همان حد بود، حرف اضافه یی نداشتم؛ اما بعد ها معلوم شد که وی شرکتی دارد در دویی به نام «میترو پیپر اندستری» که کاغذ دست به نام «مدینه» و گارتن های مختلف السایز تولید می کند و در کابل بانک نو نیز سهم دار است.

گفته می شود که توخی از همه چیز با جزییات در جریان بود. این پروژه زیر نظر روسها بود و تمام اسناد آن را با هویت افراد در اختیار دارند و یقینا که از آن بهره گرفته و میگیرند.

شنیده می شود که باری پس از سقوط حاکمیت یکی از بزرگان حزب بصیر عمرزی را تهدید می کند که اگر حساب نهد و پول های حزب را نوش جان کند، اعضای حزب را در جریان خواهد گذاشت و آنان که در آسمان ستاره ندارند و در زمین سایه به شدت انتقام خواهند گرفت؛ اما عمر زی از این تهدید نهراسید. گفته می شود که عمر زی مبلغ هنگفتی به عنوان حق السکوت به دو شخص داده است. شخص نخست یکی از بلند پایه گان وزارت امنیت دولتی بوده و دیگری اسحاق توخی. می گویند از همین موضوع برخی دیگر از اعضای حزب که در رده های بالایی بودند و از کارنامه های جناب عمر زی خبر داشتند، نامبرده را زیر فشار قرار می دهند که یا حق السکوت بدهد و یا افشاء گری خواهند کرد؛ اما آن گرگ باران دیده تسلیم نمی شود و حق السکوت نمی دهد.

یکی از رفقای دیگر که نمی خواهد نامش گرفته شود، برایم گفت که از همین پول های اوپراتیفی که به وزارت امنیت دولتی داده می شد، مبلغ یک

میلیارد افغانی به وی و دو سه رفیق دیگر دادند که یک شرکت تجاری تاسیس کنند. او می گوید ما این شرکت را تاسیس کردیم و نامش را گذاشتیم شرکت شمال و برخی اجناس هم وارد کردیم؛ اما بنابر هر مسأله یی که بوده این رفیق زندانی می شود، عوضش یکی از روسای وزارت امنیت که از پکتیا بود. رییس شرکت می شود و بعد از مدتی شرکت شمال نیست و نابود می شود و تا هنوز که هنوز است معلوم نیست که آن همه پول چه شد و چگونه دود شد و به هوا رفت؟

من از جناب سید جعفر عزیز که از همه این چریانات واقف اند و همچنان از سایر دوستانی که از این گونه قضایا با خبر اند خواهش می کنم تا با نوشتن چند سطر این گره های کور را باز کنند و خدمتی نمایند در امر روشنگری برای تاریخ و آینده گان!

فرار - ۴۱

فراز هایی از نوشته ء گران سنگ عارف عرفان در مورد فاجعه سقوط و اتهامات حلقه فلک زده یی که با توجیه های ساده لوحانه شان تصور می کنند که می توان فرار و گریز داکتر نجیب الله را از کشور، نتیجه یک کودتا دانست:

شعبده بازانی که با این "فوتو" آفتاب را پنهان میدارند!

مناظری که با آن میخوانند تاریخ را مسخ نمایند!

باتوجه به درازنایی تاریخ تجاوزات استعماری، مداخلات و جنایات هولناکی که در سرزمین افغانستان رخ داد، همگام با رخداد قیام مسلحانه هفتم ثور و کژرویشی های رژیم نوین، این صفحات تحت برنامه های غرب و پاکستان و هواریون شان وارد فصل خونبار گردید.

نقش مسخ شدگان و سفاکان نفرین شده در حزب دموکراتیک خلق افغانستان، که جلوه های آن در نخستین روز پیروزی قیام هفت ثور با صدور فتوای قتل محمد داوود خان و متعاقباً دسیسه اشعاب، سرکوب و تبعید رهبران جناح "پرچم

"درتبانې آشکاربا ستون پنجم درحزب (لایق، بارق و قدوس غوربندي) پدیدارگرديد بیش از پیش این برکه ها را رنگینتر و خونینتر ساخت.

با تاسیس "ایتلاف دوستانه friendly coalition" که به مشارکت آمریکا، پاکستان و اتحاد شوروي عصر گرباچف برای در هم شکستن ستون فقرات حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رژیم جمهوری دموکراتیک افغانستان در راستای توافقات "ریکجاویک آیسلند" برای برنامه ریزی "پلینوم هژده" درحزب دموکراتیک خلق افغانستان و تغییر هبری و در امتداد آن نقشه سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان و استقرار رژیم هوادار غرب پدیدارگرديد، درحقیقت آشکارا شاهراه فروپاشی و سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان بازگرديد.

باتراویدن محک تجربه، هرگاه مجموعه ابتکارات تنشها درحزب دموکراتیک خلق افغانستان را مبتنی برتحمیل تدویر "پلینوم هژده" در سیمای خائین تاریخ بشریت گرباچف، خلاصه نمائیم، تاریخ، منفورترین چهره را درجهان بشریت از او به ماندگار گذاشته و حال او را دربرابر دادگاه خویش فراخوانده است. گرباچف یی که اقدامات فاجعه بارآن فصل تاریخ بشریت را دگرگون ساخت و اکنون درماورائی اوکراین، تنشهای که دنباله سیاست فروپاشی گرباچف را درجبین دارد، جهان را درپرتگاه جنگ سوم جهانی قرار داده است.

همپا با اثرات نقش بارز و تعیین کننده فکتور خارجی در سقوط نظام دموکراتیک، همانطور که گزینش "پرستریکا" و "گلاسنوست" در اتحاد شوروي پیشین، استتار فریبینده را برای پروسه فروپاشی نظام شوروي و سرنگونی تمامی نظام های سوسیالیستی و جمهوری های دموکراتیک، ایجاد کرد پیروي و تقلید دکترین والگوي گرباچف و کاربرد عملیه "باز سازی" و گزینش استراتژی تسلیم طلبانه "مصالحه ملی"، اندیشه زدائی و سرکوب بلاوقفه رهبران ارشدوکادرهای وفادار به آرمان های حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اتخاذ سیاست تضرع در برابرگروه های بنیاد گرا و عقب نشینی های ناصواب، متدرجاً پایه های

فکری و سازمانی حزب و استحکامات قوایی مسلح و رژیم را طی یک پروسه طولانی فرسایشی متلاشی گردانید. پلینوم هژده ضربات شدید و وقفه ناپذیر را در حزب برانگیخت و با تبعید و زندانی ساختن ارکان رهبری حزب، و متعاقباً سبکدوشی رهبران هم‌پراز و کادرهای نستوه، تکانه‌های مهلک و نشئت‌انگیز را برپیکر حزب فرود آورد.

رخداد های فوق و قطع شریان های اقتصادی، دفاعی و تسلیحاتی اتحاد شوروی و تداوم کمک های غرب و پاکستان برای مجاهدین، عمدتاً عریانترین رویکردها، روشها و راهکار های بود که زورق شکسته حزب و نظام را در موجها افکند.

در روشنی این حقایق جانگداز، آنانی که پندارهای واهی را تحت نام "کودتا" برای فروپاشی نظام دموکراتیک در افغانستان، علم مینمایند، یا از دید یک عملیه بزرگ جهانی برای فروپاشی مجموعه بلاک سوسیالیسم، نظامهای دموکراتیک، و جنبش های آزادی بخش ملی که حدود "سه تریلیون" دالر هزینه برداشت، عاجز اند، یا، سعی مینمایند تا بزرگترین قدرتهای بزرگ جهان، غرب و اتحاد شوروی دوران گرباچف، کشورهای مرتج عرب و برخی دیگر کشورهای اسلامی تروریست پرور (چهل کشور جهان)، صد هزار تروریست اوباش عرب، ارتجاع منطقه، پاکستان و ایران و چین را، درین جنایت بزرگ قرن برائت داده و بهترین و نستوه ترین فرزندان صدیق و سرسپرده میهن را آماج قرار دهند.

بر همگان روشن است که برای بار نخست طرح فروپاشی نظام در اکتبر ۱۹۸۶، در نشست ریکجاویک میان گرباچف و ریگان ریخته شد، با کودتای چهارده ثور تغییر رهبری در حزب و دولت، بزرگترین زمین لرزه سیاسی پدید آمدن مذاکرات ژنیو ۱۹۸۸ و قطع کمک های یکجانبه اتحاد شوروی شتاب بخشیده شد و در سال ۱۹۸۹، با دعوت رهبران مجاهدین در ماسکو به قوام رسیدن و این آخرین سیگنال رهبران کرملین برای مراسم خاکسپاری جمهوری

دموکراتیک افغانستان بود. رژیمي که همه دروازه هاي مدد برایش بسته شده بود و در بستر بيماري دست و پنجه نرم مينمود.

در بهار ۱۳۷۱ خورشیدي، رژيمي که در نتیجه عوامل وانگیزه هاي فوق و کاربرد سياست هاي سازش و تباني و تحمل ضربات کودتاي شهنواز تني، سقوط مهندسي شده شهرخوست، و برخي ولايات افغانستان، درکوماي مطلق سياسي بسرميبرد، با استعفای شهيد داکتر نجيب الله و پناهنده گي او به دفتر ملل متحد در کابل و رویکرد خلأ قدرت واقعي در یک مرگ طبيعي و بدون فیرحتي یک مرمي از نفس افتید.

دراوج این بهبوحه، پس از شکست تهاجمات جلال آباد و شکست کودتاي شهنواز تني، دولت پاکستان براي تحقق رویا هاي تاريخي اش، نماینده واقعي خود "گلبدين حکمتيار، طراح نظام کنفدراسيون افغانستان با پاکستان را مامور ساخت تا ازین فرصتها بهره جسته و درفش پاکستان را بر فراز کاخ رياست جمهوري افغانستان به اهتزاز در آورد. از همینرو در آستانه سقوط نظام، پس از مذاکرات جنرال رفيع با حکمتيار در امتداد تباني سليمان لايق با حکمتيار و توافقات آنها، مليشه هاي حزب اسلامي که در حوزه هاي يازده گانه خاندوي شهر کابل جا سازي شده بودند، یکجا با سران ارشد دولت وقت چون جنرال محمد رفيع معاون رئيس جمهور و وزيران قواي مسلح در رانس جنرال محمد اسلم و طنجار، راز محمد پاکتین، و برخي افسران و جنرالان، دست به تهاجم گسترده زده و مناطق استراتيژیک و کلیدی شهر کابل، چون کاخ رياست جمهوري، کاخ صدارت، کمیته مرکزی حزب، مقر وزارتخانه ها، و مناطق استراتيژیک شهر چون تپه هاي مرغان، تپه بي بي مهرو... را به تصرف خود در آوردند. البته این تهاجمات در پی فرمان حکمتيار و "رويوي تصرف ظفر مندانه شهر کابل" که از آرزو هاي جنرال ضيا الحق "کابل را آهسته آهسته بسوزانید" برخاسته بود، براه افتید.

حکمتیار در سال ۱۳۷۵ خورشیدی، ضمن مصاحبه با رادیوی جمهوری اسلامی ایران اذعان داشت که حزب اسلامی برای تشکیل حکومت ایتلافی با سران رژیم به توافق رسیده بود، اما هواداران ببرک کارمل، مانع این ایتلاف شدند. گفتنیست که طرح نظام ایتلافی از سوی حکومت با حزب اسلامی، در صفحات ۵۶-۵۷ کتاب حکمتیار "دسایس پنهان و چهره های عریان" نیز بازتاب روشن داشته و عملیات مشترک نظامی رژیم با ملیشه های حزب اسلامی و تدارک مقدمات راه اندازی "کودتای مشترک"، در کتاب سید ادريس "عبور از آتش" با تصاویر مستند و فاکتهای مستدل نیز آذین یافته است.

در آن برهه از تاریخ که شهر بیدفاع کابل، که از آفت کودتای شهنواز-گلبدین جان به سلامت برده بود، و مردمان رنجیده آن بار دیگر آماج تهاجمات هواداران پاکستان قرار گرفته بود، سوال بود و نبود، موقعیت جغرافیای کشور را در نقشه جهان به میدان میکشید.

در چنین اوضاع آشفته و خونین، این تاریخ بود که فریاد برآورد، این صدای نجاتبخش و رسای تاریخ برای نجات شهر و شهریان بود که در صف دلیرمردان حزب و میهن و سائیر رزمندگان "جبهه ضدپاکستان" ظنین انداخت و آنها بودند که در نقش قایق های نجات با همه دلاوری و شجاعت کم نظیر سینه های ستبر شانرا سپر ساخته و در برابر هیولای لشکر مزدورپاکستان قد برافراشتند و شهر اشغالی کابل را به مشارکت رزمندگان جنرال دوستم و نیرو های دیگر امنیتی نجات داده و روشنفکران کشور را از احتمال غوطه ور شدن در باتلاق خون که سالها قبل در خیالات کرنیل های پاکستان طراحی شده بود، نجات دادند.

برپندار همه عناصر آگاه و اندیشمند و طرح تحمیلی و اجباری بینین سیوان نماینده ملل متحد و عمق دسایس پاکستان که رهبران مجاهدین را در کف داشت، در آن زمانه ها، الترنیتیفی دیگری جز گزینش "بد" و "بدتر" اصلاً وجود نداشت، لذا در آن لحظات سرنوشت ساز این طرح وزین جلوه میکرد تا به همه قوا یکجا با نیرو های ضد پاکستانی در برابر این سیل ویرانگر باید ایستاد. پسمنظر تجارب

تلخ تاریخ و برپائی نظام فاجعه بارطالبان به مثابه نمایندگان صدیق پاکستان، برچنین رویکرد صحنه گذاشت.

حال این "فوتوی تاریخی" که راوی این سرگذشت خونبار است و داستان های حماسه ساز را در برابر لشکر اجیر پاکستان، بازگو مینماید، به حیث پوششی بکار می رود تا قادر شوند در عقب آن مناظر ذلتبار و خونین کشور را که در نقشه های بلند پروازانه پاکستان تجلی داشت، پنهان دارند. بیهوده تلاش صورت میگیرد تا با این تصویر کوچک، جنایت بزرگ و تاریخی را در راستای سقوط نظام، پنهان دارند. بیخبر از اینکه این فوتو کوچکتر از آنست که این جنایات هولناک و سازمانیافته را بپوشاند.

تصویر فوق بویژه حضور کاندید وزارت دفاع شهید داکتر نجیبالله یعنی احمدشاه مسعود درین تصویر حکایت صریح از پایان رژیم جمهوری دموکراتیک افغانستان و پناهنده گی شهید نجیبالله به دفتر اسگاپ ملل متحد دارد. این تصویر حکایت از آن دارد که شهر هنوز در تیر رس تهدید بالفعل و بلقوه اژدهای خون آشام پاکستان لحظه شماری مینماید. در غیر آن چگونه میتوانست احمد شاه مسعود، وارد کابل شود. چیزیکه نهایت دلچسپ است با همه هنرنمایی شعبده بازانه، عبارت از پنهان کردن آفتاب بدو انگشت است، جایکه به قول ژورنالیست آمریکائی Jim Gallagher "، حقیقت خون آلود به تازیانه بسته شده و به دایره حلال پرتاب میگردد. این زمان و این فوتو از رویداد یی حکایت دارد که خلیق شاهد تسلط هواداران پاکستان در کابل بودند. یعنی لحظاتی که قبلاً کودتای به مشارکت حزب اسلامی و سران رژیم وقت در هم کوفته شده بود، بیرق هواداران پاکستان از فراز قصر ریاست جمهوری و مقر کمیته مرکزی ... پائین گردیده بود و سران کودتا در پادگان های حزب اسلامی در چهار آسیاب لوگر پناه بسته بودند. افرادی که با لای این نقشه مصروف اند، آنها نقاط آتشی حزب اسلامی را در حومه کابل در خریطه نشانی شد مینمایند.

نمیدانم چرا دوستان دیروزمان از شکست حزب اسلامی درین ماجرا وعقیم شدن برنامه پاکستان برای سیطره برکشور، مأیوس اند و با راه اندازی این نمایش نامه های کاذب وتوهم انگیز پیوسته حسرت میخورند؟

باردیگر باید با صراحت خاطر نشان ساخت که مرگ جمهوری دموکراتیک افغانستان، یک شبه بوقوع نیبوست بلکه دستان مرموزی از جمله آنانی که امروز اندیشه های حزب را در همیاری با غرب به بازی گرفته اند، درین مهندسی نقش بارز داشتند که از حوصله این بحث خارج است. همچنان قابل یاد آوریست که آن افسران سرافرازی که در آن برهه سرنوشت ساز تاریخ در برابر هیولای پاکستان قد برافراشتند وازجان وشرف وناموس شهریان کابل در برابر تهاجمات ملیشه ها وکرنیل های پاکستان دفاع نمودند، مایه مباهات همه وطنپرستان پرغرور افغانستان اند. آن افسران سرافراز مانند سترجنرال محمد نبی عظیمی، سترجنرال محمد آصف دلاور، دگرجنرال نورالحق علموی، دگرجنرال افضل لودین تورن جنرال محمد عزیز حساس، تورن جنرال فتاح خان، تورن جنرال سید اعظم سید شهید بریدجنرال عبد الرزاق و... از جمله پرافتخارترین ونخبه ترین افسران شجاع ورزمنده میهن بودند که همیشه تاج افتخارات جاویدانه بر قامت های افراشته و پرافتخار آنها به مثابه وطنپرست ترین سپاهیان سلحشور میهن تجلی خواهد داشت. این آفتاب را هرگز نمیتوان با دوانگشت آلوده پنهان کرد!

فرار - ۴۲

درود ها نثار همه دوستان عزیز. اگرچه تصمیم نداشتم در مورد سجایای (!) اخلاقی داکتر نجیب الله در بحث فرار مطلبی بنویسم؛ اما چون دوستان در کامنت های شان به این موضوع اشاره کرده و حیف و میل پول های دولت را با خوش گذرانی های وی و نزدیکانش مرتبط دانسته اند که نتیجه آن فرار از

کشور به منظوری زنده گی آرام و بدون درد سر بوده است، لاجرم ضرورت افتاد تا نظر برخی از دوستان را در این جا باز تاب دهم:

شفیع محمد سپند:

«این بانو ثریا بهاء هم در برخی موارد در کتابش چه افشاء گری هایی که نکرده است؟ البته در مورد این که گاهی بالای خود تهمت بسته و از حسن خداداد و خیره کننده و دانش گسترده اش حرف زده و همه از جمله زنده یاد کارمل صاحب را عاشق و شیفته جمالش وانمود ساخته است، شکی وجود ندارد؛ اما در این مورد نباید شک کرد که بسیاری از اتهامات وی در مورد داکتر نجیب الله ایورش - اگر صد درصد درست نباشد - پنجاه درصد درست خواهد بود. مثلاً برادر تتی وی در مورد سجایای اخلاقی وی چنین می نویسد و جالب است که هیچ کسی از باند نجیب حاضر نشده است تا این اتهامات را رد کند:

ثریا بهاء بخشی از نوشته های شوهرش صدیق راهی را در کتاب رها در باد آورده و به عنوان مشت نمونه خروار این بخش را نقل می کند:

«... روزی من از کنار تشناب خانه ما که نزدیک دروازه خروجی دهلیز دور و درازی قرار داشت می گذشتم. آوازی به گوشم رسید، نزدیکتر شدم. متوجه گشتم که (گل بانو) مزدور دختر معصومی که در خانه ما کار می کرد با نجیب حرف می زند. دختر بیچاره در پای نجیب ناله وزاری می کرد که به عفت او تجاوز نکند و چنان التماس می کرد که ممکن فریاد هایش تا عرش خدایی رسیده باشد ولی نجیب این موجود شرف باخته که با جنایت، نامردی و گناه خو گرفته و این صفات اهریمنی را شیطان در چشم، دل و دماغ او گذاشته است به التماس های دختر گوش نداده با درنده خویی بر عفت وی نیز تجاوز کرد و این دختر تجاوز شده نیز به سوی سرنوشت شوم خود رفت.»

در بخش ۳۹ فرار دوستان زیادی در مورد ارتباط داکتر نجیب با یک زن یوگو سلاوی به نام هلینا مطالبی نوشته اند؛ مثلاً جناب رازق احمدی چنین می نویسد:

درمورد این خانم یوگوسلاوی حرف ها و سخن های زیادی از زبان رفقایی که در بلگراد بودند، شنیده شده است. این زن معشوقه داکتر نجیب الله بوده است، این رابطه از زمانی شروع شده است که داکتر نجیب پس از سبکدوشی اش توسط امین خون آشام مدتی در یوگوسلاویا زنده‌گی می کرده است؛ و در طول تمام این سال ها با وی ملاقات و تحایف قیمت بهایی به وی می‌دهد. بعد این زن از یوگوسلاویا خارج شده به المان غرب می رود و در آن جا در بایرن المان خانه بی می خرد و زنده‌گی می کند؛ اما داکتر صاحب توسط نصرالله منگل وی را پیدا می کند و این روابط تا آخرین روزهای حاکمیت ادامه می یابد.

جناب میرویس می نویسد:

«کارمندان و عساکر امنیتی مهمانخانه وزیر اکبرخان ریاست یک شا هد اند که ضمیر میهن دشمن گهگاهی این خانم هلینا را برای گردش با خود بیرون از مهمان خانه میبرد تا داکتر صاحب برای ملاقاتهای کنترولی آماده میشد. وی از این باشرف ها که با پول بیتالمالوکشور گرسنه چه نکردند.»

در جای دیگری می نویسد:

«یک مطلب جالب را برایتان تعریف کنم اینکه آقای اسحاق توخی و شرکا نورانشاه شوی خواهر داکتر صاحب نجیب، باقی رئیس پنج زیبح زیارکش دریور تاکسی بعد پیوند باگروپ توخی رئیس سیاسی آوردو، اینها از یک راه حلال چون با صرافان و چایفروشان آشنایی و شراکت داشتند هم پول سر شار به دست آوردند!

اینها پولهای اوپراتیفی را قبل از وقت تادیه به مرجع اش از خزانه ریاست مالی خاد می کشیدند همه نوت هزار یا پنچصد افغانیگی جدید میبود چون اینها با صرافان سرای شازده معامله داشتند با بدل این پول جدید با پول مندرس دو فیصد حق میگرفتند چون معامله ملیونی بود از این درک عاید سر شار داشتند و از جانبی نظر به اوضاع بد کشور و فرار ملت، قیمت دالر هرروز بلند میرفت این تیم به کمک صرافان پول اوپراتیفی را دالر خریداری میکردند و چند روز بعد که قیمت دالر بلند میرفت واپس میفروختند و پول انگفت از این راه هم عاید شان میشد. از این واقعیت اکثر کار مندان امنیت باخبر استند»

جناب احد ترکمنی

«آن زمان که عمرزی عمرزی شد، من در خدمت بازاریان کابل بودم و سر و کارم با او افتاده است. عمارتی در شهر نو داشت که به ساختمان های دولتی شبیه بود، او را تاجران به شوخی جنرال کی جی بی می خواندند و در بانک مرکزی دست باز و نفوذ فراوان داشت. در سال های اول حکومت داکتر، برادر او در دبی مستقر شده به کار صرافی و حواله پول مشغول گشت و معاملات بانکی می کردند»

رازق احمدی:

«داکتر صاحب نه تنها با هلینای یوگوسلاوی روابط داشت، بل که حتی به زن برادر خود تریا بهاء نیز چشم دوخته بود و یکی از اختافات بین او و صدیق راهی برادرش از همین مسأله سرچشمه می گرفت. قصه روابط او با یکی از دختران فامیل کوهستانی ها را هر حزبی می دانست ولی کسی جرأت ابراز آن را نداشت.»

فرار - ۴۳

نوشته پی از جنرال یارمحمد معاون اول وزارت امنیت دولتی در مورد حوادث آخرین روزان و شبان حاکمیت داکتر نجیب الله و تصمیم وی مبنی بر ترک نمودن کشور به صورت ناگهانی و پنهانی آخرین لحظات حکومت کمونیستی چگونه گذشت؟

حوالی ساعت ۹ قبل از ظهر صدای زنگ تلفون دفتر معاون وزیر امنیت بلند شد. از آنطرف کسی به زبان انگلیسی صبح بخیر گفت و پس از تعارفات تقاضای ملاقات کرد، وی معاون و مشاور نظامی آقای بینن سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد برای حل معضله افغانستان بود.

ساعت ۱۰ قبل از ظهر به همراهی جنرال ولی رئیس دفتر و اسناد وزارت امنیت دولتی به محل اقامت که همزمان دفتر وی بود رسیدیم، در دفتر بر علاوه موصوف که در لباس نظامی ایرلیند با مشخصات نظامی های تحت امر ملل متحد ملبس بود، آقای حسین بوتسالی دیپلومات ترکی که وی نیز بحیث معاون آقای سیوان ایفای وظیفه می کرد حضور داشت. آنها تشویش شانرا از ناحیه برخورد احتمالی قوای احمدشاه مسعود و قوت های رقیب داخل شهر کابل و

خطراتی که از آن متوجه خارجی های مقیم کابل می شد ابراز داشتند، قوای مسعود در میدان هوایی بگرام و گلبدین در اطراف لوگر قرار داشت.

آنروز قرار بود آقای سیوان وارد کابل شود، من پرسیدم که چرا آقای سیوان که قرار بود ساعت ۸ وارد کابل شود، نیامد. آقای بوتسالی جواب داد که کارش در اسلام آباد دوام یافته ولی امروز حتمی می آید، لحظاتی بعد در جریان صحبت ما صدای زنگ تیلیفون بلند شد و آقای حسین بوتسالی با آنطرف به زبان فارسی صحبت کرد و در ختم گفت که رئیس جمهور نجیب الله با وی کار عاجل دارد باید بملاقات برود. از ما خداحافظی کرد و رفت و ما به صحبت ادامه دادیم.

قرار اطلاع دفتر ملل متحد در کابل به وزارت خارجه افغانستان، آقای بینن سیوان ساعت ۸ نتوانست بیاید و باید ساعت ۱۱ قبل از ظهر وارد کابل می شد ولی برنامه به ساعت ۲ بعد از ظهر به تأخیر افتاد ولی ساعت ۲ هم نیامد و بعد از آنکه ریاست تشریفات وزارت خارجه اطمینان داد که ورود آقای سیوان بعداً اطلاع داده می شود به مفرزه امنیتی مسیر میدان هوایی الی اقامتگاه بینن سیوان امر استراحت داده شد. روز مذکور در انتظار سپری شد ولی آقای سیوان تشریف نیاورد. حوالی ساعت ۲ بعد از نیمه شب همانروز جنرال باقر فرین معاون وزارت امنیت دولتی برایم اطلاع داد که رئیس جمهور در حالیکه جانب میدان هوایی روان بود توسط قوای اطراف میدان توقف داده شده، گفتم وزیر امنیت و سایر اعضای بیروی سیاسی را اطلاع دهید تا قرار صادر نمایند. وزیر امنیت آنشب بمنزل سید شرف الدین شرف لوی خانونال مهمان بود. در این لحظات حادثه بد دیگری در داخل میدان هوایی رخ داد که افراد ملیشه هواپیمای اختصاصی آقای بینن سیوان را در معاصره قرار داده بی احترامی کرده بودند.

در مورد اینکه برای رئیس جمهور اجازه داده شود برود یا خیر باید بیروی سیاسی فیصله می کرد؛ اما نجیب الله بیشتر منتظر نمی ماند و بر میگردد به طرف شهر. وی به عوض ارگ داخل نماینده گی (UNHCR) ملل متحد می

گردد و گویا پناهنده می‌شود، قوماندانی گارنیزیون کابل به قطعات تحت امر آن قوماندانی و وزارت های قوای مسلح امر احضارات یکدرجه بالاتر داد و اعضای قرارگاه مذکور به مقر آن واقع کلوپ عسکری احضار شدند. به اینترتیب معاونان وزیر و روسای ادارات مرکزی امنیت دولتی نیز برای اخذ هدایت خواسته شدند، تا از آن حادثه بی نظمی در شهر رخ ندهد.

حوالی ساعت ۵ صبح به گارنیزیون رفتم سترجنرال آصف دلاور لوی درستیز و عضو قرار گاه کارنیزیون کابل در محل قومانده قرار داشت. جنرال دلاور گفت که افراد ملیشه نسبت به جنرال عظیمی و جنرال سید اعظم سعید معاون وزیر امنیت و قوماندان گارد بی احترامی کرده اند. بعد از مداخله جنرال مجید روزی معاون عبدالرشید دوستم برای آقای سیوان، عظیمی و سید اعظم سعید اجازه داده شد از میدان هوایی خارج گردند، که سیوان و عظیمی نزد دکتور نجیب الله که اکنون در مقر جدید خود قرار داشت رفتند و سید اعظم سعید به کارنیزیون کابل آمده با ما ملحق شد، قوماندان های قطعات تحت امر گارنیزیون کابل یکی یکی وارد قرار گاه می شدند و انتظار جنرال عظیمی را داشتند.

حوالی ساعت ۸ صبح زنگ تیلیفون مخصوص به صدا در آمد و جنرال دلاور گوشی را بر داشت بعد از صحبت گوشی را گذاشته با تأثر به حاضران گفت که جنرال محمد باقر فرین اطلاع داد که وزیر امنیت دولتی خودکشی کرده است. من از جمع حاضران اجازه خواسته جانب وزارت روان شدم. در آنجا محمد باقر فرین و جنرال میرعظم الدین معاونین وزارت در دفتر من نشسته و انتظار میکشیدند. جنرال فرین اظهار داشت که غلام فاروق یعقوبی صبح وقت به دفتر آمد و وقایع شب قبل را یک بار دیگر از زبان فرین استماع کرد و وزیر اظهار کرد که به لوی محافظ ریاست جمهوری هدایت داده که دکتور نجیب الله بیشتر ازین سرقوماندان قطعات قوای مسلح نیست و از او امر او اطاعت نشود.

قطعات گارد که قوماندان آن جنرال سید اعظم سعید معاون وزارت امنیت دولتی بود در بالاحصار کابل، میدان هوایی کابل، دو سرکه پغمان مشهور به باغ داود، اطراف تونل سالنگ و جلال آباد مستقر بود و مستقیماً توسط رئیس جمهور و متعاقباً وزیر امنیت و معاون او سید اعظم سعید سوق و اداره می شد. لوای کارد محافظ ریاست جمهوری که از لحاظ تشکیل جزء قطعات گارد بود ولی چون در داخل ارگ جایجا شده بود، سوق و اداره و تعیین قوماندان آن در تفاهم با ریاست دهم امنیت دولتی که رئیس آن شاهپور احمد زی برادر رئیس جمهور بود صورت می گرفت و مسوولیت تأمین امنیت رئیس جمهور، اعضای بیروی سیاسی و صدراعظم و وزراً را داشت.

قطعات گارت الی زمانیکه دکتور نجیب اله رئیس جمهور بود و استعفا نداده بود کدام حرکتی بر ضد رئیس جمهور و اوامر سرقوماندانی انجام نداد و از اوامر اطاعت داشت اینکه بعد ها قضاوت های غیر مسوولانه و من در اوردی و برأت جویانه بخصوص تحت تأثیر امراض قومی و زبانی صورت گرفت و متأسفانه تا هنوز ادامه دارد، همه دور از واقعیت است و تلاش دیگریست برای دامن زدن اختلافات قومی، زبانی و مذهبی که اکنون در سر خط کار خدمات مخصوص پاکستان برای نابود کردن آخرین بقایای روشنفکران افغان علیه کشور ما قرار دارد.

درباره خود کشی وزیر امنیت دولتی

قرار اظهارات و توضیحات اشخاصیکه در زمان خود کشی در محل واقعه یعنی قرار گاه وزارت امنیت بودند یعنی جنرال محمد باقر فرین، جنرال میر عظم الدین معاونین وزارت امنیت، محمد یاسین و میر ظهور شاه بادیگارد های وزیر که همیشه در عقب دروازه دفتر ورود اشخاص را زیر نظر داشتند و سکرتر وزیر آقای ژوبین که در دفتر خود جوار دفتر وزیر حضور داشت، جنرال غلام فاروق یعقوبی وقتی به دفتر می آید برایش گفته می شود که از کمیته مرکزی اطلاع دادند که اعضای بیروی سیاسی جلسه دارند باید به مقر کمیته

مرکزی برود. وزیر با موتر خود طبق معمول حرکت می کند و وارد محوطه کمیته مرکزی می شود ولی بدون پیاده شدن از کنار در ورودی تعمیر کمیته مرکزی برای راننده امر بازگشت می دهد؛ و بر میگردد به دفتر خود وقتی برایش اطلاع میدهند که رؤسای ادارات مرکزی جهت اشتراک در جلسه ای که هر صبح دایر می شد آمده اند وزیر در جلسه نرفته و کتابچه مخصوص جلسات را میدهد که یکی از معاونین جلسه را پیش ببرد. (معمولاً زمانی وزیر مصروف می بود جلسه توسط یارمحمد و یا محمد باقر فرین پیش برده می شد و بعداً به وزیر گزارش داده می شد.) چون من به نمایندگی از وزارت امنیت عضو قرار گاه گارنیزیون کابل بودم و از ساعت ۲ بعد از نیمه شب همان روز واقعات میدان هوایی رخ داده بود در قوماندانی گارنیزیون قرار داشتم و منتظر نتایج مذاکرات جنرال عظیمی با بینین سیوان و دکتورنجیب الله که در آنوقت پناهنده شده بود با جنرال دلاور و جمعی از جنرال های وزارت دفاع و وزارت داخله و قوماندان گارد نشسته بودیم. قرار اظهار جنرال فرین جلسه را او... رهبری کرده و در ختم از بادیگارد وزیر پرسیده که وزیر تشریف دارد؟

جواب گرفته که بلی و وارد اتاق وزیر می شود ولی او را نمی بیند. بر میگردد به دهلیز و به بادیگارد میگوید که شاید تشناب باشد و فرین تقاضا می کند که وقتی بیکار شد برای او اطلاع بدهد و خودش میرود بدفتر خود. جنرال فرین اظهار کرد که لحظه ای بعد برایش اطلاع دادند که وزیر خود کشی کرده و جنرال فرین واقعه را به گارنیزیون که من نیز در آنجا حضور داشتم اطلاع میدهد.

مطابق مقررات قوانین کشور متخصصین کریمنالیتخنیک، واقعه، محل واقعه و علت و چگونگی مرگ وزیر امنیت را باید بررسی میکردند؛ که به این منظور محترم میر غلام حسین فخری معاون خارنوال در رأس هیئت بررسی قرار گرفت و بعد از بررسی علت مرگ خود کشی که توسط تفنگچه شخصی وزیر صورت گرفته بود به اطلاع عامه رسانیده شد.

هنگامیکه من به اشتراک معاونین وزارت و میر غلام حسین فخری و اهل خیره داخل دفتر وزیر شدیم تا محل را از نزدیک ببینیم از موقعیت آستانه در ورودی جسد دیده نمی شد زیرا در بین میز جلسه و میز کار وزیر که تقریباً یک متر از هم فاصله داشتند به عقب افتاده بود و میز جلسه و چوکی های اطراف آن مانع دیدن جسد بود. وقتی پیشتر رفتیم وزیر در حالیکه رولور شخصی در دست راستش قرار داشت به عقب افتاده بود و اطراف سرش به شکل دایره خون پهن شده بود. در شقیقه راستش سوراخ مرمی و سوختگی ناشی از تماس لوله تفنگچه هویدا بود.

سایر قسمت های وجود آسبیدی نداشت. اینکه چرا و چگونه و از طرف کدام شخص، سازمان و یا دستگاه علت مرگ وزیر به معاون اول او که در لحظه وقوع حادثه اصلد در محل واقعه نبود نسبت داده شد و آن هم توسط یک مرمی نه بلکه ذریعه چهار مرمی خود سوال بر انگیز است. به هر حالت کسانیکه خود را مورخ و محقق و دانشمند و با خیر از همه چیز می گویند و می نویسند حد اقل به خود زحمت ندادند که این اتهام را که بذات خود نوعی دعوی حقوقی است، با کسانیکه شاهدان زنده آن واقعه بودند مطرح می کردند و جویای واقعیت می شدند.

و آخرین جلسهء نظامی

قومندانان قطعات تحت امر قوماندانی عمومی گارنیزیون کابل در قرار گاه آن واقع کلوپ عسکری جمع شده بودند و به مسوده طرح دکتور نجیب الله در باره انتقال قدرت گوش میدادند. رئیس جمهور قبل از حرکت جانب میدان هوایی مکتوب استعفاى خود و بر طرفی تمام معاونین خود را امضا کرده بود، به همین دلیل محترم عبدالرحیم هاتف معاون اول رئیس جمهور ناگزیر شد به شورا رفته رای اعتماد بگیرد.

در طرح رئیس جمهور که به خط جنرال محمد اسحق توخی دستیار وی نوشته شده بود لیستی از قوماندان های قطعات قوای مسلح در رأس ستر جنرال عظیمی معاون اول وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون کابل برای اخذ قدرت دولتی پیشنهاد شده بود. در مورد هر کس که نظری داشت ابراز کرد و در اخیر نظر جنرال فاروق قوماندان گارنیزون پروان مورد تدبیر قرار گرفت.

جنرال فاروق این نوع انتقال قدرت را به شورای نظامی به گونه ای کودتا خواند و در حالتیکه رئیس جمهور ناگزیر به پناهنده شدن به مقر نمایندگی ملل متحد در کابل شده بود، نظامی ها از گرفتن قدرت امتناع ورزیدند و منتظر نتایج بعدی کار آغای بین سیوان ماندند.

(*صریر شماره ۲۲ صفحه ۱۰ و ۱۱ عقرب ۱۳۷۶ مطابق نومبر ۱۹۹۷

کشور هالند

فرار - ۴۴

واژه فرار را نخستین بار چه کسی در مورد عزیمت پنهانی داکتر نجیب استعمال کرد؟

"دروغ گفتن به ضربت لازم ماند که اگر جراحت درست شود، نشان بماند. چون برادران یوسف که به دروغی موسوم شدند، نیز به راست گفتن اعتماد نماند: قال بل سولت لکم انفسکم امراً.

بیت:

یکی را که عادت بود راستی / خطایی رود در گذارند از او

وگر نامور شد به قول دروغ / دگر راست باور ندارند از او

در این بازار پُراشوب سیاسی که دروغ و افتراء و اهانته به بزرگان و بزرگوارانی که دیگر در جمع ما نیستند و رُخ در نقاب خاک کشیده اند، به متاع

رایجی مبدل شده است، بارها و بارها این سخنان ارزشمند افصح المتکلمین حضرت سعدی به خاطر می آید و به خود می گویم که مگر ممکن است، شخصیت و رجل فرهنگی - سیاسی مشهوری مانند سلیمان لایق این سخنان گهر بار را نشنیده و نفهمیده باشد که دروغ گفتن و تهمت بستن، زشت است و ناپسند به خصوص در غیاب کسانی که دیگر در این دنیا نیستند و نمی‌توانند از خود دفاع نمایند؟ راستش تا هنگامی که مصاحبه پُر طمطراق وی در روز فرار نجیب الله رانشنیده و ندیده بودم، هرگز باورم نمی شد که این آدمی که سخن و قلم و قدمش روزی روزگاری برای "ما" سرمشق بود و سروده‌ها و گفته هایش آیات منزل و تصور می کردیم که قامت شعر و سخن و عقیده و آرمانش همیشه بلند و استوار است و هرگز در برابر پول و مقام خم نمی‌شود، چگونه در پیش روی چشمان حیران و بهت آلود همه به ویژه اعضای ح.د.خ.ا. با استعمال واژه فرار بزدلانه بر آن ارزش والایی که دوستی و رفاقت نامیده می شد خط چلیپا کشید و چهار میخ پولادین برتابوت این ارزش مقدس کوبید.

من در مورد گفته های عاری از حقیقت وی که به اساس یک سناریوی از پیش ترتیب شده و بنا بر یک هدف خاصی سال ها است بر ضد زنده یاد بیرک کارمل و اعضای سر به کف گرفته ح.د.خ.ا. گفته می‌شود، تبصره یی نمی کنم؛ زیرا خاک خشک به دیوار نمی چسپد. در این جا من فقط به آن قسمت هایی از مصاحبه هایش اشاره می کنم که نامبرده اکنون برخلاف گفته های آن روزش در کسوت یکی از مدافعین داکتر نجیب درآمده و حرف ها و دشنام هایش را در مورد داکتر مظلوم (!) فراموش کرده است.

اگرچه در مورد آن شب کذایی قلم های فراوانی به پویه در آمده و هرکس نقطه نظرش را نوشته است و از جمله صاحب این قلم نیز دیدنی هایش را یک به یک و نقطه به نقطه در کتاب "اردو و سیاست..." و نبشته های دیگر ارائه داشته است؛ اما تصور می کنم که کتاب "سرنوشت غم انگیز افغانستان" که به قلم آقای فلیپ کاروین یکی از مامورین بلند پایه ملل متحد و همکار آقای بینن

سیوان به رشته تحریر درآمده و حوادث آن شب را لحظه به لحظه به تصویر کشیده است، نقطهء فرجامی باشد برای روشن ساختن حوادث آن شب و قضایای پس از آن.

در آن روزهایی که این کتاب به وسیلهء دوست عزیزم زنده یاد جنرال حکیم سروری ترجمه می شد، دوست و همصنفی دیگرم دستگیر صادقی برایم از وجود این کتاب که دیدگاه های نویسنده اش با دیدگاه های نویسندهء "اردو سیاست" در مورد آن حادثه همسان است، خبر داد و من که "نامهء پس از مرگ" را می نوشتم از زنده یاد سروری خواهش کردم تا قسمت هایی از آن را که به حادثهء آن شب کذایی تعلق داشت برایم بفرستد. آقای سروری گفت به چشم و اضافه کرد هنوز برگردان کتاب کامل نشده؛ ولی به هرحال لطف کرد و آن چند ورقی را که منظور نظر من بود فرستاد. پس از مدتی هنگامی که آن نبشته ها را برایش مسترد می کردم گفتم، چون این نبشته ها را با دقت مطالعه کرده ام چند تا افتاده گی ها و اشتباه تایپی را در آن یافته و اصلاح کرده ام و اگر در حصه بازخوانی و ویرایش این نبشته های ارزشمند به کمک من نیاز باشد، دریغ نخواهم کرد. آقای سروری تشکر کرد و گفت نی، لایق صاحب وعده کرده است که آن ها را از نظر بگذرانند...

حالا که گهگاهی سخنان او را در مورد آن چه دیروز می گفت و آن چه امروز می گوید مقایسه می کنم از خود می پرسم که آیا وی آن کتاب را خوانده است؟ آیا او که حالا در ملل متحد مشاور هم شده و عکسش را در «دیوار شهروند» چسپانیده اند، آیا به یکی از معتبرترین اسنادی که از سوی یکی از کارکنان آن مؤسسه نوشته شده است اعتماد ندارد؟ پس در حالی که برگردان کتاب را از نظر گذرانیده و می داند که حرف ناگفته یی در قبال آن حادثه وجود ندارد. بناً براین این تصور به انسان دست می دهد که یا به جناب لایق هدایت داده شده است که هر طوری که می تواند آن زبان سرخ بی لگامش را به کار بندد و حقایق را وارونه جلوه داده از نقش مرموزش در آن حادثه و حوادث

بعدی طرفه رود، یا جناب اکادمیسین آنقدر پیر و فرتوت شده است که حافظه اش را از دست داده و زمان "هذیان گویی های دوران غربت اش" تازه فرا رسیده است. آخر مگر همین او نبود که در محضر بیوروی اجرائیه حزب وطن در سحرگاهان آن شب در قصر وزارت خارجه و در پیشروی چشمان من - که تصادفاً آن جا بودم، با بینن سیوان چانه می زد و می گفت: "عملی را که این دکتاتور انجام داد تا مانند یک دزد در نیم شب از کشور فرار کند، تأسف آور است؛ زیرا او نه با حزب مشوره کرد و نه با دولت. ما در مورد رفتنش تصمیم می گیریم." پس باید از وی که در آن زمان به حیث معاون حزب وطن و مقام تصمیم گیرنده بود پرسید که چه واقع شد که حالا از کودتا حرف می زنید و از ابزار و وسایل جنگی که انگار برای جلوگیری از عزیمت آن مرحوم به کارگرفته شده باشد؟ بلی، هرگاه آقای لایق حقایق را می گفت و از پشت سنگر تاریخ عقده های چرکینش را در برابر صدیق ترین فرزندان وطن نمی گشود، تا این حد منفور عام و خاص نمی گردید.

فرار - بخش اخیر

کتاب فرار را در همین جا می پیچم و از همه دوستانی که با دقت و حوصله و بی طرفی کامل این نوشته ها را خوانده، ستوده و دیدگاه های شان را در آن بازتاب داده اند، اظهار سپاس می نمایم. من می دانم که پرداختن به مسأله ترک گفتن بی سرو صدا و پنهانی رییس دولت و حزب با ذکر واژه «فرار» خوشآیند کسانی که داکتر نجیب را قهرمان می پندارند، نیست و احساسات رقیق ان ها را متأثر می سازد؛ اما باور کنید برای پیدا کردن بدیلی برای واژه فرار هرچه در قاموس ها جستجو کردم لغت دیگری به جز «گریز» نیافتم. البته می پذیرم که بسیاری از مایان از بد حادثه وطن را ترک کردیم و فراری شدیم؛ اما فرار تا فرار است. فرار رییس جمهور یعنی مسؤل مرگ و زندهگی مردم یک کشور تا فرار من و خودت تفاوت بسیار دارد.

من پس از سقوط حاکمیت خاطراتم را در کتابی به نام اردو و سیاست نوشتم. کتاب به زیور چاپ آراسته شد و سکوت مرگبار سیاسی پس از فرار و سقوط حاکمیت را شکست و با استقبال بی نظیر حزبی ها و روشنفکران وطن مواجه شد. البته کسانی هم بودند که از همان نخستین روز ها دشنه های سرخ را بر تنه و کالبد این کتاب فرو بردند و خواستند آن را مثله نموده و در چهار راه تاریخ بیاویزند.

در مورد کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر باید گفت که تعداد کتاب ها و نوشته ها و تقریظ ها و نقد ها از صد ها تجاوز کرد و روزی نبود که بازتاب آن ها را نخوانم.

مدت ها بعد شاید دو سه سال بعد از انتشار کتاب اردو و سیاست چند تن از حواریون داکتر نجیب الله کتاب هایی نوشتند و چند مقاله و نامه که داکتر نجیب فرار نمی کرد و چنین و چنان و در برابر وی از طرف دوستداران بیرک کارمل کودتای نظامی شده است. یکی از آن ها در حالی که مدعی است اتحاد شوروی پیشین در ماجرای کودتا برضد نجیب نقش داشته و با دشنه های سرخ از پشت داکتر نجیب را ضربه زده است شروع می کند به دروغ گفتن و ماستمالی کردن قضایا و حوادثی که در آن شب کذایی رخ داده بود. وی در صفحه ۹۵ این کتاب چنین می نویسد:

«واقعیت قضایا چنین بود که بعد از قطع ارتباط تلیفون های دفتر ریاست جمهوری و رفتن اعضای هیأت اجراییه که به دفتر رییس جمهور جهت مطالبه استعفا از وی آمده بودند، دوکتور نجیب الله از دفتر کارش به قصد رفتن به وزارت امنیت دولتی و گرفتن آماده گی جهت مقابله با انکشافات بعدی خارج و به سمت وزارت مذکور حرکت می کند. در راه یک گروپ نظامیان گارد ملی موتر اورا «دریش» می دهند. و به سریاور رییس جمهور جنرال جفسر و برادرش احمد زی که در موتر تعقیبی رییس جمهور بود می گویند که چنین قومانده برای شان داده شده است. بعد از اندکی رییس جمهور خود مداخله کرده

و قوماندان گروه مذکور با اظهار قبول مسؤلیت شخصی موتر او را اجازه حرکت می‌دهد. بعد از این حادثه یعنی سهم‌گیری گارد ملی در توطیه که رییس جمهور بر نیروی آن در اقدامات خویش حساب می‌نمود، موصوف فیصله می‌نماید که به دفتر ملل متحد برود و انکشافات اوضاع را از آن جا تعقیب نماید.»

افسانه، سی‌سانه، چهل‌مرغک در یک خانه یعنی افسانه کودتا و کودتا بازی از همین دروغ‌های شاخدار و لاطایلات شروع می‌شود و با وصف آن که بارها و بارها به او و کودتا‌بازان گفته می‌شود که این اراجیف و لاطایلات را هیچ عقل سلیمی باور نمی‌کند؛ مگر او و یارانش مانند اطفال لجوج به افسانه‌سرایی هایشان ادامه می‌دهند و حتی محتویات نامه پس از مرگ را که دروغ دیگری است و تمام رشته‌های ودان را پنبه ساخته است، نیز در نظر نمی‌گیرند. موضعگیری‌های این فلک‌زده‌گان در برابر حقایق و اسناد و شواهد تاریخی که طی این دوران طولانی در برابر نور تابناک حقیقت، ظهور نموده‌چنان لجوجانه و بی‌خردانه است که به افسانه‌سرایی‌های شبیه می‌شوند که دایه‌های پیر در یتیم‌خانه‌ها برای یتیمان سر می‌دهند.

شما ببینید می‌گویند کودتا شد، تا واژه فرار توجیه پذیر گردد؛ اما تاریخ شاهد است که در همان شب و روز حتی یک تانک، یک زره‌پوش، یک خودرو نظامی، یک هواپیمای جنگی در شهر و آسمان کابل دیده نشد. آخر مگر کودتا را با دستان خالی اجرا می‌کنند؟ بدون نظامیان، بدون توپ و تانک و هواپیما؟ می‌گویند کودتای خزنده صورت گرفت. اگر چنین بود پس این تشکیلات وزارت امنیتی با آن بودجه اوپراتیفی بی‌حساب و بی‌کتابش به چه درد می‌خورد که جلو این کودتای خزنده را گرفته نتوانست. اگر چنین بود آیا داکتر نجیب که سال‌ها ریاست این ارگان را داشت، چطور با خیال راحت می‌خسپید و با پری‌رخان، دنیا و مافیها و تاج و تخت و مردم و مسؤلیت‌های خویش را فراموش می‌کرد، بگذار از این آقایانی که چپ‌وراست از کودتای خیالی خزنده

یاد می‌کنند، پیرسم که پس شما کجا بودید؟ چه می‌کردید؟ نام خدا یک لشکر بودید و چگونه با این زبان‌های یک بلستی تان رییس را از ماجرا اطلاع ندادید.

این فلک زده گان در درازای بیش از بیست سال پس از سقوط حاکمیت هیچ سند و ثبوتی دال بر کدام کودتای پرنده و رونده و خزنده پیدا نکردند. نه نوشته‌ی، نه نوار مکالمه‌ی، نه شاهده‌ی و نه برگه‌ی. تمام زور خود را زدند و یک فلمی در بازار قصه‌خوانی پشاور ساختند و نامش را گذاشتند: «فاجعه سقوط» و آن هم پس از ۱۵ - ۲۰ سال. فلمی که با مداری گری بسیار از صدها عکس و نوار ویدیویی تهیه شده و هیچ چیزی را ثابت نمی‌سازد؛ مثلاً آنان تصویر برخی از افسران و جنرالان گارنیزیون کابل و گارد را در میدان هوایی کابل نشان می‌دهند که به اساس دستور نجیب و امر قوماندان گارنیزیون کابل منتظر رسیدن نیروهای جنرال دوستم به کابل اند تا آن‌ها را به چهار آسیاب فرستاده و بعداً به پوسته‌های امنیتی کابل جا به جا کنند. یا بیانیه تلویزیونی مرا که مدت‌ها پس از فرار و پناهنده‌گی داکتر نجیب به دفتر اسکاپ خطاب به منسوبان اردو نظر به امر کمیته اجراییه ایراد شده بود، بزرگترین سند و دستاویز خیانت می‌انگارند. در حالی که مصالحه فقط در همان یکی دو روز نخست توسط ستر جنرال رفیع رییس ارکان قوماندانی اعلی پس از ملاقات با گلبدین حکمتیار در لوگر به صورت دیرکتیف محرم به تمام قطعات و جزو تام‌های اردو صادر شده بود. هرکس که آن بیانیه را به دقت شنیده باشد، پی برده است که به خاطر قطع برادر کشی و جلوگیری از تلفات بی‌مورد سربازان و افسران قوای مسلح که حتی برای دفاع خویش و گارنیزیون‌های شان مرمی و مهمات نداشتند، ایراد شده بود؛ اما این تنها نیست. چند تا عکس نگارنده و لوی درستیز قوای مسلح و جنرالان با عزت دیگر را نیز که مدت‌ها پس از فرار در گارنیزیون کابل گرفته شده و قوماندان گارنیزیون مجبور است برای وزیر دفاع کشور احمد شاه مسعود وضعیت اوپراتیفی را تشریح و وی را در جریان پیشرفت نیروهای حکمتیار در شهر کابل قرار دهد، به مثابه ارتباط با مسعود و شورای نظر حق و

ناحق نشر می کنند. البته اگر این عکس ها در زمانی که داکتر نجیب الله فرار نکرده و در جای خود سنگین نشسته می بود، می توانست دال بر ارتباط با مسعود باشد. درحالی که همه می دانند که پس از استقرار دولت محدودی و تعیین مسعود به حیث وزیر دفاع، این عکس ها گرفته شده اند؛ بنابراین بسیار ساده لوحانه است اگر از این عکس ها کسی پیراهن خونین عثمان بسازد و دل خوش کند.

درفرجام باید عرض کرد که شخص من هیچ وقت، هیچ خصومتی علیه داکتر نجیب نداشته است. البته گلایه چیزی است و خصومت و عقده چیز دیگر. من و جنرالان و افسرانی که مورد اهانت و توهین این فلک زده گان قرار دارند، تا آخرین لحظاتی که وی در تخت پادشاهی نشسته بود، مانند یک سرباز از دساتیر وی اطاعت کرده ایم. بار ها هر کدام ما را به دم مرگ فرستاده است و بار ها از هر امتحانی پیروز بدر شده ایم. اگر خیال کودتا و گرفتن قدرت را می داشتیم، چرا بلا فاصله پس از پلینوم ۱۸ به این کار مبادرت نکردیم، چرا پس از سرکوب کودتای تنی قدرت را به دست نگرفتیم و یا چرا بی درنگ در همان میدان هوایی وی را دستگیر نکرده و حکومت نظامی را اعلان نکردیم؟ ما مصالح وطن را می خواستیم، نمی خواستیم مردم کشته شوند ورنه حتی یک طفل مکتب رو آن زمان می دانست که قدرت عام و تام اردو به دست افسران متعهد به مردم و آرمان های والای زحمتکشانشان است نه به دست چند تا جنرال پشت میز و تصادفی که فقط قیماق خورده بودند و دالر جمع می کردند برای روز مبادا. به هر حال و با وصف این حرف ها می دانم که قناعت بخشیدن میراث خواران و وظیفه دار داکتر نجیب الله ناممکن است؛ اما ذکر این نکته هم ضروری است که با گذشت سالها پس از سقوط حاکمیت ثابت شده است که دستگاه و سیستم منظمی برای بزرگ سازی شخصیت و وارونه جلوه دادن فاجعه سقوط دولت فعال است و فعال خواهد بود

اما اسنادی که بیرون شده و خواهد شد، به نفع آنها نخواهد بود؛ زیرا هیچ چیزی از چشم تیز بین تاریخ پنهان نخواهد ماند.

* * *

و فرجامین سخن این که از تمام دوستان و عزیزان و خواننده‌گانی که این سریال را خوانده، لایک کرده و با پیام‌ها، تبصره‌ها، عکس‌ها و ویدیو‌ها آن را غنی ساخته‌اند، اظهار سپاس و امتنان می‌نمایم.



راه‌چم ناشرانديشه‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org